دانشکدهٔ علوم معقول و منقول
طهران

بمناسبت چهارصدمین سال ولادت صدرالدین شیرازی

رسالهٔ سه اصل

تصنیف

صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف بملاصدرا

بانضمام منتخب مثنوی و رباعیات او

بتصحیح و اهتمام

دکتر سید حسین نصر دانشیار دانشگاه تهران

اردیبهشت ۱۳۴۰ ــ ذی القعده ۱۳۸۰

چاپخانهٔ دانشگاه

مقدّمه

بسم الله الرحمن الرحیم

عهد صفویّه نه تنها شاهد احیاء علوم دینی شیعه و صنایع گوناگون و قدرت سیاسی و اقتصادی ایران بود بلکه همچنین دورهٔ ارتقـای علوم عقلی و مخصوصاً حکمت بسرحد کمال بشمار می‌آید. دراین عصر وصول به هدفی که بیش ازهشتصد سال حکماء و فلاسفهٔ اسلامی همّ خود را مصروف به نیل بآن نموده بودند مقدور گردید و بالاخره تلفیق کامل بین دین و فلسفه و عرفان حاصل شد و هم‌آهنگی بین عقل و ایمان و استدلال و ذوق که غایت و هدف بسیاری از بزرگان اسلاف بود بدست حکمای قرن یازدهم و دوازدهم به‌حلیهٔ واقعیت آراسته گشت.

ازجملهٔ بزرگانی که حکمت‌را بار دیگر احیاء نموده آن‌را با عرفان و اصول دین اسلام مخصوصاً نظریّهٔ تشیّع انطباق دادند، می‌توان میرداماد و میرفندرسکی و شیخ بهائی و ملّامحسن فیض ومولانا عبدالرزّاق لاهیجی و قاضی‌سعید قمی وبسیاری دیگر از حکمای دورهٔ صفویه را نام برد. لکن حکیمی که بیش ازهرکس به‌احیاء حیات معنوی این‌عصر و ایجاد مکتب نوینی در حکمت که باعرفان و شرع آمیخته و هم‌آهنگ بود خدمت نمود و در واقع پایه گذار مکتب علوم عقلی دردورهٔ اخیر می‌باشد صدرالدّین شیرازی مشهور به‌ملّاصدرااست، که گرچه در میان عامّه شهرت

به‌تربیت و تعلیم یگانه پسر خود کمر همّت بست و دراین راه از هیچ امری مضایقه ننمود. صدرالدین نیز از اوان کودکی استعداد فوق‌العادهٔ خودرا نمودار ساخت و پس از اندك مدّتی به‌کسب فضائل نفسانی و اخلاقی وطیّ مدارج علمی نائل‌آمد.

درآن زمان اصفهان پایتخت و مرکز علمی ایران بود و اکثر اساتید بزرگ در آن شهر اقامت داشتند. ملاصدرا نیز برای کسب معرفت و تکمیل تحصیلات خود شیراز را ترك گفت و عازم آن مدینهٔ علم گردید. در اصفهان در اثر همّت سلاطین صفوی مدارس متعدّدی به‌وجود آمده بود که دران اساتید وعلماء به‌تدریس شعب گوناگون دانش اشتغال می‌ورزیدند. صدرالدین نخست نزد شیخ بهاءالدّین عاملی مشهور به‌شیخ بهائی[3] تلمّذ نمود واز او علوم نقلی را آموخته به‌کسب اجازه

حاصل‌نمود، اکنون از قرائن چنین بنظر میرسد که از خودآخوند باشدوبنابرین او درسال ۹۷۹ یا ۹۸۰ تولد یافته است. وآنگهی‌ازآنچه دربارهٔ زندگی ملاصدرا وسال وفات او دردست است میتوان نتیجه گرفت که در حدود همین سنوات پا بعرصهٔ وجود نهاده‌است.

(این نکته در مقدمهٔ آقای سید محمد مشکوة به محجّة البیضاء. طهران، ۱۳۸۰، جلد اول، ص۱۳-۲٤ نیزذکرشده است).

۳- شیخ بهاءالدین عاملی ازمشاهیر دورهٔ صفویه درسال ۹۵۳ دربعلبك متولدگردید و در سن ۱۳سالگی باپدر خود که ازشاگردان شهیدثانی‌بود بایران مهاجرت نمود و درحوزه‌های علمی قزوین وخراسان به‌تحصیل مشغول گشت وبزودی آوازهٔ شهرت او سراسر عالم تشیع را فراگرفت وبالاخره به‌شیخ الاسلامی اصفهان برگزیده شد. شیخ بهائی یکی از جامع‌ترین وفاضل‌ترین مردان عصر خود بود. درشعر فارسی وعربی مهارت خاصی داشت ودرعلوم غریبه وریاضیات استاد معاصران خود محسوب میگردید. شیخ عارف باذوقی نیز بود ودرهمهٔ نوشته‌های اوحتی کتب فقهی روح‌عرفان هویداست. ازمشهورترین کتب او زبدةالاصول دراصول ومشرق‌الشمسین وحبل‌المتین وجامع عباسی درفقه وخلاصةالحساب درحساب وکشکول وشیر وشکر ونان وحلوا درتصوف وفوائدالصمدیه درنحو

بسیار ندارد ، درمیان خواص از بزرگترین علمای اسلام محسوب می گردد ومی‌توان بدون اغراق اورا در الهیّات سرامد حکمای اسلامی دانست .

شرح زندگانی ملاصدرا[1]

محمّد بن ابراهیم شیرازی ملقّب به صدر الدّین و مشهور به ملّاصدرا یا صدرالمتألّهین در حدود سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ هجری در شهر شیراز قدم بعرصهٔ وجود نهاد[2] . پدر او از خانوادهٔ قوام و مردی با نفوذ و ثروتمند بود و با نهایت کوشش

---

۱ ـ دربارهٔ زندگانی ملاصدرا رجوع شود به روضات الجنات محمد خوانساری ، طهران ، ۱۳۰۶، جلددوم ، ص۳۳۱-۳۳۲؛ روضةالصفاء ملحقات رضاقلی‌خان هدایت، طهران، ۱۲۷۰، جلد هشتم، ص۱۲۹؛ قصص‌العلماء میرزا محمد تنکابنی ، طهران، ۱۳۱۳، ص ۳۲۹-۳۳۳؛ ریحانةالادب محمدعلی تبریزی، طهران، ۱۳۳۱. جلددوم، ص ۴۵۸-۴۶۱ ؛ مستدرک‌الوسائل حاج‌میرزا حسین نوری ، طهران ، ۱۳۲۱، جلد سوم ، ص ۴۲۲ - ۴۲۳ ؛ واملآلامل محمدبن‌الحسن الحرالعاملی، طهران، ۱۳۰۲، ص۵۸ حاشیه بقلم‌محمد قمی . ونیز رجوع‌شود به‌الفیلسوف‌الفارسی‌الکبیرصدرالدین شیرازی، بقلم‌ابوعبدالله‌زنجانی، دمشق ۱۹۳۶؛ «صدرالدین‌الشیرازی» تألیف محمود محمدالحضیری، درمجلهٔ رسالةالاسلام، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۹، ص ۲۱۲-۲۱۸، شمارهٔ۳، ۱۹۵۱، ص۳۱۸-۳۲۷؛ مقدمهٔ شیخ محمدرضا آل‌مظفر به‌چاپ جدیداسفار، قم، ۱۳۷۸؛ وصدرالدین‌الشیرازی مجدّدالفلسفةالاسلامیّه بقلم جعفر آل یاسین، بغداد، ۱۳۷۵ .

۲ـ در هیچ یك از کتب رجال وو الذکر تاریخ تولدآخوند درج نگردیده است . چند سال پیش هنگامیکه استاد ارجمند علّامه محمّد حسین طباطبائی مشغول به‌تصحیح اسفار بودند به‌نسخه‌ای برخوردند با حواشی مؤلف که در سال ۱۱۹۷ اراصلی که اکنون مفقود است استنساخ شده بود . درحاشیهٔ فصل «فی بیان ان‌العقل عبارة عن‌اتحاد جوهرالعاقل بالمعقول » ملاصدرا چنین نوشته‌است: « تاریخ هذه الافاضة کان ضحوة یوم‌الجمعة سابع جمادی‌الاولی عام سبع وثلثین والف من‌الهجرة و قدمضي من عمرالمؤلف ثمان و خمسون سنة قمریة . البته نمیتوان دربارهٔ اصالت این حاشیه یقین کامل

و ریاضی‌دان بی همتای آن عصر نیز استفاده نموده باشد، اگر چه در این مورد نمی‌توان یقین حاصل کرد.

پس از تکمیل تحصیلات علوم صوری، در اثر کشش درونی و نیز فشار بعضی از علمای ظاهربین که با مشرب عرفانی او مخالف بودند، آخوند اصفهان را ترك گفته و برای طی مرحلهٔ ریاضت و انقطاع به قریهٔ کهك نزدیك به قم[6] پناه برد و هفت سال، و بنا بقول بعضی پانزده‌سال، درآن حوالی دور از قیل وقال وجاه و رفاه

شرحی نگاشت. از جملهٔ نوشته‌های او تاریخ‌الصفویه ورسالهٔ صناعیه وشرح کتاب‌المهارة (لمهاراتا)، مقولةالحرکة والتحقیق فیها وقصیدهٔ مشهور اوست:

(چرخ بااین اختران نغز وخوش زیباستی   صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی)

که از قصیدهٔ ناصر خسرو استقبال نموده است. این قصیده گذشته از زیبائی ادبی و شعری‌دارای مطالب بسیار بدیع و لطیف عرفانی نیز هست و شرحهائی هم برآن نگاشته شده که مشهورترین آنها ازمحمد صالح خلخالی وحکیم عباس شریف دارابی‌است. میرفندرسکی درسال ۱۰۵۰ درحدود هشتاد سالگی دراصفهان درگذشت ودرتخت فولاد مدفون گردید.

رجوع شود به ریحانةالادب، ص ۲۳۱-۲۵۲؛ وفهرست کتابخانهٔ اهدائی‌آقای مشکوة بقلم آقای محمدتقی دانش‌پژوه، جلد سوم، بخش یکم، ص ۲۹۵

۶- کهك قریه‌ایست زیبا که درچهار فرسخی جنوب شرقی قم دردامنهٔ یك‌سلسله جبال مرتفع قرارگرفته‌است. سال گذشته در سفری که حقیر بدین قریه نمود از اهالی محل دربارهٔ اقامت آخوند سؤالاتی بعمل‌آورد. بعضی ازمعمّرین قریه حکایت مرد بزرگی‌را که بنا بقول گذشتگان سالها قبل دراین محل میزیسته بخاطرداشتند لکن نام او را نمیدانستند. درکهك مسجدیست که درقرن یازدهم بناشده و ازلحاظ معماری بسیار جالب‌است و هیچ شباهتی به مساجد عادی دهاتی ندارد. بین اهالی مشهور بود که این شخص بزرگ (یعنی‌آخوند) درخانهٔ مجاور مسجد زندگی مینموده واوقات خود را درآن مسجد وحوالی شهر میگذرانده‌است. درنزدیکی کهك همچنین غاریست که بنابقول بعضی خلوتگاه آخوند بوده ودرآن غار ملاصدرا دور از انظار به ریاضت وذکر میپرداخته‌است.

ودرجهٔ اجتهاد نائل گشت. سپس بشاگردی میرداماد[4] درآمد و سالها در محضروی کسب فیض نمود و رموز حکمت را از او بیاموخت. احتمال دارد که در دورهٔ تحصیلات خود در اصفهان آخونداز محضر میرابوالقاسم فندرسکی[5] عارف و زاهد

میباشد. شیخ بهائی درسال ۱۰۳۰ درحال مراجعت ازحج در گذشت ودرحرم مطهر حضرت رضا ع درمشهد مدفون گردید.

برای شرح حال وآثار شیخ بهائی رجوع شود به‌تاریخ عالم‌آرای عباسی اسکندربیك منشی، طهران، ۱۳۳۴، ص۱۵۵ـ۱۵۷ ؛ روضات‌الجنات ، ص ۶۴۰ـ۶۳۲ ؛ ریحانةالادب، جلد دوم، ص ۳۸۲ـ۳۹۶. واحوال واشعار فارسی شیخ بهائی بقلم آقای سعید نفیسی، طهران، ۱۳۱۹.

۴ـ میرمحمد باقربن شمس‌الدین استرابادی متخلّص به‌اشراق ومشهور به‌میرداماد ، دخترزادهٔ محقّق کرکی ویکی‌ازاعاظم حکمای دورهٔ صفویه،استاد ملاصدرا وسیداحمد علوی وملاخلیل قزوینی وقطب‌الدین اشکوری و صاحب کتب معتبری از قبیل‌الافق‌المبین وتقویم‌الایمان والصراط المستقیم وتقدیسات وجذوات و دیوان اشعار عربی وفارسی و مشارق الانوار است . میرداماد سالها دراصفهان به‌تدریس اشتغال داشت ودوستی او وشیخ بهائی ضرب‌المثل خاص وعام بود. میر زمینه‌را برای حکمت آخوند فراهم نمود و دراحیاء حکمت و فلسفه زحمات فراوانی کشید تاحدی که بعضی اورا معلم ثالث خواندند . نوشته‌های او بین اهل علم شهرت بسزائی دارد گرچه سبك تألیفات او فوق‌العاده پیچیده ومغلق‌است چنانکه گفته‌اند «صراط‌المستقیم میرداماد مسلمان نشنودمؤمن‌نه‌بیناد». میرداماد درسال ۱۰۴۱ بین‌کربلا ونجف درگذشت ودرقبرستان تخت فولاد اصفهان بخاك سپرده شد.

برای شرح زندگانی و اسامی تألیفات او رجوع شود به روضات‌الجنات، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۶؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۴ ـ ۱۴۷ ؛ وریحانةالادب، جلد چهارم، ص ۱۱۷ـ۱۲۱.

۵ـ اگرچه‌آثار زیادی ازمیرابوالقاسم فندرسکی باقی‌نیست، میتوان اورا بدون‌شك وشبهه‌از بزرگترین عرفا وحکمای اسلامی محسوب داشت. میرفندرسکی مانند میرداماد وشیخ بهائی درحوزهٔ علمی‌اصفهان به‌تدریس حکمت وریاضیات‌اشتغال داشت ، لکن ازدومعاصر مشهورخود بیشتربه‌انزواء وریاضت وانقطاع ازظواهر دنیا میپرداخت. سالهادرهندوستان به‌سیرآفاقی وانفسی مشغول بود ونزد عرفای اسلامی وهندی آن دیار مقام واحترام بسزائی‌داشت. اوباعقاید هندوان نیز آشنا بود تاحدی که برترجمهٔ فارسی جوك بشست (Vasishtha) که توسط نظام الدین پانیپاتی انجام‌گرفته بود

تهذیب نفس و ریاضت و مکاشفه درکهك که بالاخره به کشف حقائق ربّانی و علوم الهی منجر گردید ، و سوّم مرحلهٔ تألیف و تدریس در شیراز که درآن آخوند تمام نوشتهای خودرا باستثنای بخش اول اسفار وسه رساله بنام طرح الکونین (الحشر) ، وحل الاشکالات الفلکیه فی الارادة الجزافیة ، وحدوث العالم که در دورهٔ دوم نگاشته بود ، تصنیف نمود[9] . بنابرین تألیفات آخوند ثمرهٔ علم حصولی و حضوری و یا استدلالی و ذوقی است و نتیجهٔ دو دورهٔ اول عمر اوست .

در مرحلهٔ سوم عمر خود گذشته از تألیف آثار گرانبها و پر ارج آخوند شاگردان عالی‌قدری نیز تربیت نمود که مشهورترین آنان ملامحسن فیض کاشانی[10]

۹- رجوع شود به مقدمهٔ شیخ محمد رضا آل مظفر بچاپ جدید اسفار، ص-و بعد.

۱۰- ملامحسن فیض کاشانی درسال ۱۰۰۷ درکاشان تولد یافت و سالها درآن شهر و قم به‌تحصیل اشتغال داشت تا بالاخره به‌شیراز مسافرت کرد وبشاگردی ودامادی ملاصدرا درآمد ولقب فیض را ازاو دریافت نمود. فیض درتطبیق شریعت وطریقت کوششهای فراوان کرد ودرعلوم مختلفه خصوصاً اخلاق وحدیث استاد بود. شواهد نقلی احیاءالعلوم غزالی را از روایات واخبار سنی به‌شیعه تغییر داد وآنرا بصورت کتاب محجّةالبیضاء که معتبرترین کتاب اخلاق شیعه است درآورد . درزمرهٔ تألیفات مهم او میتوان حق‌الیقین وعلم‌الیقین در حکمت و کلام والصافی والوافی والشافی در حدیث وتفسیر و زادالسالك وکلمات مکنونه درتصوف و دیوان اشعار را نام‌برد . فیض درسال ۱۰۹۱ در کاشان بدرود حیات گفت ومزار اومشهور به کرامت و زیارتگاه عام وخاص است.

دربارهٔ حیات وتألیفات ملامحسن فیض رجوع شود به‌ریحانة‌الادب، جلدسوم، ص۲۴۲-۲۴۴، قصص‌العلماء ، تهران ، ۱۳۱۳ ، ص۳۲۲-۳۲۳، و ریاض‌العارفین ، ص ۳۸۸-۳۷۹ ، ونیز مقدمهٔ استادانهٔ آقای سید محمد مشکوة برمحجّة البیضاء، ص ۲۳-۶۱ که شامل بحث مفصلی در بارهٔ فیض و اهمیت او درتاریخ حکمت وعلوم دینی است .

دنیا سر کرد و بالاخره بمرتبهٔ شهود و کشف حقائق رسید و به مقام علم حضوری نائل آمد همانطور که قبلاً علوم صوری‌را بکمال رسانیده بود.

بتدریج آوازهٔ شهرت آخوند عالمگیر گشت و مریدان و طالبان حکمت از اطراف و اکناف برای درك فیض به‌حضورش شتافتند. دراین موقع الله‌وردی‌خان والی فارس مدرسه‌ای در شهر شیراز بنا نمود[7] وازآخوند دعوت کرد تا بوطن اصلی خود باز گردد و در آن مدرسه به تعلیم و تدریس اشتغال ورزد. بنا به امر سلطان وقت شاه عباس ثانی آخوند دعوت را پذیرفت و به شیراز مراجعت کرد. با حضور وی در شیراز مدرسهٔ خان مهم‌ترین مرکز علمی ایران گردید و تا هنگام حیات ملاصدرا طالبان علم‌را از دور ونزدیك بخود جلب می‌نمود. آخوند تا پایان عمر در شیراز به‌تألیف و تدریس پرداخت و در این ایام هفت بار پای پیاده بخانهٔ خدا سفر کرد و درباز گشت از هفتمین سفر دربصره درسال ۱۰۵۰ در گذشت[8].

زندگانی آخوندرا می‌توان بسه دوره تقسیم نمود: اوّل دورهٔ طلبگی و تلمّذ و بحث و مطالعهٔ کتب قدماء و آراء حکماء سلف در شیراز و اصفهان، دوّم مرحلهٔ

۷ـ این مدرسه که بمدرسهٔ خان معروف‌است مدتها دائر وپابرجا بود وسپس بتدریج روبزوال رفته و به‌خرابه‌ای تبدیل گشت. چند سال پیش ادارهٔ باستانشناسی بصدد تعمیرآن برآمد وتاکنون بیش ازنصف این مدرسهٔ زیبا که از لحاظ معماری و کاشی‌کاری نیز حائز اهمیت است تعمیر گردیده وتالاری نیز بنام ملا صدرا درآن تأسیس گشته‌است.

۸ـ مکان معین‌آرامگاه‌آخوند دربصره معلوم نیست. بنابقول استادجلیل حضرت آیت‌الله آقای حاج سیدابوالحسن حسینی‌قزوینی قریب چهل‌سال قبل‌یکی ازسادات عرب‌دربصره قبری‌بنام ملاصدرا یافته‌بود لکن چند سال پیش هنگامیکه بعضی ازدوستان ایشان بار دیگر به‌آن شهرسفر نمودندآن قبرستان‌ازبین رفته بود و دیگراثری ازسنگ قبروجود نداشت.

متمایز نمی‌باشد . آخوند در کتب فلسفی و عرفانی از شواهد نقلی مدد طلبیده و در کتب دینی به‌براهین عقلی توسّل جسته‌است .

کتب و رسائل ملاصدرا در حکمت و عرفان که اکثر چاپ سنگی دیده عبارت است از : [۱۳]

۱ـ الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة که یك بار درسال ۱۲۸۲ق طبع شده و اکنون برای بار ثانی با حواشی ملاعلی نوری و حاجی ملاهادی سبزواری وملاعلی زنوزی وملااسمعیل اصفهانی و علامه سیدمحمّد حسین طباطبائی زیر طبع است . اسفار یکی از مهم‌ترین کتب حکمت و با شفاء و شرح اشارات و شرح منظومه چهار کتاب اصلی درسی این فن محسوب می‌شود .

۲ـ الشواهد الربوبیّة فی المناهج السلوکیّة (طهران ، ۱۲۸۶ق) که شاهکار آخوند درحکمت و عرفان و بصورت اختصار شامل رؤس مطالب اسفاراست .

۳ـ المبدء والمعاد (طهران ، ۱۳۱٤ق) .

٤ـ المشاعر (طهران ، ۱۳۱۵ق) .

۵ـ الحکمة العرشیة (طهران ، ۱۳۱۵ق).

٦ـ حاشیه برشرح حکمةالاشراق (طهران، ۱۳۱۳ق).

۱۳ـ اسامی کتب آخوند دراکثر مآخذ سابق‌الذکر مانند ریحانةالادب و روضات‌الجنات ونیز الفیلسوف‌الفارسی‌الکبیر بقلم ابوعبدالله زنجانی درج گردیده‌است لکن هیچ یك کامل نیست. صورت فعلی زیر نظر استاد محترم علامه سید محمد حسین طباطبائی تهیه گردیده وجزچند مکتوب آخوند به میرداماد و ملاشمسا وغیره تاآنجاکه حقیر مطلع است شامل بقیهٔ نوشته‌های وی میباشد.

برای صورت کامل و دقیق کتب ملاصدرا رجوع شود به‌مقالهٔ آقای محمدتقی دانش پژوه در یادنامهٔ ملاصدرا که‌برای جشن چهارصدمین سال تولدآخوند بزودی انتشار می‌یابد.

و مولانا عبدالرزّاق لاهیجی[11] بوده‌اند، که هردو علاوه بر شاگردی سمت دامادی آخوند را نیز داشتند. بوسیلهٔ این مریدان و تربیت یافتگان تعالیم آخوند نه تنها بصورت نوشته در دسترس اخلاف او گذاشته شد، بلکه سنّت مستقیمی از طرز تفکّر و روش فلسفی او به‌حکمای قرون آتی انتقال یافت و مکتبی تأسیس گردید که پرتو نور آن بر جمیع محافل علمی عالم تشیّع تابیده و قاطبهٔ بزرگان چند قرن گذشته را تحت نفوذ معنوی خود قرار داده است.

آثار ملاصدرا

تألیفات آخوند که هریك در نوع خود شاهکاری است جمله بزبان عربیست باستثنای رسالهٔ سه اصل و ابیاتی که بزبان فارسی سروده است[12]. اجمالاً می‌توان نوشته‌های اورا به‌دو دسته تقسیم نمود یکی مربوط به‌حکمت و عرفان و علوم عقلی و دیگر وابسته به‌علوم دینی و نقلی. البته این دوجنبه هیچگاه کاملاً از یکدیگر

۱۱- مولانا عبدالرزاق لاهیجی صاحب نوشته‌های پرارزش و باشهرتی مانند گوهر مراد و سرمایهٔ ایمان ومشارق وشوارق وشرح هیاکل‌النور والکلمات الطیبة درحکمت وکلام و دیوانی از اشعار فارسی، مانند فیض از شاگردان برجستهٔ آخوند و نیز داماد وی بود و ازطرف استاد ملقب به‌فیاض گردید. لاهیجی سالها درقم به افاضه وتألیف اشتغال‌داشت و درهمین شهراطراف سال ۱۰۷۲ وفات یافت.

رجوع شود به روضات، ص ۳۵۲ وریحانة‌الادب، جلدسوم، ص۲۳۲-۲۳۵.

۱۲ - سبك عربی آخوند بر خلاف اکثر کتب حکمت مانند شفاء بوعلی و یاقبسات میرداماد فوق‌العاده روان وسلیس است و همین امر باعث مزاحمت وی گردید در حالیکه استاد او میرمطالب مشابهی را در لفاف الفاظ پیچیده پنهان ساخت و بدین طریق از گزند و آسیب کوته نظران آسوده ماند.

۲۷ـ حلّ المشکلات الفلکیّة .

۲۸ خلق الاعمال (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۲۹ـ کسر اصنام الجاهلیّة .

۳۰ـ رسالهٔ سه‌اصل .

۳۱ـ اجوبة المسائل‌النصیریة (طهران ، ۱۳۱٤ق).

۳۲ـ رسائل و مکتوبات مختلفی که در پاسخ سؤالات عرفانی و فلسفی به معاصران خود مانند میرداماد و ملاشمسای گیلانی نگاشته است .

۳۳ـ اشعار شامل منتخب مثنوی و چند رباعی [صاحب الذریعه (جلد ۹ ، جزء ۲ ، ص ٦۰۰) دیوانی نیز از آخوند بخط ملامحسن فیض در کتابخانهٔ حاج آقا ضیاء در کرمانشاه ذکر نموده است] .

۳٤ـ المزاج .

۳۵ـ المعاد الجسمانی .

۳٦ـ تنقیه در منطق .

کتب و رسائل آخوند درعلوم نقلی و دینی عبارتند از :

۱ـ مفاتیح الغیب (طهران)

۲ـ اسرارالآیات (طهران ، ۱۳۲۲ق) .

۳ـ تفسیرهای مختلف چندین‌سورهٔ قرآن که شامل قریب چهارده رساله‌است.

٤ـ تفسیر حدیث نبوی «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا».

۵ـ فی الامامة .

٦ـ حاشیه برتفسیر بیضاوی (مشکوك) .

۷ـ رسالة المسائل القدسيّة فی اسرار النقطة الحسّيّة (مشکوک) .

۸ـ شرح الهداية الاثيريّة (طهران ، ۱۳۱۳ق) .

۹ـ حاشيه برالهيات شفاء (طهران ، ۱۳۰۳ق) .

۱۰ـ فی اتّحاد العاقل و المعقول .

۱۱ـ فی اتّصاف الماهيّة بالوجود (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۱۲ـ فی بدء وجود الانسان (مشکوک) .

۱۳ـ فی التصور والتصديق .

۱۴ـ فی الجبر و التفويض .

۱۵ـ فی‌الحدوث (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۱۶ـ فی‌الحشر (طهران ، ۱۳۰۲ق) (ظاهراً همان‌رسالهٔ فی‌طرح الکونین‌است).

۱۷ـ فی سريان الوجود (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۱۸ـ فی القضاء والقدر (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۱۹ـ فی‌التشخّص (طهران ، ۱۳۰۲ق) ،

۲۰ـ ديباچهٔ عرش التقديس ميرداماد .

۲۱ـ الوجود .

۲۲ـ اکسيرالعارفين (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۲۳ـ الواردات القلبية (طهران ، ۱۳۰۲ق) .

۲۴ـ المظاهر (طهران ، ۱۳۱۴ق) .

۲۵ـ القواعد الملکوتيه (مشکوک) .

۲۶ـ حاشيه بر رواشح سماويهٔ ميرداماد (مشکوک) .

بودند[15] قرار گرفت و بتدریج فلسفهٔ مشّائی از یك سو با حکمت اشراقی واز سوی

رسائل متعددی بزبان عربی وفارسی از خود باقی گذاشت مانند حکمة الاشراق و تلویحات ومطارحات و مقاومات و هیاکل النور والواح عمادی و پرتونامه وآواز پرجبرئیل وعقل سرخ والغربة الغربیة وشرح اشارات ورسالة العشق شیخ الرئیس که هریك بنوبهٔ خود شاهکاری درحکمت وعرفان بحساب میآید.

شیخ اشراق درهوش و فراست وکیاست زبان زد خاص وعام و درتصوف وعرفان وحتی علوم غریبه نزد معاصران مشهور بود ودرچند سال عمر کوتاه خود اثری جاویدان درحکمت اسلامی باقی گذاشت که تا بامروز ازصفحهٔ تاریخ محو نگردیده است.

برای شرح حال و آثار وافکار او رجوع شود بهروضات، ص ۲۳۸؛ ریحانة الادب، جلد دوم، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ همچنین مقدمهٔ پرفسور هنری کربن به حکمة الاشراق، طهران، ۱۳۳۱؛ روابط حکمت اشراق وفلسفهٔ ایران باستان نگارش هانری کربن، طهران، ۱۳۲۵؛ وافکار سهروردی وملاصدرا بقلم آقای علی اکبر داناسرشت، طهران، ۱۳۱۷.

۱۵- مهمترین پایه گذار عرفان نظری بصورت علمی محی الدین ابن عربی حاتمی اندلوسی ملقب به شیخ اکبر یا شیخ کبیر است که از با نفوذترین عرفای اسلامی بشمار میآید و درهفت قرن گذشته افکار متصوفین را در سراسر عالم اسلام تحت سلطهٔ معنوی خود قرارداده است. این عارف بی نظیر درسال ۵۶۰ درمورسیه دراندلوس تولد یافت وپس از گذراندن دوران کودکی وجوانی درشهرهای اندلوس بمشرق زمین سفر نمود و بالاخره در شهر دمشق متوطن گشت و در سال ۶۳۶ درآن شهر درگذشت. مزار او در کوه قاسیون معروف به صالحیه همواره زیارتگاه عارفان بوده وتاامروز مجمع دراویش وصاحبدلان می باشد.

از ابن عربی بیش از ۴۰۰ کتاب و رساله باقی است که مشهورترین آنها فتوحات مکّیه و فصوص الحکم است که بسیاری از عرفاء و حکماء برآن شرح نگاشته اند. شیخ اکبر درواقع مؤسس مکتب عرفان نظری است و بسیاری از اصطلاحات مهم عرفان مانند وحدت وجود بوسیلهٔ او وضع شده است. افکار ابن عربی توسط صدرالدین قونوی وعبدالرزاق کاشانی وفخرالدین عراقی وعزیز نسفی وبسیاری دیگر از عرفای قرن هفتم و هشتم درسرتاسر بلاد اسلامی اشاعه یافت و افکار بزرگان تصوف را تحت الشعاع قرارداد ورنگ خاصی به تعالیم تصوف بخشید که آنرا ازادوار قبلی ممتاز میسازد. آنچه تا به امروز دراصول عرفان نظری تدریس می شود همان تعالیم ابن عربی است.

رجوع شود بهروضات، ص ۷۳۲؛ ریحانة الادب، جلد سوم، ص ۴۹۶-۴۹۸.

۷ـ حاشیه بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی (مشکوك) .
۸ـ حاشیه بر شرح لمعه (روضهٔ شهید ثانی) (ظاهراً بقلم پسر آخوند است) .
۹ـ شرح اصول کافی (تهران)
۱۰ـ متشابه القرآن .

مآخذ عقائد آخوند ومشرب او در حکمت و عرفان

نظری که اکثر مورّخان و محقّقان غیر ایرانی اعمّ از اروپائی و یا شرقی دربارهٔ سیر حکمت در اسلام دارند اینست که فلسفه از یعقوب کندی آغاز شد و بدست فارابی و شیخ‌الرئیس تکمیل یافت و سپس امام غزالی آن‌را مورد انتقاد قرار داد و اگرچه ابن‌رشد ردّی بر انتقادات غزالی نگاشت فلسفه رو بزوال گذاشت وبعد از قرن ششم از میان رفت . این نظر گرچه تا حدی در مورد عالم تسنّن صحت دارد ، نظریست کاملاً ناقص از آنجا که حکمت را به‌مکتب مشّائی محدود کرده وبه توسعه و رشد آن در عالم تشیّع توجه ننموده است .

همان قرنی که بنظر جمهور نویسندگان پایان فلسفهٔ اسلامی است در واقع آغاز نهضتی است در حکمت که از شیخ الاشراق آغاز شده و بالاخره به مکتب آخوند ملاصدرا منجر می‌گردد . از قرن ششم به بعد حیات معنوی و فکری اسلام تحت نفوذ افکار حکمای اشراقی[۱۴] و عرفائی که مروّج مکتب عرفان نظری

۱۴ـ مؤسس مکتب حکمت اشراق شیخ‌الاشراق شهاب‌الدین سهروردی ملقب به‌شیخ مقتول ویا شیخ شهید یکی ازاعاظم حکمای اسلامی‌است . وی درسال ۵۴۹ درسهرورد که نزدیك زنجان واقع شده‌تولدیافت وعلوم رسمی‌را نزد مجدالدین جیلی وظاهرالدین قاری بیاموخت. سپس به‌سیروسیاحت پرداخت و دردربار ملك ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی درحلب مستقر گردید وبالاخره دراین شهر درسال ۵۸۷ درنتیجهٔ مخالفت بعضی ازعلماء بقتل رسید. گرچه شیخ‌الاشراق ۳۸ سال بیش عمر ننمود

و قطب الدین شیرازی[۱۷] و قطب الدین رازی[۱۸] و غیاث الدین منصور شیرازی[۱۹] و

ومنطق وریاضیات وبسیاری دیگر از علوم باقی گذارد مانند نهج‌الحق وکشف‌الصدق درعقاید شیعه وانوارالملکوت درکلام وتذکرة‌الفقهاء درفقه وشرح برشرح اشارات خواجه درحکمت وجوهر نضید درمنطق که‌همگی نزد خاص وعام شهرت دارد.

رجوع شود به احوال و آثار استاد بشر، ص ۱۳۶؛ روضات، ص ۱۷۱؛ و ریحانة‌الادب جلد سوم، ص۱۰۶-۱۱۴.

۱۷- قطب‌الدین شیرازی مشهور به علّامهٔ شیرازی (۶۳۴-۷۱۰) در شیراز تولد یافت ونزد پدرش تلمذ نمود و بدست او خرقهٔ تصوف پوشید. دربادی امر طبابت میکرد تااینکه عشق به‌علم‌او را از شیراز بسوی مراغه و محضر خواجه نصیر کشید واو در خدمت استاد اشارات شیخ و هیئت را بیاموخت وسپس بمسافرت پرداخت ومدتی نیز نزد صدرالدین قونوی به‌تحصیل وکسب فیض اشتغال داشت. بالاخره علّامهٔ شیرازی به‌ایران بازگشت و بقیهٔ عمرخودرا درتبریز گذرانید و درآن شهر وفات یافت. قطب‌الدین برجمیع علوم مخصوصاً حکمت و ریاضیات وطبیعیات ماهر بود ودراین علوم تألیفات گرانبهائی ازخود باقی گذاشت مانندالتحفة الشاهیة، شرح حکمة‌الاشراق، مفتاح و درّة‌التاج که از بهترین دوره‌های حکمت و علوم بزبان فارسی است. رجوع شود به مقدمهٔ مبسوط آقای سیدمحمد مشکوة به درّة‌التاج، طهران، ۱۳۱۷-۱۳۲۰؛ روضات، ص۵۳۰-۵۳۳؛ وریحانة‌الادب، جلد سوم، ص ۳۰۷-۳۰۸.

۱۸- قطب‌الدین رازی که از مشهورترین شاگردان علّامهٔ حلّی‌است ازاهالی ورامین بود و سالیان دراز در دمشق گذراند ودرسال ۷۶۶ درآن شهر درگذشت. ازتألیفات معروف او میتوان شرح شمسیه درمنطق، شرح مطالع در منطق والمحاکمات که محاکمهٔ بین شرح امام فخر وخواجه براشارات است نام‌برد. رجوع شود به‌ریحانة الادب، جلد سوم، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۱۹- غیاث‌الدین منصور شیرازی فرزند حکیم نامی صدرالدین دشتکی درشیراز تولدیافت ونزد پدر علوم را بیاموخت وآنقدر مهارت بدست آورد که‌درسن۱۴سالگی با جلال‌الدین دوانی مشاجره ومناظره مینمود. شاه طهماسب برای اومدرسه‌ای درشیراز ساخت بنام‌منصوریه وغیاث‌الدین تا پایان عمردراین مدرسه بتدریس‌پرداخت ودرسال۹۴۸ یا ۹۴۹ درآن‌شهر وفات یافت. بعضی

دیگر با عرفان نظری مکتب شیخ اکبر در محیط فکری و معنوی عالم تشیع امتزاج یافت.

بین قرن ششم ونهم حکمائی مانند خواجه نصیرطوسی وشاگرداوعلّامهٔ حلّی[16]

۱۶- خواجه نصیرالدین طوسی یکی از بزرگترین نوابغ اسلام واحیاء کنندهٔ علوم عقلی در دورهٔ مغول درسال ۵۹۷ درطوس تولد یافت وپس ازپایان تحصیلات مقدماتی رهسپار نیشابور گردید ونزد بسیاری ازعلمای آن شهر شعبه‌های گوناگون علوم‌را تکمیل نمود وباوجود کمی سن شهرت زیادی بدست‌آورد. در این موقع چون خراسان در معرض تهاجم مغول قرار گرفته و امنیت از شهرهای بزرگ سلب گردیده بود، خواجه بنا بدعوت علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه به قلاع آن فرقه درقهستان پناه‌برد وتا انقراض طائفهٔ اسماعیلیه بدست هلاکو به اجبار دراین‌حال بسرمیبرد.

پس ازفتح الموت خواجه بخدمت هلاکو درآمد وبعد از انقراض خلافت عباسی دربغداد با کمك هلاکو رصد خانهٔ مراغه را از سال ۶۵۷ تا ۶۶۰ برپاکرد وزیج معروف ایلخانی را درآنجا تنظیم وبسیاری ازدانشمندان‌آن زمان‌را درآن مرکز جمع نمود.

درپایان عمر خواجه چندین سفر بقهستان وخراسان وبغداد کرد وبالاخره درسال ۶۷۲ در بغداد درگذشت ودرکاظمین بخاك‌سپرده شد.

خواجه دارای‌تألیفات متعددیست بزبان فارسی وعربی که هریك بنوبهٔ خود شاهکاری محسوب میگردد مانند تحریرات او برکتب مهم ریاضی‌قدیم وزیج‌ایلخانی واخلاق‌ناصری واساس‌الاقتباس در منطق‌وتجریدالعقائد درکلام‌واوصاف‌الاشراف در تصوف‌وشرح الاشارات که‌ازبزرگترین کتب‌حکمت میباشد. خواجه اشعاری نیزبفارسی سروده که ازلحاظ معنی وفنون ادبی درخورتحسین وستایش است.

دربارهٔ زندگانی وآثارخواجه رجوع شودبه‌احوال وآثار استاد بشر وعقل‌حادی عشرمحمدبن محمدبن‌الحسن‌الطوسی‌ملقب به‌خواجه نصیرالدین بقلم‌آقای مدرس رضوی، طهران، ۱۳۳۴.

علّامه حلّی (۶۴۸-۷۲۶) ازفحول علمای شیعه ویکی ازمشهورترین شاگردان خواجه‌است. هوش وذکاوت و قدرت کلام و بیان او زبانزد معاصرانش بود و مناظراتی که درردربار سلطان محمد خدابنده علیه علمای سنی انجام داد از جالب‌ترین فصول تاریخ علمی و دینی اسلام میباشد. علّامه در جمیع علوم عقلی و نقلی استاد بود واز خود بیش از صدکتاب ورساله درفقه واصول وحکمت و کلام

مشّائی‌را با هم آمیختند و مشعل‌حکمت و فلسفه‌را از گزند تند بادهای‌زمانه محفوظ داشتند . و نیزعرفائی‌مانند سید حیدر آملی[22] و رجب‌برسی[23] وابن‌ترکهٔ اصفهانی[24]

رجوع‌شود به روضات ، ص ۱٦۲ ؛ مجالس‌المؤمنین ،طهران ، ۱۳۷٦ ، جلددوم ، ص۲۲۱-۲۲۹ ، ریحانةالادب ، جلد دوم ، ص۲٦ - ۲۸ ؛ وشرح زندگانی جلال الدین دوانی ، تألیف علی دوانی ، قم، ۱۳۷۵ ، ص ٦۰ وبعد .

۲۲ ـ سید حیدر آملی از عرفای بزرگ شیعه است که در عصر علّامه حلّی میزیسته واز آمل به‌بغداد مسافرت نموده و به تلمذ نزد اساتید آن شهر پرداخت . تألیفاتی که از او نام برده شده نص النصوص در شهر فصوص ، کتاب الکشکول ، جامع الاسرار و التأویلات در تفسیر قرآن میباشد . رجوع شود به روضات ، ص ۲۰۳ - ۲۰٤ ؛ ریحانة الادب ، جلد اول ، ص۳۰ ؛ و مجالس المؤمنین ، ص ۵۱ - ۵۵ .

۲۳ ـ حافظ رجب برسی ازمعاصران تفتازانی و جرجانی فقیه و محدّث و صوفی و شاعری زبردست بوده وتألیفاتی مانند اسرارالائمة ، انشاء التوحید ، لوامع انوارالتمهید ، و جوامع اسرار التوحید ، ومشارق‌الانوار ازخود باقی گذاشته که شاهد تبحراودر عرفان و علوم باطنی است . رجب برسی دراوائل قرن نهم‌در قید حیات بوده و دراردستان مدفون گردیده است .

رجوع شود به روضات ، ص ۲۸٤ ؛ وریحانةالادب ، جلد اول ، ص ۳۰٤ - ۳۰۵ .

۲٤ ـ علی‌بن ترکهٔ اصفهانی‌یکی ازحکماء وعرفای مهم شیعه است که‌در تلفیق عرفان‌مکتب ابن عربی‌و تشیّع کوشید وعلوم ظاهر و باطن را با هم جمع نمود . گرچه اهل اصفهان بود سالها درمصروشام به سیروسلوک و تلمذ وتعلم پرداخت وسپس به‌اصفهان ویزد مراجعت کرد و به تدریس وتألیف مشغول گشت‌و دراصفهان در ۸۳٦ بدرود حیات گفت.ابن‌ترکه‌صاحب رسائل بدیع وپرارزشی است مانند شرح فصوص الحکم ، وکتاب مفاحص ، واسرارالصلوة ، وشرح قصیدهٔابن‌فارض ،و کتاب فی علم‌الحروف ، وشرح گلشن راز ، وتمهیدالقواعد که‌اخیراً درایران جزو کتب‌درسی عرفان‌بود . گرچه اومعمولا به‌ابن‌تُرکه شهرت دارد طبق نظربسیاری ازاستادان نام صحیح او ابن‌تَرَکه‌است.

رجوع شود به‌مجالس‌المؤمنین ، ص ٤۱ - ٤۲ ؛ وریحانةالادب ، ص ٤۱٤ .

میرسید شریف جرجانی[20] وجلال‌الدین دوانی[21] بعضی از اصول حکمت اشراقی و

ازتألیفات مهم او عبارتند از اخلاق منصوری ، الاساس درهندسه ، شرح هیاکل‌النور سهروردی ، حاشیهٔ شرح اشارات خواجه ، حاشیهٔ شفاء بوعلی ، المحاکمات فی مابین الحواشی الدوانیة ، حواشی میرصدرالدین برشرح تجرید ومعالم‌الشفاء در طب .

رجوع شود به‌ریحانة الادب ، جلد سوم، ص ١٦٦ - ١٦٧ .

٢٠ - میرسید شریف جرجانی ازشاگردان بنام‌قطب‌الدین محمدرازی‌درجرجان متولد گردید ودرشیراز درسال ٨١٨ ویابنابروایت‌بعضی ٨٢٤ یا ٨٢٥ وفات یافت .اودرعلوم گوناگون‌مخصوصاً منطق و کلام معروفیت فراوان داشت وبا تفتازانی مناظرات و مشاجراتی نمود که مشهور است . در پایان عمر میرسید شریف قدم به مرحلهٔ سیروسلوك نهادودست ارادت به خواجه علاءالدین نقشبندی داد . ازتألیفات معروف او میتوان تعریفات العلوم ،حاشیه حکمة‌العین ،حاشیه شرح‌شمسیهٔ قطب‌الدین رازی وحاشیهٔ شرح مطالع درمنطق ، شرح مفتاح‌العلوم‌سکّاکی، صرف‌میروصغری و کبری درمنطق رانام برد . جرجانی شاگردانی نیز تربیت نمود که بعضی مانند محقّق دوانی وسید محمد نوربخش وابن ابی‌جمهور احسائی خدمات بسزائی به‌علوم عقلی و حکمت نمودند .

رجوع شود به‌روضات ، ص ٢٠٣ ؛ ریحانة‌الادب ، جلد اول ، ص ٣٠ .

٢١ - جلال‌الدین دوانی مشهور به محقّق دوانی بنابه حکایت تحفهٔ سامی در سال ٨٣٠ در دوان تولد یافت وبعد از تحصیلات مقدماتی به‌شیراز سفر کرد ودرآنجا تحصیل حکمت نمود وپس ازمسافرت به تبریز وعراق و هندوستان قاضی شیراز گردید . دوانی مشاجرات زیادی بامعاصر خود صدرالدین دشتکی داشت وشاگردان بنامی نیز تربیت نمود که‌مشهورترین‌آنان کمال‌الدین‌میرحسین یزدی میبدی صاحب شرح‌هدایه است .

دوانی‌درسال ٩٠٧ درشیراز درگذشت ودرهمان شهرمدفون گشت . تألیفات دوانی‌دررشته‌های گوناگون بسیار است که از مشهورترین آن تفسیرآیات قرآن ، اثبات الواجب ، حاشیه بر شرح تجرید قوشچی در کلام ، شواکل‌الحور درحکمت ، حاشیه مطالع و تهذیب المنطق ، اخلاق جلالی ، شرح سی فصل خواجه نصیر و حاشیه برشرح چغمینی و شرح تحریر اقلیدس در هیئت و هندسه ، وانموذج‌العلوم درعلوم مختلفه میباشد .

این سلسله حکماء و عرفاء که متأسفانه کم و بیش گمنام مانده و از صفحات تاریخ حکمت اسلامی حذف گردیده‌اند حائز اهمیت فوق العاده‌ای می‌باشند زیرا آنان در واقع زمینه را ازبرای ظهور میرداماد و ملاصدرا فراهم نموده و شالوده و پایهٔ حکمت متعالیهٔ صدرالمتألهین را استوار ساختند. بدون توجّه به افکار این بزرگان کشف چگونگی پیدایش حکمت آخوند میسّر نیست و سلسله ای که آخوند و میرداماد را به‌حکمای پیشین مانند فارابی و شیخ‌الرئیس و شیخ الاشراق می‌پیوندد از انظار مستور مانده و حکمت اسلامی مانند چند دورهٔ منقطع و از یکدیگر گسسته جلوه می‌نماید.

☆☆☆

از لحاظ تاریخی منابع و مآخذ افکار آخوند را می‌توان به چهار مبدأ اساسی تقسیم نمود:

۱ـ فلسفهٔ بوعلی و بقیهٔ حکمای مشّائی و من غیر مستقیم فلسفهٔ ارسطو و افلاطونیان جدید که منشاء فلسفهٔ مشّائی اسلامی است.

۲ـ حکمت اشراق شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی.

۳ـ عرفان مکتب ابن عربی.

۴ـ دین‌اسلام مخصوصاً بعضی روایات و اخبار پیغمبر اکرم‌ص وائمّهٔ اطهار ع که در واقع اساس حکمت و عرفان اسلامی است.

ملّاصدرا حکمت یونانی را با حکمت ایمانی آمیخت و آن را براساس وحی اسلامی‌مستقر ساخت ودرهر مرحله ازشواهد آیات قرآنی‌واحادیث نبوی و گفتارائمّه و بزرگان دین مدد طلبید. نبوغ واهمیت واقعی‌ملاصدرا درتاریخ حکمت اسلامی امتزاج شرع وفلسفه‌واستدلال وعرفان‌بود ومی‌توان‌نحلهٔ اورا آخرین‌مرحلهٔ یک‌سیر هشتصدسالهٔ تفکّراسلامی‌محسوب‌داشت که بزرگان آن‌ازاوّلین‌تماس‌بافلسفهٔ یونانی‌در

و ابن ابی‌جمهور احسائی[۲۵] در تلفیق شرع و عرفان کوشیدند و تحقیقات عرفانی را وارد محیط فکری تشیّع نمودند[۲۶].

۲۵- ابن‌ابی جمهور احسائی ازروش ابن‌ترکه و سید حیدر آملی در امتزاج عرفان و شرع پیروی نمود. اودرقرن‌دهم میزیست وبعدازسال ۹۰۱ وفات‌یافت وازخودآثارپربهائی باقی گذاشت مانند بدایةالنهایة فی‌الحکمة الاشراقیة، زادالمسافرین، المناظرات، والمجلی فی‌المنازل‌العرفانیة. رجوع شود به‌روضات، ص ۶۲۳ ؛ وریحانةالادب، جلد پنجم، ص ۳۱۵.

۲۶- تحقیقات اساسی درعرفان نظری توسط ابن‌عربی وشاگردان ومفسرین اومانند صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی تنظیم و تدوین گردید گرچه حقائق عرفانی نزد صاحبان کشف از بدو امرمعلوم بوده‌است. منتها اینکه قدما ازاظهار بعضی ازمطالب باطنی امتناع مینمودند درحالیکه ابن‌عربی وپیروان او به‌شرح وبیان این‌حقائق پرداختند.

صدرالدین‌قونوی ازمشاهیر عرفا ومروّج افکارابن عربی‌درممالک شرقی‌اسلامی درسال ۶۰۰ تولد یافت‌ومادرش پس‌ازفوت‌پدر او به‌نکاح ابن‌عربی‌درآمد. صدرالدین زیرنظرناپدری‌خودتربیت یافت وبه‌مراتب عالیهٔ‌معرفت نائل گشت وبابزرگانی‌مانند ملای‌روم همدم ومأنوس گردید وشاگردان بسیاری‌را مانندفخرالدین عراقی‌ومؤیّدالدین جندی وشمس‌الدین‌مکی وقطب‌الدین شیرازی به‌رموزو اسرارحکمت‌الهی‌وعرفان‌هدایت نمود وبالاخره‌درقونیه درسال ۶۷۱ یا ۶۷۲ وفات‌یافت. ازصدرالدین کتب متعددی باقی مانده مانند اعجازالبیان درتفسیر سورهٔ فاتحه، شرح‌الاسماءالحسنی، شرح‌شجرهٔ نعمانیه وفصوص وفکوک والنفحات‌الالهیه وشرح مصباح الانس ومفتاح‌الغیب که‌از شاهکارهای‌عرفان ودرزمرهٔ کتب درسی این فن میباشد. صدرالدین را همچنین کتابی است بنام مطالع الایمان بزبان فارسی درعرفان که تاکنون بطبع نرسیده وشهرت زیادی ندارد لکن بسیار لطیف‌و پرارج است.

رجوع شود به مجالس المؤمنین، جلد دوم، ص ۶۹ ؛ ریحانةالادب، جلد دوم، ص۴۶۸ - ۴۶۹ ؛ ومقدمهٔ چاپ سنگی مصباح‌الانس.

بعدازصدرالدین مهم‌ترین شارح ومفسر عرفان ابن‌عربی عبدالرزاق کاشانی است که شرح فصوص ومنازل‌السائرین وتأویل آلات وجامع‌الاسرار واصطلاحات صوفیهٔ او ازکتب مشهور عرفان است وتفسیر اوبرقرآن مدتها باشتباه به ابن عربی‌نسبت داده میشد.

عبدالرزاق بین سال ۷۳۰ و ۷۳۵ وفات یافته است. رجوع شود به روضات، ص ۳۵۳ ؛ وریحانةالادب، جلد سوم، ص ۳۴۸.

فارابی و بوعلی و شیخ اشراق وجود نداشت و در واقع میرداماد این مسأله را بصورت فعلی درآورد ، منتها طریقهٔ اصالت ماهیت‌را اتخاذ نمود .

آخوند اصالت وجود و اعتباریّت ماهیت را در آغاز مبحث امور عامّه طرح نموده و دلائل بسیاری برای اثبات آن آورده[۲۹] و پیروان اصالت ماهیت را مورد انتقاد قرار داده است . مقصود آخوند از اصالت وجود اینست که وجود مبدء اثر است و درخارج تحقّق دارد و حقیقتی است اصیل و واقعی که ماهیات از آن انتزاع می گردد ، درحالیکه ماهیت دارای واقعیت و حقیقت مستقل ازوجود نیست .

وحدت وجود که اصطلاح آن برای اولین بار در نوشته‌های ابن عربی بکار برده شده یکی از اصول عرفانیست که بسیاری ازعرفای قبل از آخوند آن‌را مطرح نموده بودند ، لکن آخوند اولین کسی بود که آن را وارد حکمت نمود واز نتائج آن در مسائل فلسفی استفاده کرد . مقصود از تشکیك وجود ، که به‌حکمای قدیم فرس‌یا فهلویّون نسبت داده شده‌است ، همان مراتب شدّت وضعف وجود است‌بطریقی که حدّ ذاتی هرمرتبه آن‌را از مرتبهٔ دیگر متمایز می‌سازد بدون اینکه حقیقت آن‌دو متغایر باشد[۳۰] . پس مقصود از وحدت و تشکیك وجود اینست که وجود حقیقتی است واحد لکن دارای مراتب شدّت و ضعف بدین نحو که از واجب‌الوجود

---

۲۹ ـ برای بحث دقیق وکاملی دربارهٔ این مسئله رجوع شود به‌کتاب محققانهٔ آقای سید جلال‌الدین آشتیانی ، هستی ازنظر فلسفه وعرفان ، مشهد، ۱۳۷۹ ، ص ۵۵ ـ ۱۲۹ .

۳۰ ـ معمولاً تشکیك‌وجود رابه‌نورتشبیه مینمایند که‌یك حقیقت‌است لکن‌دارای مراتب‌مختلفه میباشد. در واقع اگر نور را جایگزین وجود سازیم خواهیم دید که شیخ اشراق نیز معتقد به وحدت وتشکیك وجود بوده وحتی به اصالت آن نیز اعتقاد داشته ازآنجاکه اونوررا اصل حقائق اشیاء میدانـد .

کوشش تلفیق بین دین و فلسفه برآمدند و حکمائی مانند یعقوب کندی و فارابی و اخوان صفا و ابن سینا و ابوسلیمان سجستانی و راغب اصفهانی و سپس امام غزالی و شیخ الاشراق و امام فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و بسیاری دیگر از متفکران و دانشمندان در این راه متحمّل زحمات زیاد گردیدند و بالاخره زمینه را از برای موفقیت نهائی آخوند آماده ساختند[۲۷].

بعد از آخوند نیز پیروان او در تلفیق و امتزاج شرع و استدلال و عرفان کوشیدند. بعضی مانند قاضی سعید قمی و ملاعلی نوری و آقا علی زُنوزی بیشتر به ایجاد هم آهنگی میان شرع و عقل پرداختند و بعضی دیگر مانند آقا محمّد بیدآبادی و آقا محمّد رضا قمشه‌ای به‌آمیختن عقل و عرفان کمر همت بستند. برخی از متأخرین نیز مانند ملامحسن فیض و حاجی ملاهادی سبزواری به هرسه جنبه توجه نموده ازطریق آخوند کاملاً پیروی کردند[۲۸].

☆☆☆

صدرالمتألّهین حکمت را برچند اصل قرار داد که مخصوص مشرب اوست و از ابتکار واجتهاد او در تأسیس مکتب حکمت متعالیه محسوب می گردد. بعضی از این اصول که حائز اهمیت خاصی درفهم افکار وی‌است بدین قرار است:

۱ـ اصالت ووحدت وتشکیک وجود ـ پایهٔ حکمت ملاصدرا مبنی بر اصل اصالت و وحدت و تشکیک وجود است که در هر بابی ازابواب حکمت مورد استفادهٔ آخوند قرار گرفته است. مسألهٔ اصالت وجود بطریقی که بین متأخرین مطرح شده درفلسفهٔ

۲۷ـ رجوع شود به‌مقدمهٔ آقای سیدمحمدمشکوة به محجّة‌البیضاء ملامحسن فیض، ص ۳ـ۱۰.

۲۸ـ رجوع شود به‌مقالهٔ علّامه‌سید محمدحسین طباطبائی «صدرالدین محمدابراهیم شیرازی» در یادنامهٔ ملاصدرا.

و تکاملی یکی از نقائص خود را سلب نموده و کمال جدیدی کسب می‌نمایند. این سیر توسط حرکت جوهریه انجام می‌گیرد بدون اینکه هویّت و ماهیّت شیء از بین رود، چون هر موجودی جنبه‌ای دارد ملکوتی ولایتغیّر در عالم اعلی و جنبهٔ دیگری متغیّر درعالم سفلی که عالم‌ماده باشد، وفقط این‌جنبهٔ ثانی موجود است که مشمول تحوّلات ذاتیـــه و حرکت جوهریه می‌باشد. صورت ما که به مادّه تحقّق می‌بخشد لایتغیّر است و هیچگونه حرکتی نمی‌پذیرد، بلکه موضوع حرکت افراد صوراست، بدین جهت حرکت‌جوهریه باعث تکثیر انواع نمی‌گردد و مانند نموّ و ذبول است که دارای اصل‌ثابتی می‌باشند.

حرکت ذاتی و جوهری فقط درآن مرتبه از مراتب وجود بوقوع می‌پیوندد که دارای مادّه باشد وبدین دلیل عالم مجرّدات از حرکت جوهریه مستثنی است و فقط جوهر اجسام و نفوس که از جهت فعل نیاز بمادّه دارند در حرکت است. در طیّ مراحل قوس صعودی مادّهٔ هر موجودی لباس نوینی برتن می‌نماید بدون اینکه لباس قبلی را از تن بدر کرده باشد و در هر مرحلهٔ جدیدی تمام کمالات مراتب پیشین را داراست.

۳ــ اتّحاد عاقل و معقول ــ آخوند تعقّل را دراتحاد عاقل و معقول می‌داند و براهین متعددی علیه ابن‌سینا ودیگر مشّائیّون که مخالف این نظرند آورده‌است[۳۴].

۳۴ ـ درطبیعات شفاء، فصل ششم از مقالهٔ پنجم از فن ششم‌درعلم النفس‌شیخ‌الرئیس‌منکر اتحاد عاقل ومعقول شده است. بین‌حکمای اسلامی این نظریه به فرفوریوس صوری یکی‌ازفلاسفهٔ مکتب افلاطونیان جدید وشاگرد فلوطینوس صاحب کتاب تاسوعات نسبت داده شده است وآخوند خودرا احیاء کنندهٔ این‌اصل‌درحکمت اسلامی‌میشمارد. درواقع به‌این‌نظر درنوشته‌های خود ارسطو نیز اشاره شده است.

رجوع شود به‌الهیات ارسطو، باب دوازدهم (XII 9, 1075a ,3 ـ 4).

تا هیولی یك‌وجود بیش نیست که درعین حال بدلیل شدّت و ضعف به‌مراتب مشخّص و متمایز منقسم گردیده است[31].

۲ـ حرکت جوهریّه ـ برعکس حکمای قدیم مانند شیخ الرئیس که در پیروی از ارسطو حرکت را به‌چهار مقولهٔ کم و کیف و وضع واین محدود نموده و منکر حرکت در جوهر بودند[32]، آخوند معتقد است که خلقت در هرآن تجدید شده وکلیهٔ موجودات در حال طیّ قوس صعودی می‌باشند و ذات و جوهرآنان درحرکت است. آخوند ازاین اصل درحلّ بسیاری ازمسائل مانند رابطه بین حادث و قدیم و حدوث جسمانی روح و تکامل نفس[33] و معاد جسمانی استفاده نموده و حرکت جوهریه را مانند وحدت و تشکیك و اصالت وجود یکی از ارکان حکمت قرار داده است.

بنا بقول آخوند همهٔ موجودات درطلب کمال اندو درهرمرحله ازسیرصعودی

۳۱ـ چنانچه ازاستاد محترم جناب آقای سید محمد کاظم‌عصار بسمع‌رسید فرق اساسی بین حکماء وعرفاء دراین مسأله اینست که حکماء متوجه ظروف و جامهای مختلف‌اند که می‌هستی در آن جای گرفته ودر هرظرفی بشکل ورنگ آن ظرف درآمده است درحالیکه نظر عرفاء به‌خود می‌وجود است وبه حدود ورسوم واوان واشکالی که‌این واقعیت واحد یاهستی‌را به مراتب ومراحل گوناگون منقسم میسازد توجه ندارند، وگرنه درواقع امر دونظریکی است و وحدت‌الوجود عرفاء ووحدت وتشکیك حکماء دراصل همان نظریهٔ توحید است، که لیس فی‌الدارغیره دیار.

۳۲ ـ رجوع‌شود به طبیعات شفاء، طهران، ۱۳۰۳، ص ۴۳ ـ ٤٤.

دربارهٔ مبحث حرکت جوهریه رجوع شودبه مقالهٔ حضرت‌آیة‌الله آقای حاج سیدابوالحسن قزوینی در یاد نامهٔ ملاصدرا؛ و نیز دو فیلسوف شرق وغرب بقلم استاد فاضل‌آقای حسنعلی راشد، اصفهان، ۱۳۳٤؛ وحکمت متعالیه بقلم دانشمند ارجمند آقای جواد مصلح، طهران ۱۳۳۸، ص ۱۲۸ وبعد.

۳۳ ـ ازاقوال مشهورآخوند است که نفس جسمانیة الحدوث وروحانیة‌البقاء است.

وجود عینی و خارجی عطا می‌نماید. نفس منزّه انبیاء و اولیاء و عرفاء نیز که مظهر عالم ربوبیّت و خلیفهٔ خالق جهان است به‌آن حدّ کمال و فعلیّت رسیده و از کدورت و ظلمت مادّه تا آن درجه منزّه گردیده که می‌تواند بهمّت خود صوری را که قوهٔ متخیّله در ذهن خلق نموده وجود عینی بخشد، و نیروی خلاّقیّت نفس کامل تا آن حدّاست که می‌تواند شرائط خارجی را مطابق وضع درونی خود سازد.[۳۵]

گذشته ازاین چند مبحث، اصول دیگری را نیز می‌توان نام برد که آخوند در آن مبتکر بوده و یا برای اولین مرتبه آن‌را داخل مباحث حکمت نموده است، از قبیل قاعدهٔ بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء، النّفس فی وحدتها کلّ القوی، امکان اشرف و امکان اخصّ، اثبات معاد جسمانی، اثبات ارباب انواع بنحو اتمّ که هریك مثمر نتائج بسیار مهم و شایستهٔ بحث جداگانه ایست. نکتهٔ جالب دیگر اینست که آخوند مطالب و مباحث حکمت را بطریقی ترتیب داد که می‌توان الهیّات را از طبیعیات ارسطوئی و نجوم بطلمیوسی تفکیك نمود و نیز علم النفس را از مبحث طبیعیّات جدا و به الهیات منتقل ساخت[۳۶]. این امر حائز اهمیت فوق العاده است

۳۵ ـ ابن عربی وشیخ الاشراق نیز به اهمیت قوه متخیّله وخلاّقیت نفس واقف بودند، لکن شیخ‌الاشراق عقیده داشت که نفس هرگاه میخواهد صورت خیالیه‌ای بوجود آورد بعالم خیال منفصل که عالم صور برزخی یامثل معلقه است سفر نموده وآن صورت‌را ازآن خزانهٔ بی کران‌باین عالم میآورد، درحالیکه آخوند مانند ابن‌عربی وقاطبهٔ عرفاء نیروی خلاّقیت راازدرون نفس‌میداند ومعتقد است نفس‌از بطن خود صورخیالیه رابوجود میآورد بدون‌اینکه به عالم مثل‌معلقه سفر نماید.

۳۶ ـ رجوع شود به‌اصول فلسفهٔ رئالیسم، بقلم علاّمه سید محمد حسین طباطبائی و حاشیه آقای مرتضی‌مطهری، طهران، ۳۵ـ۱۳۳۲، که درآن بااستفاده ازروش آخوند اصول‌الهیات بدون اشاره به‌طبیعیات قدیم عرضه گردیده‌است.

بنظر آخوند ادراك که توسط اتحاد عاقل و معقول انجام می‌گیرد به‌نحویست که صاحب ادراك ازمرتبهٔ وجودی خود به‌مرتبهٔ وجودی مدرَك ارتقاء یا انتقال می‌یابد و هرعلمی درواقع با اتحاد بامعلوم انجام می‌پذیرد.

ملاصدرا علم‌را به‌علم حضوری وحصولی تقسیم نموده وبخلاف حکمای مشّائی که علم حضوری را منحصر بعلم شیء بذات خود می‌دانند با پیروی از شیخ اشراق علم حضوری را شامل علم مجرّد به‌ذات خود و علت بمعلول و معلول بعلت میداند. علم خداوند به موجودات نیز همان علم حضوریست برذات اشیاء نه ارتسام صور موجودات چنانچه مشّائیّون می‌پندارند. علم باری مانند علم نفس بذات خود است و چون وجود باری کامل و بدون نقص است این علم نیز از هرجهت کامل می‌باشد. وجود باری مانند آئینه‌ایست با شعور وموجودات مانند صوری که درآن آئینه منطبع گشته‌اند، خداوند با لذات عالم است و علم او بذات خود در واقع علم اوست برجمیع موجودات ازآنجا که خارج از احاطهٔ ذات اوموجودی نیست.

۴ـ تجرّد قوّهٔ خیالیّه ـ آخوند به‌عالم مُثل معلّقه و صور برزخیه که بین‌عالم معقولات‌وطبیعت‌قرار گرفته و بعضی آن‌را هورقلیا می‌نامندتوجه خاصّی‌معطوف داشته وعالم خیال متّصل‌را درنفس حیوانات مجرّد ازمادّه و باقی‌دانسته وبرای نیروی تخیّل درانسان و حیوانات راقیه حیات اخروی بعد از فنای بدن درعالم خیال منفصل قائل بوده و دراین نکته نیز از تعالیم فلاسفهٔ پیشین که فقط عقل را مجرّد می‌دانسته‌اند سرپیچیده و نظرنوینی برعقیدهٔ آنان افزوده است،

قوّهٔ متخیّله بنظر آخوند حائز اهمیت خاصی می‌باشد از آنجا که تجلّی‌گاه صفت خلّاقیت خداوند است و می‌تواند صور مختلفه را در ذهن خلق کند، لکن نیروی متخیّله فقط قادر به ایجاد صور ذهنی است در حالیکه خالق عالم ماهیات را

وشهود بکار برد . کتب ورسائل ملاصدرا در علم‌النفس مانند سفر چهارم اسفار از پر ارزش ترین نوشته‌های حکمای اسلامی در این فن و در زمرهٔ اساسی‌ترین فصول حکمت صدرالمتألّهین محسوب می گردد .

چنانکه از مقدمهٔ اسفار استنباط می‌شود آخوند از بعضی علمای ظاهربین و قشری زمان خود رنج‌های فراوان برد و حتی در معرض حمله و خصومت علمی آنان قرار گرفت و اگر نفوذ خانوادگی او نمی‌بود ممکن بود به‌عاقبت شیخ اشراق دچار گردیده وجان‌را درراه اشاعهٔ حکمت و عرفان ازدست بدهد .

آخوند در اظهار عقائد عارفانهٔ خود دربارهٔ مبدأ و معاد[۳۷] و عشق الهی و معنی بهشت و دوزخ و مطالب دیگر که از لحاظ دینی اهمیت فراوان دارد[۳۸] بهیچوجه دریغ ننمود وبه وضوح این مطالب را در کتب مختلف مطرح ساخت . در واقع این سادگی و عدم احتیاط وی باعث شد که عمری در سر گردانی و ملامت بعضی‌ازفقهاء بسر برد درحالیکه او می‌توانست مانند استادش میرداماد و نیزشاگردان خود ملامحسن فیض و عبدالرزاق لاهیجی توجه بیشتری به محیط و وضع دینی و اجتماعی نموده و از گزند منتقدین مصون ماند . صراحت آخوند در بیان حقائق و رموز عرفانی باعث شد که مورد طعن جماعتی قرارگیرد که تا به امروز خصومت

۳۷ ـ نظر آخوند دربارهٔ معاد اینست که چون نفس‌وجسم در واقع یك‌حقیقت است و نفس دارای قوهٔ خلّاقیت میباشد در روز حشر هرنفسی جسمی و وضعی خارجی مطابق سجیّهٔ درونی خود بوجود میآورد ، بدین‌ترتیب که نفس گنهکاربناچارشرائطی بوجودمیآورد مطابق تیرگی‌درونی خود که همان دوزخ است ونفس‌منزّه ومنقّی شرائطی که با روشنائی و صفای درونی آن نفس مطابقت دارد و همان بهشت میباشد .

۳۸ـ رجوع شود به الفیلسوف الفارسی الکبیر ، ص ۲۵ .

از آنجا که دراثر تحولاتی که معاصران ملاصدرا در اروپا ایجاد نمودند اصول علوم طبیعی و نجوم قدیم بتدریج فراموش گردید و این علوم از اعتبار ساقط گشت و نظر جدیدی دربارهٔ عالم‌طبیعت ظهور نمود که در اندك مدتی عالمگیر گشت وآنقدر موردپسند و قبول‌همگی قرار گرفت که بااتکای‌به آن حکمت مشائی که درمغرب زمین تا آن‌عصر حکمفرما و مبنی برطبیعیات قدیم بود مطرود گشت و نفوذ خودرا در محافل علمی از دست داد.

گرچه این تحولات تا قرنی پیش بهایران سرایت ننمود، گویا آخوند از طریق کشف و شهود وقوع این تغییرات اساسی را پیش بینی کرده بود و برای پیش گیری از انتقادی که ممکن بود با توسل به علوم طبیعی جدید علیه حکمت انجام گیرد، مقدمات جدا نمودن الهیات را ازطبیعیات فراهم ساخت‌تادیگر مباحث حکمت الهی درگزند حملهٔ نظریات زودگذر علوم طبیعی قرار نگیرد.

درمورد علم‌النفس نیزملاصدرا یك چنین‌امری‌انجام داد وبعلاوه توجه خاصی بدین علم نمود و درشرح قوای نفس و مراتب تکامل وآغاز و انجام آن به‌کشف حقائق بسیارلطیفی نائل‌آمد واین علم‌را به‌مرحله‌ای رسانید که هیچ یك ازحکمای سلف را با آن برابری نیست. آخوند معرفت نفس را کلید علم به‌حقائق ربانی و حکمت الهی‌میدانست وبا معرفتی که خود درراه ریاضت وتزکیهٔ نفس بدست آورده بود توانست به بهترین وجهی شیب و فراز راه تکامل نفس را روشن سازد و نقص و کمال سرشت انسان‌را جلوه‌گر نماید.

رسالهٔ سه‌اصل که اکنون از نظر میگذرد نمونه ایست از روش آخوند در شناسائی نفس و موانعی که آن را از وصال به معرفت واقعی باز می‌دارد و طریقی که باید برای از میان برداشتن این موانع ونیل به‌کشف حقائق و مرحلهٔ ذوق

در آن شیوه و اندیشه می‌باشی که طریقهٔ هواپرستی بطلان نپذیرد و احکام اباحت لذّات و استحسان تمتّعات حیوانی و انسراح در مرعای دنیا و مشتهیات طبیعت و هوا منسوخ نگردد»[۳۹].

این گروه غافل از آنند که بدون تهذیب نفس و صیقل زدن آئینهٔ دل و نور عرفان درك حقائق میسّر نیست چنانچه در باب ششم می‌فرماید: «اکثر متکلّمان و ارباب رسوم اعتماد برمجرّد سماع و روایت نهاده ازراه بدر می‌افتند و می‌خواهند که تصحیح احکام الهی بی‌نور عرفان از راه حواشی که مثار غلط و التباس‌اند کنند وهر سالکی را که مخالف طور عقل ظاهربین خود دریافتند منکر وی می‌شوند و شروع درایذاء عناد و استهزاء می‌نمایند.»[۴۰]

آخوند اشخاص عالم‌نما و ظاهربین را از عوام خطرناك‌تر دانسته و آنان را بیش ازعوام دشمنان واقعی معرفت می‌داند، چنانچه می‌نویسد: «اگر این‌را [یعنی حبّ دنیا را] نیز ندانی زهی غرور و جهالت که اکثر عوام و جهّال دنیا برتو شرف خواهند داشت، زیرا که ایشان معترفند باین مرض محبّت دنیا وتو نیستی.»[۴۱]

آن علم حقیقی که آخوند در طلب آنست و کسب آن‌را نهایت کمال انسانی می‌شمارد علم صوری و ظاهری نیست. «آن علمی که آن مقصود اصلی و کمال حقیقت‌است وموجب قرب حق‌تعالی است علم‌الهی وعلم مکاشفات‌است نه‌علم معاملات وجمیع ابواب علوم.. وارباب عمل‌و دیگر علوم‌جزئیّه ازین باب دانش که‌آن دانش

۳۹ ـ متن رسالهٔ سه‌اصل، ص ۵ ـ ۸.

۴۰ ـ ایضاً، ص ٥٦.

۴۱ ـ ایضاً، ص ٦٤.

خودرا علیه وی فراموش ننموده واز مخالفت با افکار او وممانعت از اشاعهٔ تعالیم آن حکیم عالیقدر درمحافل و مدارس علمی خودداری ننموده‌اند .

رسالهٔ سه اصل

رسالهٔ سه اصل که متن آن برای اولین بار دراین کتاب چاپ می گردد پاسخ آخوند است به‌تمام کوته نظران و ظاهربینان و عالم نمایانی که بنام علم و دین با حکمت و عرفان که منشاء تفکرات دینی و حافظ نوامیس آسمانیست خصومت می‌ورزند . این رساله که دربارهٔ سیر و سلوك و تکامل اخلاقی و کشف علوم حقیقی و نیز موانعی که در نیل به‌وصال به حقیقت در راه سالك نهاده شده است می‌باشد ، به عوام خطاب نگردیده ، بلکه مستمعان و خوانندگانی که آخوند درنظردارد علمای ظاهربین است که با آشنائی مختصری با ظواهر علوم و شرع خود را در ردیف کمّلین دانسته و سنگ راه ارباب حقیقت می گردند ، چنانچه در مقدمهٔ رساله می‌نویسد : «بعضی ازدانشمند نمایان پر شرّ وفساد و متکلّمان خارج ازمنطق صواب و حساب و بیرون از دائرهٔ سداد و رشاد و متشرّعان بری از شرع بندگی و انقیاد منحرف از مسلك اعتقاد بمبدأ و معاد افسار تقلید در سرافکنده نهی درویشان شعار خود کرده‌اند» .

سپس این گروه را مستقیماً مخاطب قرار داده و می‌فرماید : « ای عزیز دانشمند، و ای متکلّم خود پسند تا کی و تا چند خال وحشت بر رخسار الفت نهی و خاك کدورت بر دیدار وفا از سر کلفت پاشی و در مقام ردّ و سرزنش و جفا با اهل‌صفا واصحاب وفا باشی ولباس تلبیس وریا وقبای حیله ودغا در پوشی وجام‌غرور از دست دیو رعنا بنوشی و در ابطال و ترویج باطل و تقبیح دانا و تحسین جاهل بکوشی . . . بلی توهمیشه بجهت دواعی نفس‌ضلال پیشه و وساوس وهم محال‌اندیشه

تکرار گردیده است ما آن‌را به چهارده باب بخش و برای‌هر بابی شمارهٔ منظّمی وضع نموده‌ایم . سه باب اوّل دربیان سه‌اصل سابق‌الذّکر است وسه باب دوم الاقدم فالاقدم دربیان نتائج سه باب اوّل . در ابواب هفتم و هشتم آخوند طریق خطا و صواب را از یکدیگر مشخّص ساخته و چگونگی یافتن صراط مستقیم و شاه‌راه حقیقت‌را روشن نموده است . باب نهم مربوط به خاصّهٔ علم حقیقی و امتیاز آن از علوم ظاهریست و باب دهم و یازدهم دربارهٔ نور ایمان و لزوم تصفیهٔ باطن و تزکیهٔ نفس برای تجلّی این نور . درباب دوازدهم آخوند نتیجهٔ کسب این معرفت را روشن می‌سازد ونشان می‌دهد چگونه سالك گاهی حق‌را مرآت خلق و گاهی خلق را مرآت حق می‌بیند و درآفاق آیات او را مشاهده می‌نماید . باب سیزدهم شامل مباحثی است دربارهٔ امراض نفسانی مخصوصاً غرور کبر که نفس مرد عالم نما را مبتلی ساخته و او را از علم حقیقی باز میدارد . وبالاخره باب چهاردهم دربارهٔ عمل صالح و علم نافع یعنی رابطهٔ بین علم و عمل است و آخوند پس از بحث دقیقی باین نتیجه میرسد که « آنچه در باب مذمّت علم بی عمل واقع شده آن علمیست که غیر مکاشفه باشد زیرا که دانستن معارف الهیه ازین نقائص و عیوب و غوائل مبرّاست و از همه آفتی آزادست و دانستنش عین مطلب اسب و هرچند که زیاده دانسته شود بحسب کمیّت و کیفیّت بهتر است . و اما علمی که متعلق بعملست و از علوم معاملات نه مکاشفاتست دانستن آن بقدر عمل واجب کفائی‌است و زیاده از عمل دانستنش وبال آخرتست . » [44]

با وجود اینکه رسالهٔ سه اصل شامل مطالب مهم و مباحث لطیف و دقیق

٤٤ ـ ایضاً، ص ۱۱۹ .

حقیقت است معزولند. »[42]

علم واقعی که دراثر مکاشفه و شهود بدست می‌آید و فقط با «سیادت حقیقی و خردمندی معنوی» پیغمبر اکرم ص میسّر می‌گردد، «آن علم عزیز شریف و آن معنی غامض لطیف که ازغایت شرافت و دقّت از دیگران مخفی نموده وهیچ یك از ایشان مسّ آن نمی کرده‌اند وبنزد چندین کس از صحابه و تابعین کفر می‌نمود تا بتو همراهانت چه رسد مراد ازآن کدام نوع علم بود؟ آیا مراد ازآن خلافیّات فقه است یاعلم معانی وبیان یا کلام یا لغت یا نحو وصرف یا طبّ ونجوم و فلسفه یا هندسه واعداد یا هیأت و طبیعی؟ معلومست که هیچ یك از افراد این علوم را آن مرتبه نیست بلکه این علم منحصرست درعلم بطون قرآن وحدیث نه‌ظاهر آنچه فهم همه کس بدان می‌رسد. »[43]

بنظرآخوند موانع و حجاب‌هائی که اکثر مردم را از ادراك و کسب این علم محروم می‌دارد مشتقّ از سه‌اصل می‌باشد که بمناسبت آن این رساله را نیز سه‌اصل نامیده است. بنابقول خود آخوند این‌اصول بدین قرارند:

اصل اوّل ـ «جهل است بمعرفت نفس که او حقیقت آدمیست».

اصل دوم ـ «حبّ جاه ومال ومیل بشهوات ولذّات وسایر تمتّعات».

اصل سوم ـ «تسویلات نفس امّاره است و تدلیسات شیطان مکّاره و لعین نابکار که بدرا نیك ونیك‌را بد وامی‌نماید».

ملاصدرا رسالهٔ سه‌اصل را به‌چهارده فصل تقسیم کرده که چون شمارهٔ بعضی

۴۲ ـ ایضاً، ص ۷۵-۷۴.

۴۳ ـ ایضاً، ص ۸۴-۸۳.

مختلف علمی به‌ارزش علمی این رساله افزوده است.[46]

چنانکه در روضة الصفا بدان اشاره شده نسخ رسالهٔ سه اصل بسیار کمیاب است واز چند نسخهٔ موجود بعضی ناقص واکثر مغلوط می‌باشد. وانگهی در بعضی از نسخ نام این رساله بصورت دیگری ذکر شده است، مثلا نسخهٔ ناقص موزهٔ بریطانیا (فهرست ریو، ص ۸۲۹ Add 16832/9) «رسالهٔ درطعن برمجتهدین» و نسخهٔ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس‌رضوی (شمارهٔ ۵۹۵) «رد برمنکرین حکمت» ونسخهٔ کتابخانهٔ ملی (شمارهٔ ۱۴۳۰) «سه فصل» نامیده شده، لکن بنظرحقیر نام سه‌اصل اصح است.

اشعار ملاصدرا

آخوند اشعاری نیز سروده که شامل چند رباعی و یك مثنوی است. رباعیّات آخوند در حواشی کتب وی وصفحهٔ اول نسخه‌ای از شرح‌الهدایه در کتابخانهٔ اهدائی مشکوة پراکنده است و منتخب مثنوی وی نیز درآن کتابخانه یافت می‌شود بعلاوه بنا بقول حاج آقا بزرگ تهرانی در الذّریعة دیوانی نیز در کرمانشاه از آخوند بقلم شاگرد او ملامحسن فیض موجود است[47] که حقیر با تمام کوششی

---

۴۶ ـ گرچه موضوع اصلی این رساله سیر وسلوك است آخوند بعضی از نکات دقیق علوم دیگررا مانند مبحث تناسخ ومعاد بامهارت مطرح نموده وتبحرخودرا در شعب گوناگون علوم زمان خود نمودارمیسازد. آخوند گذشته ازفلسفه وتفسیر وعرفان درعلم رجال و ریاضیات نیز کاملاً وارد ودر علم رجال سرآمد معاصران خود بود.

۴۷ ـ «دون بعض شعره فی‌حیاة تلمیذه الفیض فی‌ضمن مجموعة کلها بخطه توجدفی کرمانشاه عندالحاج آقا ضیاء بن الحاج آقا مهدی عنوانه لاستاذ ناالعارف صدرالدین محمد الشیرازی سلمه‌الله تعالی‌وأبقاه.» (الذریعة، جلد نهم، ص۶۰۰).

عرفانی و علمی و اخلاقی است و در هر مبحثی آخوند از آیات قرآنی و احادیث اخبار پیغمبر اکرم ص و ائمهٔ اطهار ع و گفتار و اشعار بزرگان عرفان مانند عطّار و اوحدی و مولانا شواهدی آورده و براهین خودرا با آن مزیّن نموده، این اثر پرارج تاکنون از نظر اکثر دانشمندان مسطور مانده وبدان توجهی نگردیده است. دراکثر تذکره‌ها و مآخذ دیگر تاریخی مانند روضات الجنات و ریحانة الادب و مستدرك الوسائل حتّی نامی از این رساله برده نشده و بین کتب متداول فقط در روضة الصفا است که اشاره‌ای بدین رساله گردیده و دربارهٔ آن چنین نوشته شده است: «از کتب نفیسهٔ اوست رسالهٔ پارسیّهٔ موسوم به سه‌اصل در تحقیق مبدأ و معاش ومعاد بطریقهٔ ریاضت و تذکّر و تصوّف نگاشته و بآیات و احادیث مبرهن داشته بس مفید وسودمند و کمیاب و عزیزالوجود است.»[46]

این رساله گذشته از یکی دو نامه تنها نوشتهٔ نثر ملاصدرا بزبان فارسی است و همین نکته ممکن است مانع اشاعه و شهرت آن گردیده باشد، چون آخوند در این کتاب به‌علمای قشری شدیداً حمله نموده و ازآنجا که بزبان فارسی است فهم آن از کتب عربی وی نیز آسان‌تر بوده وبدون شك مزاحمت بیشتری برای مؤلّف بوجود میآورده است. سبك آخوند دراین رساله سلیس و روشن است گرچه البته مانند بقیهٔ نثرنویسان عهد صفویه‌کلمات نسبتةً نامأنوس عربی‌را بیش‌ازآنچه درقرن ششم وهفتم یا امروزه رواج دارد بکاربرده است. ازآنجا که سخنی که ازدل برآید بر دل نشیند، کلمات آخوند چون باکمال صداقت و خلوص نیّت نگاشته شده مؤثر و دلپذیر است. بعلاوه اشعار و گفتار لطیف فارسی و عربی واشارات معتنابهی به نکات

۴۶ـ م حقات روضة‌الصفاء بقلم‌رضاقلی‌خان هدایت، طهران، ۱۲۷۰، جلد هشتم،ص۱۲۰.

متعلّق به دانشمند محترم جناب آقـای مدرّس رضوی است که ایشان بدون هیچگونه مضایقه در دسترس حقیر قرار دادند. این نسخه که در سال ۱۰۹۰ بدست محسن بن مرتضی یکی از شاگردان ملامحسن فیض درحالیکه هنوز استادش حیات داشت تحریر گردیده، بخط نسخ ۱۱ سطری و قطع رقعی و شامل چندین رساله است بقلم کاتب و استادش فیض و بالاخره رسالهٔ سه اصل که از ص ٤٤ تا ۸۰ نسخه درج شده است. در طبع این رساله صفحهٔ رو این‌نسخه را «ر» وپشت را «پ» نامیده، صفحهٔ نسخهٔ اصلی‌را در حاشیه ذکر نموده و پایان هرصفحه را با خط سیاهی درمتن‌مشخص ساخته‌ایم. این نسخه قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین نسخه‌ای بود ازاین رساله که بدست حقیر رسید و نسخ دیگر هیچ یك بدین اعتبار نیست.

۲ـ (ر)ـ نسخهٔ دیگری که در تطبیق و تصحیح از آن استفاده شده است متعلق به کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی (شماره ۵۹۵) است که در سال ۱۲۸۱ نوشته شده، دارای ۱۱٤ ورق بخط نسخ ۱۱ سطری، وقطع جیبی است.

۳ـ (م)ـ این نسخه متعلق به کتابخانهٔ ملّی (شمارهٔ ۱٤۳۰) است و بخط نستعلیق نگاشته شده و به قطع رقعی است. عنوان این رساله «سه فصل» است ولی متن آن با نسخ فوق الذکر یکیست وگر چه تاریخ تحریر ندارد ظاهراً در دورهٔ قاجاریه نوشته شده است[٤٨].

٤ـ (مس)ـ این نسخه که در کتابخانهٔ مجلس (شمارهٔ ۱۰۳) موجود است، بخط نستعلیق و بدون تاریخ تحریر و ظاهراً در دورهٔ اخیر نگاشته شده است.

---

٤٨ ـ آقای سیدجلال‌الدین حسینی معروف بمحدث در حواشی زادالسالك بقلم ملا محسن فیض، طهران، ۱۳۳۱، ص ۹۱ـ ۱۰۸، قسمتی از این‌نسخه را بطبع رسانیده‌اند.

که نمود نتوانست تا کنون بدان دسترسی یابد و چون در طبع این کتاب برای جشن چهارصدمین سال تولد آخوند مجال کافی نبود بناچار از آن صرفنظر و به‌طبع چند شعری که بدان‌دست یافت اکتفاء کرد .

اشعارملاصدرا رویهمرفته ازلحاظ ادبی‌ارزش‌زیادی ندارد واوبیشترمتوجه‌بیان معانی‌عرفانی‌بوده است. روش‌اودرمثنوی به‌پیروی ازمثنوی‌مولاناست وافکاراودرمحور وحدت‌وجود دورمیزند . البته اشعارآخوندرا نباید ملاك قضاوت دربارهٔ وی‌قرارداد ، زیرا اواصلاً شاعر پیشه‌نبوده و افکارخود را بیشتر به نثر بیان نموده است . متأسفانه امروزه در ایران بسیاری از مردم مقام هر بزرگی را به‌اشعاری که سروده می‌سنجند و بدین دلیل ممکن است با مطالعهٔ این اشعار از مقام رفیع ملاصدرا در نظر آنان کاسته شود و بدین دلیل بعضی از دوستان با طبع این ابیات مخالف بودند . لکن منظور ما معرفی آخوند است چنانچه او واقعاً بوده بدون اینکه بخواهیم شخصیت ومقام اورا بصورت غیرواقعی جلوه گر سازیم . وانگهی شعر سرودن در مقابل‌حکمت و عرفان چندان هنری نیست تا بدلیل ضعف و نارسائی اشعار لطمه‌ای به مقام شامخ صدرالمتألّهین وارد آید . دربارهٔ ملاصدرا باید به استناد نوشته‌های نثر او در علوم عقلی ودینی قضاوت کرد و در نظر گرفت که اشعار او جزء نسبهٔ ناچیزی از آثارش بیش نیست

فهرست رموز نسخ

رسالهٔ سه اصل

۱ــ (اصل)ــ نسخه‌ای که بعنوان اصل در تهیّهٔ متن این رساله بکار برده شده

که در طهران در سال ۱۳۰۲ بطبع رسیده است درج شده و چند رباعی نیز در ریاض‌العارفین رضا قلی‌خان هدایت و شمس التواریخ شیخ اسدالله گلپایگانی و جلد نهم الذریعه از آخوند ذکر شده است .

درحاشیهٔ بعضی دیگر از کتب ملاصدرا مخصوصاً نسخه‌ای خطی از تفسیر آیة الکرسی متعلق به آقای جواد تارا که در سال ۱۲۰۲ تحریر گردیده اشعاری که اکثر از بزرگان قدیم مانند مولانا و مغربی است بعنوان شاهد و محرّك ذوق خواننده ذکر شده است . چون وقت برای تهیه و چاپ رسالهٔ سه اصل بسیار محدود بود فرصت حاصل نشد تا با دقت تمام این اشعار را سنجیده و هویت کلّیهٔ سرایندگان آن را مشخص سازیم و احتمال میرود بعضی از اشعار متعلق به خود آخوند در بین این ابیات باشد که ازمجموعهٔ فعلی حذف گردیده است .

***

در پایان این مقدمه از استاد معظم جناب آقای بدیع الزمان فروزانفر که کمر همّت بسته وبا برگرار نمودن جشن چهارصدمین سال تولد ملاصدرا روح آن حکیم عالیمقام‌را شاد کرده و به‌توسعهٔ صیت‌شهرت وی و حکمت قدیم که او یکی‌از بزرگترین مروّجین آن بود کمك نموده‌اند سپاسگزارست و همچنین از استادان و دانشمندان محترم آقایان مدرس رضوی ، دکتر مهدی بیانی ، محمّد تقی دانش پژوه ، دکتر مهدی محقّق ، عبدالحسین اکتائی ، مهدی ولائی ، و جواد تارا که نسخ رسالهٔ سه‌اصل را در دسترس حقیر گذاشتند و نیز از آقایان سید جعفر سجّادی و عبدالطیف سعدانی و سید ضیاءالدین دهشیری که در تطبیق نسخ بما یاری نمودند

رویهمرفته نسخهٔ مجلس بسیار مغلوط و دارای سقطات معتنابهی می‌باشد من جمله باب چهاردهم که کاملاً حذف گردیده است .

۵ـ (ت)ـ نسخهٔ آخری که بدست حقیر رسید متعلق به آقای جواد تارا است که بدست خودشان در سال ۱۳۳۹ قمری بخط نسخ ازروی نسخه‌ای که دریکی از کتابخانه‌های نجف یافته بودند استنساخ شده است .

گذشته ازاین پنج نسخه بنا بفهرست کتب خطی موزهٔ بریتانیا (جلد دوم ، ص ۸۲۹) نسخهٔ دیگری بنام «طعن بر مجتهدین» از این رساله (Add 16832/ fol . 86 – 105) درآن کتابخانه موجود است لکن ناقص می‌باشد وبدین‌دلیل در تصحیح و مطابقه نسخ ازآن استفاده نشد .

منتخب مثنوی ورباعیّات

۱ـ (اصل)ـ نسخهٔ منتخب مثنوی که بعنوان اصل قرار دادیم نسخهٔ شمارهٔ ۸٤۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه از کتابهای اهدائی آقای مشکوة است که بخط نسخ در سال ۱۳۰۰ بدست محمد علی نامی تحریر گردیده است (رجوع شود به‌جلد سوم ، بخش یکم ، ص ۱۳٦ ، فهرست آقای دانش پژوه) .

۲ـ (ق)ـ تنها نسخهٔ دیگر از منتخب مثنوی که بدست رسید نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ خصوصی آقای لاجوردی در قم است که جناب آقای مدرّس رضوی در دسترس ما گذاردند .

چند عدد از رباعیات آخوند در صفحهٔ اول شرح الهدایه او بخط خود مؤلّف (کتابهای اهدائی آقای مشکوة ، شمارهٔ ۲۵٤ ، و فهرست آقای دانش پژوه ، جلد سوم ، بخش اول ، ص ۲۸۵) موجود است که متأسفانه در وصّالی نسخه قسمتی ازآن از بین رفته است . رباعی دیگری در حاشیهٔ رسائل ملاصدرا

نمونه‌ای از خط ملاصدرا

(از نامهٔ صدرالدین به شمسای گیلانی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، شماره ۲۰۶۲ ،صفحهٔ عنوان)

کمال امتنان را داریم . از حکمای عالیقدر و علمای ربّانی جناب آقای سید محمّد کاظم عصّار و علامه سید محمد حسین طباطبائی که هیچگاه از هدایت حقیر دریغ ننموده و پیوسته عنایت خودرا در ارشاد و تعلیم او مبذول داشته‌اند و از دانشمند ارجمند واستاد علم پرور جناب آقای دکتر یحیی مهدوی که همواره مشوّق وراهنمای اینجانب بوده و درطبع این کتاب یاری فراوان نموده‌اند کمال تشکّر حاصل است .

از خوانندگان محترم خواهشمند است از مسامحات و خطاهای مصحّح در تصحیح این آثار چشم پوشی نموده وبا نظر مرحمت بدان بنگرند . نیّت حقیر فقط احیاء افکار و تعالیم حکیم و عارف بزرگوار ملاصدرا بود و امیدوار است دیگران اشتباهات مصحّح را ترمیم و در زنده ساختن نام آخوند و طبع نوشته‌های وی سعی و کوشش نمایند تابلکه روزی جهانیان اورا بامقامی که شایستهٔ اوست بنگرند وحقّ اورا چنانکه شاید ادا نمایند . واللهُ الموفّق لما فیه الخیر .

سید حسین نصر

طهران
۲۹ رمضان ۱۳۸۰
۲۶ اسفند ۱۳۳۹

پایان رسالهٔ سه اصل (از نسخهٔ اصل متعلق به جناب آقای مدرّس رضوی)

آغاز رسالهٔ سه اصل (از نسخهٔ اصل متعلق به جناب آقای مدرّس رضوی)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

[مقدّمه]

۴۳ پ

(۱) ستایش بی انتها و ثنای بیرون از حدّ عدّ[1] و احصا پروردگاری را سزاست[2] که سینهٔ بی کینهٔ پاکان صافی نهادرا مصحف آیات بیّنات خویش گردانید که «بَلْ هُوَ آیاتٌ فی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ[3]»، «وَ مَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا اِلَّا الْکَافِرُونَ[4]»، و برلوح محفوظ قلب حقیقی و نورنطقی نزدیکان که کتاب مسطور و رَق[5] منشور عبارتیست ازآن، بقلم تقدیس و تمجید اسراریقین و توحید نویسانید، که «اُولٰئِکَ فِی قُلُوبِهِمُ الایمَانَ[6]».

جان پاکان کتاب مسطور است — رَق منشور و بیت معموراست

(۲) وهمچنانکه آوازهٔ علوّشأن و سموّ رتبت ومکان[7] کتاب مسجّل بحروف اِکرام اخیار و نامهٔ مسجّل[8] بصنوف اِنعام[9] ابراررا بمسامع صوامع ملکوت

---

۱ ــ م و ر: حدّ و عدّ. ۲ ــ ر: ــسزاست. ۳ ــ سورهٔ ۲۹ (العنکبوت)، آیهٔ ۴۹. ٤ ــ سورهٔ ۲۹ (العنکبوت)، آیه ٤۷. اصل: الا القوم الکافرون.
۵ ــ رق: «پوست تنک از آهوی وجز آن که بروی نویسند.» (فرهنگ آناندراج).
٦ ــ سورهٔ ۵۸ (المجادلة)، آیهٔ۲۲. ۷ ــ ر: رتبت مکان. ۸ ــ م: نامهٔ منجل.
۹ ــ ر: بصنوف ومنزلت انعام.

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه

و مجامع جوامع[1] جبروت رسانید ، و اعلام قدرو منزلت و رأیات[2] جاهو عزّت ایشان را تا بسرحدّ مقعد صدق[3] مقرّبان ملأ أعلی سر بلندی کرامت فرمود ، که « إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ[4] » .

۵ لوح دل چون صاف گشت از شکّ وریب
می فتد در وی[5] زحق ارقام غیب

(۳) همچنین بمثابهٔ آسمان آن کتاب کریم مکنون[6] وسرّ مکتوم مکمون را ازمسّ ایدی شیاطین صفتان اشرار[7] وامس حرّاس[8] ارجاس ابلیس نهادان فجّار[9] مصون و مخزون[10] داشت ، که « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ، فِي كِتَابٍ
۱۰ مَكْنُونٍ ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ[11] »

خداوندا عجب رسمی نهادی که دیوان را ببالا ره ندادی
کشیدی بهر ابلیسان یکی سدّ که کس ننهد برون گامی از آن حدّ
برین یأجوج طبعان بد آئین کشیدی از جهالت سدّ روئین
برین دلهای همچون آهن وسنگ بشد راه زمین و آسمان تنگ

۴۴ ر

۱۵ (٤) و نامهٔ سنگین دلان فجّار[12] بدکارو کتاب سیه کاران اشرار تبه کردار[13]

---

۱ ــ ر : جامع جوامع . ۲ ــ ر : درآیات . ۳ ــ ر : فی مقعد صدق .
٤ ــ سوره ۸۳ (التطفیف) ، آیهٔ ۱۸-۲۱ . ۵ ــ ر : بروی . ٦ ــ ر : آن کتاب کریم مکنون را . ۷ ــ ر: ـاشرار . ۸ ــ تمسّ حواس . ۹ ــ ر : مجاز . ۱۰ ــ ر : محروس . ۱۱ ــ سوره ٥٦ (الواقعة) ، آیهٔ ٧٦ ــ ٧٨ . ۱۲ ــ ر : مجاز .
۱۳ ــ ر : تبه روزگار .

را که علی الجمله محتوی بر فنون کذب و بهتان و مشتمل بر صنوف مغلطه و کذب و هذیانست، مستوجب افروختن و شایستهٔ سوختن دانسته، بآتش جحیم انداخت و هاویهٔ حامیهٔ جهنّم را بدان معمور[1] و افروخته ساخت، که « إنَّ کِتَابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّین، وَ مَا اَدْرٰیکَ مَا سِجّینٌ، وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ[2] ».

دائم از سجّین کند کسب علوم — از حواس خود که فجّارند و شوم

او حس سوزد در آتش همچو خس[3] — از چنین لوحی چو خواهد علم کس

۵ (ه) و درود نامعدود مر خواجهٔ[4] کاینات و صفوهٔ ممکنات را که بامداد[5] اوامع اشراقات صبحی[6] آفتاب نبوّتش[7] و بسطوع تباشیر[8] طلوع نور تعلیم و هدایتش جانهای مردگان قبرستان طبیعت[9] و روانهای خفتگان خوابگاه ۱۰ قوالب بشریت زنده گشته ازجای جنبیدند، و به‌تنبیه[10] وارشاد کتاب رسالتش نفوس گم گشتگان چراگاه معصیت و بادیهٔ ظلمت از ورطات ظلمات ثلٰث قوّتهای بهیمی و سبعی و شیطانی خلاصی[11] یافته، و از موت جمادی و نوم نباتی و سنه حیوانی و خواب پریشان[12] شیطانی برخاسته[13] بمقام بیداری ۱۵ بشری رسیدند. و گوش هوش بندای یا ایها النّاس در داده، بصدای صدق انتمای « یَا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا إذَا نُودِیَ لِلصَّلوٰةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إلٰی

۱ ـ م: مأمور. ۲ ـ سوره ۸۳ (التطفیف)، آیه ۷و۸و۹و۱۰. ۳ ـ ر: همچومس. ٤ ـ ر: بر خواجه. ۵ ـ ر: بامبدء. ٦ ـ ر: صبح. ۷ ـ ر: ـ و. ۸ ـ ر: طباشره؛ م: طباشیر. ۹ ـ ر: ـ طبیعت. ۱۰ ـ ر: به‌تدبیر. ۱۱ ـ ر: خلاص. ۱۲ ـ ر: پریشانی. ۱۳ ـ ر: برخواست.

ذکرالله [۱] » ، راه حق [۲] پیش گرفتند [۳] و بپای علم و عمل طی راه خدا نموده ، مستعدّ قیام ساعت وظهور | نشأهٔ قیامت وروز جمعهٔ آخرت [٤] گشتند ، و هر کس ازخواصّ امّت عالی منقبتش بقدر روشنی نور علم و عرفان و قوّت تقوی و ایمان طیران بعالم قدس نموده [٥] ، از عیش آخرت و نعیم مقیم بهره‌ور ۵ گردیدندو ازپرتواشعّهٔ جمال احدیّت وجلال صمدیّت جام توحید نوشیدند .

۴۴ پ

تا شب نیست روز هستی زاد — آفتابی چنان [٦] ندارد یاد

ای‌فرومانده زاروخوار وخجل [۷] — در جحیم تن و جهنّم دل

از در تن بمنظر جان آی — بتماشای باغ قرآن آی

مصطفی (ص) از کنارهٔ [۸] بـر زخ — دری [۹] آویختداست در دوزخ [۱۰]

۱۰ سنّتش آن در است هین برخیز — در رد ای [۱۱] محمّدی آویز

*

نبوّت را ز آب و گل عیان کرد — زمین‌راسوی‌علّیّین‌روان کرد [۱۲]

زمین پروردهای از خاك زاده — بدوش هفت گردون [۱۳] پا نهاده

ز ماءِ و طین بعلّیّین علم زد — همه افلاك را زیر قدم زد

۱۵ هزاران نور رحمت بر دل او — فروغ آسمانها بر گل [۱٤] او

(٦) وبرآل پاکش که پیشوایان راه یقین و عرفان و ستارگان آسمان [۱٥] توحید و ایمان و مشاغل‌منازل جنان و رضوانند سلام وصلوات بی‌پایان‌و ثنا

۱- سورهٔ ٦۲ (الجمعة) ، آیهٔ ۹ . ر : + و دزو البیع . ۲ ـ م . سلوك راه .
۳ ـ ر : پیش‌گرفته . ٤ـ ر نشأه آخرت و روز جمعهٔ قیامت . ٥ـ ر : قدس نمودند و ؛ م : قدس آمدند و . ٦ـ م : چو او . ۷ـ ر . خوار و زار . ۸ـ ر بر کناره .
۹ ـ م ؛ روی . ۱۰ ـ ر : بردوزخ . ۱۱ ـ ر ؛ درود ای . ۱۲ ـ ر : زمان کرد .
۱۳ ـ ر : هفت اختر . ۱٤ ـ ر : از گل . ۱٥ ـ م : ــ آسمان .

و تحیّات فراوان برساد ، از آنکه نفوس و ارواح پاکیزهٔ ایشان بتطهیر و تنویر پروردگارجهان ازرجس جهالت معصوم ومطهّراست و آئینهٔ طینتشان بصیقل تذهیب و تقدیس « إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً[1] » ، از آلودگی معصیت پاك و منوّر .

۵ (۷) و بعد[2] ، چنین گوید خادم فقرا و معتکف باب‌خمول و انزوا محمّد ابن ابراهیم بن یحیی مشهور[3] بصدر شیرازی ، « هَدَاهُ اللهُ طَرِيقَ التَّوْفِيقِ وَسَقَاهُ رَحِيقَ التَّحْقِيقِ[4] » ، که[5] .

بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم — که‌من‌دلشده‌این‌ره نه‌بخودمی‌پویم
درپس‌آئینه‌طوطی صفتم‌داشته‌اند — آنچه‌استاد ازل گفت بگومیگویم

ر ۵

۱۰ « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ ، أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي[6] » .

« مَذَاهِبَ شَتَّى لِلْمُحِبِّينَ فِي الْهَوَى »

« وَلِي مَذْهَبٌ فَرْدٌ أَعِيشُ بِهِ وَحْدِي »

« إِنِّي عَشِقْتُ وَمَا فِي الْعِشْقِ مِنْ بَأْسٍ »

« مَا أَطْيَبَ الْعِشْقَ لَوْ لَا شَنْعَةُ[7] النَّاسِ »

۱۵ « مَالِي وَ لِلنَّاسِ كَمْ يُؤْذُونَنِي سَفَهاً »

« دِينِي لِنَفْسِي[8] وَ دِينُ النَّاسِ لِلنَّاسِ »

(۸) بعضی از دانشمند نمایان[9] پر شرّ و فساد و متکلّمان خارج از منطق صواب و حساب و بیرون از دائره سداد و رشاد ، و متشرّعان بری

۱ـ سوره ۳۳ (الاحزاب) ، آیه ۳۳ . ۲ ـ ر : ـ بعد . ۳ ـ ر : المشهور .
٤ـ م : رحیق التوفیق . ۵ـ ر : ـ که . ٦ـ سورهٔ ۱۲ (یوسف)، آیهٔ ۱۰۸ . ر: ـ من اتبعنّ .
۷ـ ر : ولاشنعة . ۸ ـ ر: دینی لنفس . ۹ ـ م: بعضی از دانشمندان .

از شرع بندگی و انقیاد[1] ، منحرف از مسلك اعتقاد بمبدأ و معاد ، افسار تقلیددر سر افگنده ، نفی درویشان شعار خود کرده‌اند[2] و دایماً در مذهب حکمت و توحید و علم راه خدا و تجرید که مسلك انبیاء و اولیاست می‌کوشند ، و حال در چندین موضع از کتاب و حدیث بخوبی مذکور و بخیر و فضیلت ممدوح و مشکورست ، مثل « وَ مَنْ يُؤْتَ الحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً[3] » ، و مثل « وَ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُوتِيهِ مَنْ يَشاءُ[4] » ، « وَ اللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ[5] » .

(٩) و حق جلّ و علا این علم را در کتاب کریم خود نور خوانده ، چنانکه گوید « قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ[6] » ، و گوید « نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيمَانِهِمْ[7] » . و مراد ازین علم[8] نه علمیست که آنرا فلسفه گویند[9] و فلاسفه آنرا دانند ، بلکه مراد از آن[10] ایمان حقیقی است بخدا و ملائکهٔ مقرّبین و کتابهای خدا و انبیای خدا و ایمان بروز آخرت ، چنانچه فرموده : « آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ و المُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ[11] » ، و جای دیگر فرموده که « وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ اليَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً [بَعِيداً] [12] » .

١ ـ م و ر : انقیاد ومنحرف . ٢ ـ ر : حوذ کرده . ٣ـ سورهٔ ٢ (البقرة) ، آیهٔ ٢٦٩ . ٤ـ سورهٔ ٥ (المائدة) ، آیهٔ ٥٤ . ٥ ـ سورهٔ ٨ (البقرة) ، آیهٔ ١٠٥ .
٦ ـ سورهٔ ٥ (المائدة) ، آیهٔ ١٥ . ٧ـ سورهٔ ٦٦ (التحریم) ، آیهٔ ٨ .
٨ ـ ر : به این علم . ٩ـ ر خ : فلاسفه دانند . ١٠ـ ر : مراد به آن .
١١ ـ سورهٔ ٢ (البقرة) ، آیهٔ ٢٨٥ . ١٢ ـ سورهٔ ٤ (النساء) ، آیهٔ ١٣٦ . اصل : ضلالاً مبینا .

(۱۰) در ایمان معاد مندرجست علم[۱] نفس که کلید همه علمهاست، و ازین علم اصلاً[۲] خبری نزد علمای رسمی نیست و بهم نمی رسد تا بدیگران چه‌رسد | ، که ازاکثر عقائد ایمانی و ارکان دینی به اسمی و رسمی قناعت کرده‌اند ، و با وجود آن دیگران را هدف تیر طعن می‌نمایند ، و ز هر قهر بر جراحت سینهٔ مجروحان می پاشند ، و در ردّ و انکار و سر زنش و اصرار هردم مصرّتر می باشند . ‏پ ۲۵ ‏۵

(۱۱) ای عزیز دانشمند و ای متکلّم خود پسند ، تا کی و تا چند خال وحشت بر رخسار الفت نهی[۳] ، و خاك کدورت بر دیدار وفا از سر کلفت پاشی ، و در مقام ردّ و سر زنش و جفا با اهل صفا و اصحاب وفا باشی[٤] ، و لباس تلبیس و ریا و قبای حیله و دغا[٥] در پوشی ، و جام غرور از دست دیو رعنا بنوشی ، و در ابطال حق و ترویج باطل و تقبیح دانا و تحسین جاهل بکوشی ، و با کسی که خواهد قدمی چند از جادّهٔ هوا پرستی دور تر نهد و یا قدری درتلافی تضییع عمر بباد رفته سعی نماید « یَأساً[٦] عَنْ تَمَامِ التَّلَاقِي » ، و یا خواهد که دو سه گامی[۷] بر سیرت علمای متّقین و شعار روندگان راه یقین بر دارد ، « رجاءً لِرَحْمَةِ اللّٰهِ مِنْ بَرَکَاتِهِمْ یَوْمَ التَّلَاقِي » ، کمر عداوت در بندی و راه عناد و لداد پیش گیری . ‏۱۰ ‏۱۵

(۱۲) بلی تو همیشه بجهت دواعی نفس ضلال پیشه و وساوس و هم محال اندیشه در آن شیوه و اندیشه[۸] می باشی ، که طریقهٔ هوا پرستی

---

۱ ـ ر : ایمان بمعاد مندرج علم . ۲ ـ ر : ـ اصلاً . ۳ ـ ر : الفت میگذاری . ٤ ـ م : اهل وفا و اصحاب صفا . ٥ ـ م : حیله و فنا . ٦ ـ م : یاساً . ۷ ـ م و ر : گامی دو سه . ۸ ـ ر : ـ درآن شیوه واندیشه .

بطلان نپذیرد ، و احکام اباحت لذّات و استحسان تمتّعات حیوانی و انسراح در مرعای دنیا و مشتهیات طبیعت و هوا منسوخ نگردد ، و مسلك تشبیه و تعضیل و مذهب مجسمهٔ اباطیل باطل نیفتد[۱] .

تودرآن فکری همیشه با شتاب — که نباشد فرق از تو با دوابّ[۲]

۵ (۱۳) و با این همّت و عزم [۳] کسی چون حق شناس باشد[٤] و سخن راست بشنود ، و در اعمال شرعی اخلاص بکار برد ، و گوش بسوی علوم حقیقت کند[٥] ، همان بهتر که چنین کسی بکسب دنیا مشغول شود ، چنانکه حق تعالی می‌فرماید « وَلا یَزالُونَ مُخْتَلِفینَ ، اِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ[٦] » و همچنین می فرماید

۱۰ « وَ لَوْشِئْنا لَاٰتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُدٰیها وَ لٰکِنْ | حَقَّ الْقَوْلُ مِنّی[۷] » ، زیرا که عمارت دنیا که راهگذار سرای عقبی و دار بقاست باصناف گران جانان و علیظ طبعان برپاست ، و حفظ نظام بی وجود ظاهر پرستان‌و شیطان صفتان[۸] و نفوس جاسیهٔ[۹] عاتیه و قلوب خبیثهٔ مکّاره و طبایع[۱۰] کدرهٔ ظلمانیّه تمام نیست ، « و لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ

۱۵ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لایَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ اَعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِها اُولٰئِكَ کَالْأَنعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ[۱۱] » .

دد و دام را ره بمعراج نیست — سر خوك شایستهٔ تاج نیست

۴۶ ر

---

۱ ـ ر : تعطیل مذهب مجسمه و اباطیل نیفتد . ۲ ـ ر : تا دوابّ .
۳ ـ ر : عزم و همّت . ٤ ـ ر : شناس میباشد ٥ ـ م : علوم حقیقته کند ؛ ر : علوم حقیقت برد . ٦ ـ سورهٔ۱۱(هود) ، آیهٔ۱۱۸-۱۱۹ . ۷ ـ سورهٔ ۳۲ (السجدة) ، آیهٔ ۱۳ . ۸ ـ م و ر : شیطان سیرتان . ۹ ـ م : نفوس‌خاسئه .
۱۰ ـ م مکّاره طبایع . ۱۱ ـ سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ۱۷۹ .

(۱۴) بعضی ازعلماء درین باب چنین گوید : «وَلَایَتَمَشّی الأُمورُ الخَسِیسَةُ الّتی یَحْتَاجُ إِلَیْهَا بَقَاءُ النُّفُوسِ الشَّرِیفَةِ الفَاضِلَةِ إِلّابِوُجودِ أَهْلِ القُوَّةِ وَ الظُّلْمَةِ وَ البُعَدَاءِ عَنْ عَالَمِ الرَّحمَةِ وَالمَحَبَّةِ وَ النّورِ وَ وُجودِ النُّفُوسِ الشِّرِیرَةِ الجَاحِدَةِ[۱] لِلأَنوارِ[۲] العَقْلِیَّةِ الّتی کَفَرَتْ بِأَنعُمِ اللهِ ، وَ لَوْ لَمْ یَکُنِ الکَنَّاسُ وَ الحِجامَةُ وَ مَا یُشبِهُهَا[۳] مِنْ أَهلِ القُوَّةِ فِی المَمَالِكِ لَاضطرَّ الحَکِیمُ إِلَی مُبَاشَرَةِ الکَنْسِ وَ الحِجامَةِ وَ غَیرِ ذَلِكَ فَاخْتَلَّ النِّظَامُ وَ وَقَعَ النَّاسُ فِی المَهَالِكِ بِعَدَمِ القَائِمِینَ بِعِمَارَةِ الأَبدانِ وَ حَصَبِ النِّیرانِ و انْسَدَّ طَرِیقُ المَعْرِفَةِ وَ طَلَبُ الیَقِینِ عَلَی أَهلِ الدِّینِ وَ انحَسَمَ بَابُ خِدْمَةِ رَبِّ العَالَمِینَ » .

اگر کنّاس نبود در ممالك فتادی مردمان اندر مهالك

(۱۵) اکنون آماده باش ای دانشمند خودپسند که رخصت خطاب آمد ، ومهر سکوت ازدرج دهان وحقّهٔ جواهر جان برخاست . وعقد[۴] صمت از در خزینهٔ اسرار نهان انحلال پذیرفت ، وزمان « وَ اصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلّا بِاللهِ »[۵] منقضی شد ، وبشارت « إِنَّا کَفَیْنَاكَ المُسْتَهْزِئِینَ[۶] » وارد گشت ، ونوید امید «وَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ[۷] » دررسید ، وامر « اُدْعُ[۸] إِلَی سَبِیلِ رَبِّكَ بِالحِکْمَةِ وَ المَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ[۹] » مقروع سمع روان گردید . | ۳۶ پ

اکنون دل و سمع یار گردان آن گوش کهدوست چار گردان

(۱۶) پس بدان ای دشمنِ دوست نمای[۱۰] راه خدا و ای منکر سالکان و

۱ـ ر : الحاجدة . ۲ـ ر : الانوار . ۳ـ یشبهما . ۴ـ ر : عقده .
۵ـ سورهٔ ۱۶ (النحل) ، آیهٔ ۱۲۷ . ۶ـ سورهٔ ۱۵ (الحجر) ، آیهٔ ۹۵ . م : المستهزؤن ۷ـ سورهٔ ۵ (المائدة) ، آیهٔ ۶۷ . ۸ـ م : وادع . ۹ـ سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۱۲۵ . ۱۰ـ مور : دشمن دوستان

همراهان با صفا که اعظم اسباب[1] ترا و دیگر[2] اهل شید[3] وریا وعلمای دنیا
را برمذمّت حکمت و انکارحکمای[4] بحقّ وصوفیّه ، و عداوت اخوان صفا و
تجرید واصحاب وفا وتقرید می‌دارد ، ومدام تخم خصومت روندگان شاه‌راه
یقین ودانندگان علم توحید بی‌گزاف وتخمین در اندرون جان می‌پاشید ، و
۵ نهال عداوت وفا کیشان در زمین دل جای می‌دهید ، ودر ارض موات « إِنَّهَا
شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الجَحِيمِ[5] » می‌نشانید ، و باب هوای غرور نفس دغا
« كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً[6] » پرورش داده[7] ، ثمرهٔ « طَلْعُهَا كَأَنَّهُ
رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ[8] » ازآن شجرهٔ خبیثه « كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ
الأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ[9] » می‌چینید ، وازین سخن چیدن وخباثت کردن که
۱۰ بمثابهٔ گوشت میته خوردنست ، چنانچه « أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ
أَخِيهِ مَيْتاً[10] » افصاح[11] ازان می‌نماید ، طعام گنه‌کاران واهل جهنّم وعملهٔ
نار جحیم حاصل‌می‌سازید ، که « إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ ، طَعَامُ الأَثِيمِ[12] » ودر
دیگدان سینهٔ پرکینه از مادّه عداوت و خشم دیرینه « كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي
الْبُطُونِ كَغَلْيِ الحَمِيمِ » بجوش در می‌آرید[13] ، وبعد ازآن باطن منافقان را
۱۵ ازآن مادّهای[14] غیظ وعداوت و کبر ونخوت پرمیکردانید ، که[15] « فَإِنَّهُمْ

۱- ر : اسباب که . ۲- ر : دیگر از . ۳- ر : اهل شبه . ۴- ر : انکار وحکمای . ۵- سورهٔ ۳۷ (الصافات) ، آیهٔ ٦٤. ٦- ر : الجحیم پرورش داده . سورهٔ ٢٤ (النور) ، آیهٔ ۳۹ . ۷- ر : ــ وباب هوای ... پرورش داده . ۸- سورهٔ ۳۷ (الصافات) ، آیهٔ ٦٥ . ۹- سورهٔ ١٤ (ابراهیم) ، آیهٔ ٢٦. ۱۰- سورهٔ ٤٩ (الحجرات) ، آیهٔ ۱۲ . ۱۱- م : انصاح ؛ ر : ایضاح . ۱۲- سورهٔ ٤٤ (الدّخان) ، آیهٔ ٤٣ - ٤٤ . ۱۳ - ر : می‌آید . ١٤ - م : ازمادّها. ١٥- ر : پرمیکرداند .

لَآكِلُونَ مِنهَا فَمَالِؤُنَ مِنهَا الْبُطُونَ[1] » .

(۱۷) سه اصل است که فی‌الحقیقة نزد ارباب بصیرت ، رؤساء شیاطین که مهلکات نفسند اینهااند ، ودیگراصول ومبادی شرور که رؤس ثعابین‌جور[2] و شقاوت وسرهای تنّین‌عذاب گور وقیامت‌اند ، که رسول‌خدا صلّی‌الله علیه‌و آله درحدیث‌عذاب قبرمنافق ازان خبرداده[3] ، ازاین‌سه | اصل منشعب‌میگردد . ۵ ۴۷ ر

و آن حدیث اینست که «یُسَلَّطُ[4] عَلَیْهِ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُون تِنِّیناً وَ هَلْ تَدرُونَ مَا التِّنِّینُ[5] تِسْعَةُ حَیَّةٍ لِکُلِّ حَیَّةٍ تِسْعَةُ رُؤسٍ یَنْهَشُونَهُ وَیَنْفَخُونَ فِی جِسْمِهِ إِلَی یَومَ یُبْعَثُونَ » .

(۱۸) ای‌خودرأی خودپسند ، بخدا سوگند که خدارا بندگان‌هستند که اکنون این سرهای ماران را درجوف[12] تو مشاهده می‌کنند و ترا بدان ۱۰ معذّب درگور می‌بینند و تو ازان غافلی ، « قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هذَا[6] » .

از برون سو تنت زغفلت شاد   از درون عقل وجانت را فریاد

(۱۹) باش تاوقتی که[7] این حجاب موهوم دنیا ازپیش نظر مرتفع گردد[8] ، وهنگام« فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ[9] »دررسد[10] ، واندرونها آنگاه بیرون شود تا برتونیز احوال اندرون منکشف گردد[11] ، وصورت آن ۱۵ ماران[12] که امروز یاران و قرینان[13] تواند برتو جلوه نمایند ، وآن زمان

۱ـ سورة ۳۷(الصّافات) ،آیة ٦٦ . ۲ـ م : ــ جور . ۳ـ ر: خبرداد در حدیث عذاب قبر منافق . ٤ـ م : تسلّط . ٥ـ م : مالتنّین . ٦ـ سورة ۲۱ (الانبیاء) ، آیة ۹۷ . اصل : لقدکنت . ۷ ـ ر : ــ که . ۸ ـ ر : کشفنا . ۹ـ سورة ٥٠(ق) ،آیة ۲۲. ۱۰ـ ر ، ودررسد. ۱۱ـ ر: احوال‌درون منکشف شود . ۱۲ـ ر :آن‌مار. ۱۳ـ اصل : قربیان .

فریاد ازنهاد خود بر آری که «فَبِئْسَ الْقَرِینُ»[1] و ازخود گریختن گیری و باخود ندای «یَا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَكَ بُعْدَ المَشْرِقَیْنِ[2]» دردهی .

(۲۰) هیهات هیهات از خود چگونه توان گریخت ؛ هرجا که گریزی خود با خود باشی[3] ، و کدام شقاوت و بدبختی ازآن بیشتر که کسی ازخود ۵ ترسد و ازخوی وعادت خود هراسد . سیاه گلیما در توچندان رسوائی هست که‌شرح آن بسالها نتوان کرد .

نفس‌را نهصد سراست وهرسری — از فراز چرخ تـا تحت الثّری

نفس‌اژدرهاست‌او کی‌خفته‌است[4] — از غم بی آلتی افسرده است

(۲۱) آمد[5] وقتی که شب‌افسرده دنیابسرآید ، وآفتاب روزقیامت تابیدن ۱۰ گیرد ، و ماران خوابیده درحفرهٔ تن گرم گردیده[6] بیدار شوند و بحرکت درآمده ، سردرجان موذیان و هواپرستان نهند .

هرکه‌را امروز کردی[7] دلفکار — مار و کژدم میدهی دردل قرار

اززبان چون مردم‌آزاری کنی — مار در سوراخ پرداری کنی

ازدرون کردی بسوزی‌مردمان — خود| بسوزی‌روزحشرازدودآن ۴۷ پ

۱۵ آمدیم برسربیان‌آن سه‌اصل ، وهریك ازآن را درفصلی[8] یاد کنیم .

☆☆☆

۱ـ سورهٔ ۴۳ (الزّخرف) ، آیهٔ ۳۸ . ۲ ـ سورهٔ ۴۳ (الزّخرف) ، آیهٔ ۳۸ .
۳ـ و ، + وبدبختی ازمن‌بیشتر که کسی ازخود بی‌خود باشد . ۴ـ ر : نفس اژدرها او کی‌مرده‌است . م : نفس اژدرهاست او کی‌مرده است . ۵ـ ر: آید . ۶ـ ر: گرم کردند . ۷ـ م : کزوی. ۸ـ م : وهریکی ازآنرا دردوفصلی .

[باب اوّل]

فصل اوّل[1] در بیان اصل اوّل

(۲۲) و آن جهلست بمعرفت نفس که[2] او حقیقت آدمیست، و بنای ایمان بآخرت[3] و معرفت حشر و نشر ارواح و اجساد بمعرفت دلست، و اکثر آدمیان از آن غافلند. و این[4] معظم ترین اسباب شقاوت و ناکامی عقباست که اکثر خلق را فرو گرفته در دنیا، چه هر که معرفت نفس حاصل نکرده[5] خدای را نشناسد، که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، و هر که ۵ خدای را نشناسد با دوابّ و انعام برابر باشد، «اُولٰئِكَ كَالأَنعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ[6]». چنین کسان کور دل[7] در روز آخر محشور گردند[8]، «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ[9]» و حق تعالی در حقّ ایشان گوید[10] «نَسُوا اللّهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ[11]». و این بمنزلهٔ عکس نقیض «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» است، چه هر گاه فراموشی خدا سبب ۱۰ فراموشی نفس است، تذکّر نفس موجب تذکّر ربّ خواهد بود[12]، و

۱ ـ م: ـ اوّل. ۲ ـ ر: که آن. ۳ ـ ر: در آخرت. ۴ ـ م: وآن. ۵ ـ م: نکرد. ۶ ـ سورهٔ ۷ (الاعراف)، آیهٔ ۱۷۹. ر: + سبیلا. ۷ ـ م و ر: کور و کر. ۸ ـ ر: محشور گردد. ۹ ـ سورهٔ ۲ (البقره)، آیهٔ ۱۸. ۱۰ ـ ر: ایشان فرماید. ۱۱ ـ سورهٔ ۵۹ (الحشر)، آیهٔ ۱۹. ۱۲ ـ ر: ـ بود.

تذکّر ربّ خود موجب تذکّر وی نفس راست . که « فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُمْ[1] » ، و ذکر ربّ هر نفس را عین وجود نفس است زیرا که علم حق باشیاء حضوریست .

(۲۳) پس آنکه معرفت نفس ندارد نفسش وجود ندارد ، زیرا که وجود نفس عین نور و حضور و شعور است . پس از این مقدّمات معلوم شد که هر که نفس خود را نداند[2] خدای را نداند و از حیات آن نشأه بی بهره است . « اُذْکُرُوا اللّٰهَ کَثیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون[3] » ، و ازین جاست که عطّار گوید[4] :

ترا این پند بس در هر دو عالم
که بر ناید ز جانت بی خدا دم
ز حق باید که چندان یاد آری
که گم کردی گر از یادش گذاری

(۲٤) ای بی درد ، روزی آید که خدای تعالی[5] بندگانرا پیش خواند و حجاب غفلت[6] از میانه بر دارد ، و هر بنده‌ای که امروز بیاد او مشغول نبوده و با او[7] مهر نورزیده و با ذکر آن[8] انس نگرفته و شناخت وی حاصل | نکرده ، آن روز از لطف او و برخورداری نیابد . « مَنْ کَرِهَ لِقاءَ اللّٰهِ کَرِهَ اللّٰهُ لِقاءَهُ » و زبان حالش این گوید :

۱ـ سورهٔ ۲ (البقره) ، آیهٔ ۱۵۲ . ۲ـ م : خود را ندارد . ۳ـ سورهٔ ۸ (الانفال) ، آیهٔ ٤۵ وسورهٔ ٦۳ (الجمعة) ، آیهٔ ۱۰ . اصل : ـ کثیرا . ٤ ـ م : شیخ عطّار علیه الرحمة گوید . ر : شیخ عطار میفرماید . ۵ ـ ر : حق تعالی . ٦ ـ ر : حجاب عظمت . ۷ ـ م : بیاد آن . ۸ ـ ر : ذکر او .

ای نوش لبان چو زهر نابی بر من
وی راحت دیگران عذابی بر من
پستم سازی چو دست یابی بر من
خورشید جهانی و نتابی بر من

(۲۵) زیرا که از اشراق نور آفتاب احدیّت بدو آن[1] نصیب رسد، که خفّاش را از شروق نور آفتاب می رسد[2]، و مانند خفّاش که[3] طلوع شمس را موجب کوری خود می‌داند[4]، گوید «لِمَ حَشَرْتَنِی اَعْمَی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً[5]»، ندانسته‌ای[6] که نوری که بدان در روز آخرت چیزها بینند نور دیگریست و آن نور[7] معرفت پروردگارست. «قال کَذَلِكَ اَتَتْكَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذَلِكَ الْیَوْمَ تُنْسی[8]»:

چنان مکن که اگر راه حس فرو بندند
تو خویشتن را یکباره کور و کر یابی[9]
وهم و حس و آنچت[10] که قوی میگردند
گامی دو سه با تو آشنا می گردند
مغرور مشو باین رفیقان کایشان
یک یک در راه از تو وا می گردند

(۲۶) بسیاری از منتسبان بعلم و دانشمندی از احوال نفس و درجات

---

۱ ـ ر: بدون آن. ۲ ـ ر: مانند آفتاب حراسد. ۳ ـ ر: مانند آن خفّاش ۴ ـ ر: خود داند. ۵ ـ سورهٔ ۲۰ (طه)، آیهٔ ۱۲۵. ۶ ـ م: ندانست. ۷ ـ ر: ـ نور ۸ ـ سورهٔ ۲۰ (طه)، آیهٔ ۱۲۶. اصل: ـ کذلك. ۹ ـ ر: تو خویشتن را همه یکباره کور و کر بینی. م: تو خویشتن را همه یکباره کور و کر یابی. ۱۰ ـ م، آویخت.

و مقامات وی در روز قیامت غافلند، و اعتقاد بمعاد چنانچه باید ندارند؛
اگر چه بزبان اقرار بمعادی می‌نمایند و بلفظ اظهار ایمان[1] بنشأهٔ باقی
می‌کنند، لکن دائماً در خدمت بدن و دواعی شهوت نفس می‌کوشند و
راه هوا و آرزوها می‌پیمایند و پیروی مزاج و تقویت جسد و شاگردی
٥ جالینوس طبیعت می‌کنند و یك گام از خود بیرون نمی‌نهند، و در طاعت
قوای امّاره نقد عمر عزیزرا صرف نموده پیر می‌شوندو بزبان حال با خود
مثل این مقال می‌گویند:

آزادی هر دو کون می‌خواست دلم

در بندگی نفس و هوا پیر شدم

١٠ (٢٧) و همچنین اکثر عالمان بی علم و ناسکان بی معنی آخرت را بعینه
دنیا تصور کرده، بطمع «فِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعْینُ[3]» اعمال
بدنی و عبادات بی معنی بجای آورده فی | الحقیقه چون غافل و عاطل از ٤٨ پ
یاد خدا اند، عبادت نفس و هوا می‌کنند و ترك معرفت مبدأ و معاد
نموده بمطالب[4] خسیسه و مآرب حسّیه پرداخته‌اند، «عَاجِلَةً كَانَتْ
١٥ اَوْ آجِلَةً، بَلْ تُحِبُّونَ العَاجِلَةَ، وَتَذَرُونَ الاَخِرَةَ[5]». و از علوم الهیّه
که عبارت از معرفت[6] خدا و ملائکهٔ مقرّبین و معرفت وحی و رسالت[7]
و نبوّت و ولایتست و سرّ معاد اصلاً چیزی یاد نا گرفته[8] إعراض از

---

١ ـ م: ایمان اظهار. ٢ـ اصل: تشتهی. ٣ـ سورهٔ ٤٣ (الزّخرف)
آیهٔ ٧١. ٤ـ م: بمطال. ٥ ـ سورهٔ ٧٥ (القیمة)، آیهٔ ٢٠ ـ ٢١. م ور:
یحبّون؛ م و ر: یذرون الاخرة. ٦ ـ م: ـ و معرفت. ٧ ـ م: ـ و.
٨ ـ ر: یاد نگرفته‌اند.

آن نموده‌اند، وبغیر ازصورت پرستی کاری دیگرپیش نگرفته‌اند[۱].

چنان بعالم‌صورت دلش[۲] بر آشفته است

که گر بعالم معنی رسد صور یابد

(۲۸) به بین که پروردگار قدیم در کلام کریم خود چه بسیار امر بذکر خدای‌فرماید[۳]، مثل «فَاذْکُرُوا اللّهَ[٤]» و«اذکُرُاللّهَ فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُمْ[٥]» و «اذْکُرْ رَبَّكَ[٦]» ونظائر آن. ومراد[۷] ازذکرخدامعرفت وعلمست نه‌مجرّد حرف[۸] وصورت وذکر زبان[۹] وآواز برکشیدن چنانچه عادت متصوّفهٔ این زمان است، و نفوس معطّله ازیاد خالق انس وجان. و ایشان فی الحقیقه از ناسیان[۱۰] حقّند نه از ذاکران، و ازآن[۱۱] جماعت که پروردگار عالم ترك صحبت ایشان‌را واجب گردانیده برخاصان خود، آنجاکه فرموده «فَأَعْرِضْ عَمَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَلَمْ یُرِدْ إِلاّ الْحَیَوةَ الدُّنْیا، ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ[۱۲]»

با هر که نشستی ودلت جمع نشد[۱۳]

ور تو نرمید صحبت آب و گلت

زنهار بگرد صحبتش هیچ مگرد

ور نه نکند جان عزیزان بحلت

۱- ر:- اعراض‌ازآن نموده‌اند، وبغیرازصورت پرستی‌کاری دیگرپیش نگرفته‌اند.
۲- ر صورت‌دلم ۳- م: خودمیفرماید؛ ر: خودفرموده. ٤- سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۹۸ ٥- سورهٔ ۲ (البقرة)، آیهٔ ۱۵۲ ٦- سوره ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ٤۱، وسورهٔ ۷ (الاعراف)، آیهٔ ۲۰٥، وسورهٔ ۱۸ (الکهف) آیه ۲٤. ۷- م: + آن
۸- ر: بمجرّد حرف. ۹- م: زبان ۱۰- م: ناسبان ۱۱- ر: ازاین.
۱۲- سورهٔ ٥۳ (النجم)، آیهٔ ۲۹-۳۰. ۱۳- م‌ور: نشد جمع‌دلت.

(۲۹) زیرا که این گروه از یاد خدا غافلانند[۱] ، کجا ازاهل دلانند . اگر ذرّه‌ای از نور معرفت در دل ایشان[۲] تابیده می‌بودی ، کجا درِخانهٔ ظلمه و اهل‌دنیارا قبلهٔ خود میساختند وهمیشه بانفس[۳] وهوا نرد محبّت می‌باختند .

مکن طاعت نفس شهوت‌پرست — که هرساعتش قبلهٔ دیگرست

۵ مگر کز تنعّم شکیبا شوی — وگرنه ضرورت بدرها شوی

وگرخودپسندی[٤] شکم‌طبله کن — درِ خانهٔ این وآن قبله کن

۴۹ ر

(۳۰) وهمچنین‌است حال‌آنها که خودرا ازعلما می‌شمارند وروی ازجانب قدس و طلب یقین گردانیده متوجّه محراب ابواب سلاطین شده‌اند ، و ترك اخلاص و توکّل کرده طلب روزی و توقّع آن از دیگران می‌نمایند . « لَمَّا

۱۰ تَرَكُوا الإِخلَاصَ وَ التَّوكُّلَ عَلَى‌اللهِ أَلجَأَهُمُ اللهُ إِلَى أَبوَابِ السَّلاطِينِ وَحَوَّلَ وُجوهَهمْ عَنْ طَلبِ الحقِّ وَ اليَقِينِ إلى خِدْمةِ الهوَى وَ طَاعَةِ المُجْرِمينَ وَ صُحْبَةِ الفاسِقِينَ » .

(۳۱) چه‌گونه نام خود عالم ودانا نهد[٥] کسی را که دثور وزوال‌دنیا وفنا وارتحال‌آن‌را ندانَد ، و اخلاد بارض نموده روی دل باعمارت[٦] وزراعت نماید

۱۵ وبا اهل‌دنیا که غافلانند[۷] ازحال عاقبت مأوی مساهم ومماثل گردد درتأسیس بنای زائل وتشیید سرای‌باطل[۸] عاجل .

عمارت با سرای دیگر انداز — که‌دنیارا اساسی‌نیست محکم

۱ـ ر: غافلند . ۲ـ ر : دل آنها . ۳ـ ر : + امّاره . ٤ـ ر: وگر خودپرستی. ٥ـ م ور : نهند. ٦ـ م و ر : بعمارت. ۷ـ ر: ـ که غافلانند . ۸ ـ م : عاطل .

(۳۲) وچگونه دل‌زنده وبینا باشد کسی که مدام بامرده دلان وتیره طبعان دنیا صحبت‌دارد ، چراغ عقلش‌را بدمهای سرد عوام[1] ونفسهای افسردهٔ ایشان خاموش کند ، دیگری ازین‌چراغ بی‌نور چه حاصل نماید .

کسی از مرده علم آموخت هرگز
ز خاکستر چراغ افروخت هرگز ۵

(۳۳) حقّا که اگر کسی بحیات حقیقی زنده گشته باشد و نور علم ویقین دردلش ازجانب شرق ملکوت تابیده باشد ، چنان ازصحبت مردمان متوحّش گردد که کسی از صحبت مردگان همچنان نفرت کند . همانا که این گروه بتمام زندگی هنوز نرسیده‌اند که با مردگان می‌نشینند ، وباختیار با ایشان صحبت می‌دارند . ببین که جبّار عالم چسان رقم « اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ[2] » بر ۱۰ صفحهٔ حال و مال مرده‌دلان کشیده و دماغ « یَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الکُفَّارُ مِنْ اَصحَابِ القُبُورِ[3] » بر جبین آمال خفتگان خوابگاه غفلت و جهالت نهاده . |

هرآن[4] دلی که‌درین‌خانه‌زنده‌نیست‌بعشق ۴۹ پ
برو نمرده بفتوای من نماز کنید ۱۵

(۳۴) سقراط حکیم گوید « قُلُوبُ المُغْرَقِینَ بِالحَقَائقِ مَنَابِرُ[5] المَلَائِکَةِ وَ بُطُونُ المُتَلَذِّذِینَ بِالشَّهَوَاتِ قُبورُ الحَیَوَانَاتِ الهَالِکَةِ »

آخشیجان گنبد دوّار مردگانند زندگانی خوار[6]

۱ـ م: سرعوام ۲ـ سورهٔ ۱٦(النحل) آیهٔ ۲۱. م: خیراشیاء ۳ـ سورهٔ ٦۰ (الممتحنة) ، آیهٔ ۱۳. ر: یئسوا کمایئس ٤ـ م: هزاران ٥ـ م: سائر ٦ـ ر: + اخشیج بلاالف بمعنی ضدّ ومخالف باشد وچهار عنصر بواسطهٔ ضدّیت آخشیجان گویند.

(۳۵) و بدان بتحقیق و راست[1] ازمن بشنو که نزد اهل بصیرت وعلماء آخرت ؛ این جماعت منکرین تجرّد نفس ونشأه ارواح واز ظاهریّه[2] و حشویّه‌اند ، و اکثر متکلّمین و کافّهٔ اطبّاء و طبّاعیّین و اخوان جالینوس فی الحقیقه هنوز بمقام و مرتبهٔ انسانیت نرسیده‌اند و اززمرهٔ اهل دانش و بینش نیستند ، ونور ایمان بآخرت که رکنی عظیم از مسلمانیست بردل ایشان نتابیده ، ودر حقیقت ازعداد[3] کفره‌اند هرچند بظاهر حکم اسلام بریشان جاریست . زیرا که بنای اعتقاد بآخرت برمعرفت نفس است ، و برهر آدمی واجبست که این را بداند یا اعتقاد نماید ؛ اگر ازاهل رأی و اجتهادست ازروی بصیرت ، واگر از ضعفاء العقولست همچو[4] عوام وصبیان ازروی انقیاد وتقلید .

(۳۶) وهرکدام[5] نوعی ازنجات دارند[6] : اگر ازاهل رأی و اجتهادست و اعتقاد بخلاف آن دارد واستنکاف ازتعلّم آن نموده عنادمینماید ، بعذاب[7] ابد مبتلا خواهد بود ، همچنانکه اهل کفر مبتلااند ، « یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ[8] » . وکاف تشبیه اشاره بدانست که این جماعت بظاهر مسلمانند و در حقیقت مماثل کفّار ، چه[9] هر که نداند که آدمی چه چیز است و از کجاست نداند که بازگشت وی باکجاست ، وهر[10] که آدمی را جزاین قالب کثیف مرکّب از اضداد[11] یاجزئی از آن یاعرضی قائم بدان نداند[12] واعادهٔ

۱ـ ر: راست. ۲ـ ر . وآن ظاهریّه. ۳ـ م: اعداد. ٤ـ ر: همچون. ۵ـ م : هرکدام . ٦ـ ر : نجات باشد. ۷ـ ر : و بعذاب. ۸ ـ سورهٔ ٦۰ (الممتحنة) ، آیهٔ ۱۳ . م ، کمایئسوا الکفّار من اصحاب القبور ؛ ر : کمایئس الکفّار من اصحاب القبور . ۹ـ م : چو. ۱۰ـ ر : ـ که آدمی ... وهر ؛ م : که آدمی ... کجاست. ۱۱ـ م : + و. ۱۲ـ ر : یاعارضی از آن قائم بذات نداند .

معدوم‌را محال شمرد ، باید که لامحاله منکر معاد[1] باشد ، و عجب آیدش که آدمی که در گور | بریزد و بپوسد و طعمهٔ موران و ماران[2] گردد چگونه یکبار دگر بخود قیام نماید ودرنشأهٔ قیامت ورستاخیزازقبر برخیزد . پس‌از روی تعجب و انکار و استبعاد دررد معاد چنین گوید که « أَئِذَا کُنَّا عِظَاماً وَ رُفَاتاً أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ[3] » ؛ « أَئِذَا مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ[4] » ، و زبان حال ومقالش[5] این نغمه و آهنگ سر آید که « هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ[6] لِمَا تُوعَدُونَ[7] » ، چنانچه بعضی[8] شعراء عرب بطریق[9] استهزا یاد نموده :

« حَیَاةٌ ثُمَّ مَوْتٌ ثُمَّ حَشْرٌ   حدیثُ خُرَافَةٍ یَا أُمَّ عَمْرو »

(۳۷) « وَ عِنْدَنَا أَنَّ هٰؤُلَاءِ الْمُنْکِرِینَ لِتَجَرُّدِ الْأَرْوَاحِ الْمَحْبُوسِینَ فِی مَجَالِسِ الْأَشْبَاحِ الَّذِینَ انْحَصَرَ عِنْدَهُمُ الْمَوْجُودُ فِی الْمَحْسُوسِ وَ لَمْ یَرْتَقِ نَظَرُهُمْ عَنْ هٰذِهِ الْوَهْدَةِ[10] السَّوْدَاءِ وَ الْمَقْبَرَةِ الظَّلْمَاءِ إِلَی عَالَمِ النُّورِ وَ الضِّیَاءِ وَ الْمَلَاءِ الْأَعْلَی هُمْ أَخَسُّ[11] دَرَجَةً وَ أَدْنَی مَنْزِلَةً مِنْ أَنْ یَسْتَحِقُّوا الْخِطَابَ کَسَائِرِ الدَّوَابِّ ، وَ یَسْتَأْهِلُوا لِتَقْرِیرِ[12] الْجَوَابِ عَمَّا یُبْدُونَهُ مِنْ مَکْنُونِ الضَّمِیرِ عِنْدَ السُّؤَالِ ، سُبْحَانَ اللّٰهِ » .

---

۱ ـ ر : منکر عرضی معاد .   ۲ ـ ر : ماران و موران .   ۳ ـ سورهٔ ۱۷ (الاسری) آیهٔ ٤۹ و ۹۸ .   ٤ ـ سورهٔ ۲۳ (المؤمنون) ، آیهٔ ۸۲ ، و سورهٔ ۳۷ (الصّافات) ، آیهٔ ۱٦ ، و سورهٔ ٥٦ (الواقعة) ، آیهٔ ٤۷ . اصل : ـ متنا و ؛ ر : أئذا متنا وکنا تراباً ؛ م : ـ أئذا کنّا ترابا و عظاما ائنالمبعوثون .   ٥ ـ ر : حال و مقال .   ٦ ـ م : ـ هیهات .   ۷ ـ سورهٔ ۲۳ (المؤمنون) ، آیهٔ ۳٥ .   ۸ ـ م : + از .   ۹ ـ ر : بطریقه .   ۱۰ـ م : عن یظهرالوهدة .   ۱۱ ـ م اخصّ .   ۱۲ـ م : التقریر .

هرگاه آدمی بمرگ تن فانی گردد و بفساد مزاج باطل و مضمحلّ شود ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله در وقت رحیل چرا گفت « الرَّفِیقُ الأَعْلَی وَ الکَأْسُ الأَوْفی[1] وَالعَیْشُ الأَصْفَی » ، با آنکه مخیّرش[2] ساختند میانهٔ سفر آخرت و بقای دنیا ، و از چه رو فرمود[3] که

۵ « القَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّیرانِ » ؟

(۳۸) چون آدمی بمرگ جسد فانی گردد ، میان روضه و حفره چه فرق ماند نزد وی ؟ و آنکه[4] رسول صلّی الله علیه و آله فرمود « القَبْرُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنازِلِ الآخِرَةِ » ندانم چه فهم خواهی کرد ، این حدیث خود از سر حدّ ادراك تو دورست و حالا محل شرح آن نیست .

۱۰ (۳۹) و دیگر از دلائل سمعی بر بقای نفس آنکه چون رسول صلّی الله علیه و آله در وقت رحیل بفاطمه علیها السلام گفت[5] « إِنَّكِ أَسْرَعُ أَهْلِ بَیْتی لِحاقاً[6] بی » | خرّم[7] گردید . اگر[8] نه بقای نفس معلوم بودی ۷۵ چرا ازین خبر شادان می‌شد[9] ؟ و حضرت مرتضی صلوات الله علیه در هنگام ضربت ابن ملجم[10] چرا فرمود « فُزْتُ وَرَبِّ الکَعْبَةِ » ؟ و

۱۵ اصحاب امام[11] حسین علیه السّلام در کربلا بضرب و تشنگی و قتل[12] و مصیبت راضی شدند و از بیعت یزید ابا نمودند . اگر نه[13] ایشان

۱ــ ر : الکأس الادنی . ۲ــ م : مخبرش . ۳ــ م : فرموده .
۴ ــ ر : با آنکه . ۵ــ م : رسول صلی الله علیه و آله فرموده بفاطمه ع در وقت رحیل گفت . ۶ ــ ر : الحاقاً . ۷ ــ ر : وی حزم . ۸ ــ م : ــ اگر .
۹ ــ ر : شادمان . ۱۰ ــ م : + ملعون . ۱۱ ــ ر : ــ امام ۱۲ ــ م : ــ قتل . ۱۳ ــ ر : ابا کردند ، وگر نه .

را بیقین معلوم بود بقای دار عقبی ، کی باختیار بچنین امری راضی می‌شدند ؟ دلائل این مطلب بیش از آنست که حصر توان نمود . مع‌هذا حقیقت و ماهیت نفس را بنور[۱] کشف و یقین دانستن جز عارفان را نصیب نیست ، و لهذا افشای سرّ روح نفرموده‌اند[۲] ، « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی وَ مَا أُوتِیتُم مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلیلاً[۳] » . ۵

ماهیّت علم[٤] را مجوئید — از بوقلمون سخن مگوئید

هر لحظه بصورتی بر آید — هر دم بحقیقتی گراید

(٤٠) و چنان مپندار که پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله آگاه از حقیقت روح[۵] نبود ، حاشا ازین اعتقاد[٦] ، پس چون از احوال نشأهٔ آخرت خبر[۷] می‌داد و بمقام أو أدنی رسیده و از حق بی‌واسطه خطاب شنیده ؛ ۱۰ لیکن[۸] چون غشاوهٔ طبع و ظلمت وهم بر مردمان غالب است ، از کشف ماهیّت[۹] روح ایشان را حیرت و ضلالت روی می‌دهد . و حکمای فلاسفه[۱۰] را با آنکه حظّی وافر ازین مسأله هست ، امّا نسبت دانش ایشان با دانش علمای آخرت و اهل قرآن همچو نسبت دانش عوامست با متکلّم : ۱۵

آن نفس را که ناطقه خوانند باز یاب

تا روشنت شود سخن گنج در خراب

۱- ر : جزازنور . ۲ ـ ر : نفرموده ؛ م : + که . ۳ ـ سورهٔ ۱۷ (الاسری) ، آیهٔ ۸۵ . ٤ ـ م : نفس . ۵ ـ ر : روح . ٦ ـ م : ـ حاشا ازین اعتقاد . ۷ ـ ر : ـ خبر . ۸ ـ ر : و لیکن . ۹ ـ ر : ـ ماهیّت . ۱۰ ـ : حکمای فلسفه .

گوئی که عقل ما و دل ما و جان ما
این ما و من که گفت بمن بازده جواب
نیکی ستاره‌ایست کزو میکند طلوع
انسان حقیقتی که بدو دارد انتساب
۵ اولبّ هستی تو و آنکه تو قشر آن
زین‌قشر[۱] تا گذشته کجا بینی[۲] آن‌لباب

(٤۱) هر که معرفت نفس حاصل نکرده باشد[۳] هیچ عمل او را سود نبخشد :

۵۱ ر « مَنْ لَمْ یَکُنْ لِلْوِصَالِ أَهْلاً »
۱۰ « فَکُلُّ إِحْسَانِهِ ذُنُوبُ »

(٤۲) ایمان حقیقی که آن منشأ قرب و ولایت حقّست کسی را حاصل آید که از ظلمات دواعی قوای بدنی[٤] گذشته بمقام نور روح رسد[۵]. « اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ[٦] » ، واین[۷] مقامست که « فَأُولَئِكَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیّآتِهِم حَسَنَاتٍ[۸] » خبر از آن
۱۵ داده[۹] ؛ پیش ازین[۱۰] مرتبه هر حسنه[۱۱] ای حکم سیّه داشت زیرا که « الأَنَاءُ تَتَرَشّحُ بِمَا فِیهِ » . هر علمی که از جسم صادر شود[۱۲] همچو جسم ظلمانی است و بی ثبات ، و همچو[۱۳] جسم در صدد تغیّر و زوال و

۱ـ ر: زآن قشر. ۲ـ م: یابی . ۳ ـ ر: ـ باشد ، ٤ـ ر: قویّ بدنی .
۵ ـ م و ر : + الله نورالسموات و الارض . ٦ ـ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیهٔ ۲۵۷ .
۷ـ م : آن . ۸ ـ سورهٔ ۲۵ (الفرقان) ، آیهٔ ۷۰ . ۹ ـ ر : خبردادازآن .
۱۰ ـ ر ، پیش ازآن . ۱۱ ـ م : هو حسنه . ۱۲ ـ ر : صادر میشود .
۱۳ ـ ر : و همچه .

اضمحلال . و اکنون هر عملی که از روح ناشی[1] می‌شود همچو[2] روح نورانی و باقی ولا یزالست[3] :

هر شربتی که او ندهد نیست سودمند

هر دعوتی که او نکند نیست مستجاب

عهدش وفای صافی و قولش صواب حرف[4]

فعلش کمال خالص و وضعش حیات ناب[5]

(٤٣) در اخبار داود چنین آمده[6] که « يَا دَاوُدُ اسْمَعْ مِنّي وَلا أَقُولُ إلا حَقّاً أَلا إنَّ أَوْلِيَائِي يَكْفِيهِمْ مِنَ الْعَمَلِ[7] مَا يَكْفِي الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ » . و اشاره بدین مقامست آنکه رسول با امیرالمؤمنین علیهما السّلام[8] گفت « يَا عَلِيُّ أَخْلِصْ فِي الْعَمَلِ يَجْزِكَ[9] الْقَلِيلُ » . و در تورات موسی علیه‌السّلام مذکورست که « وَ أُرِيدُ بِهِ وَجْهِي فَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ[10] وَ أُرِيدُ بِهِ غَيْرَ وَجْهِي فَكَثِيرُهُ قَلِيلٌ » .

(٤٤) و معلومست که هر که بغیر بدن[11] خود را نشناسد ، هرعملی که می کند مقصودش سعادت بدنیست ؛ و تا آفتاب طلعت روح ازمغرب بدن طلوع نمی نماید و رخسار[12] آدمیّت بنور روح منوّر و رخشنده نمی گردد ، هر چه[13] از آدمی صادر می گردد همه ناقص و تیره[14] و

۱ ـ ر . فاش . ۲ ـ ر . همچون . ۳ ـ باقی لایزالیست .
٤ ـ م . صواب صرف . ٥ ـ م و ر : دو بیت شعر بعد از الطعام من الملح آمده است . ٦ ـ ر : ودر اخبار داود علیه السّلام چنین آمده است . ۷ ـ م : العلم .
۸ ـ ر : رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم با امیرالمؤمنین علیهٔ السّلام . ۹ ـ ر : یجرك . ۱۰ ـ م و ر : کثیراً . ۱۱ ـ ر : بغیر از بدن . م : غیراز بدن .
۱۲ ـ م و ر : رخساره . ۱۳ ـ ر : و هرچه . ١٤ ـ ر : تیره و ناقص .

کدورت خاك و در معرض زوال و فسادست . و چون دل منوّر بنور روح گشت ، همگی مبدّل می گردد بخیر[1] و احسان ، حتّی[2] زمین بدن که آن نیز مبدّل می گردد بزمین نورانی که لایق دخول[6] بهشتست ، بل جزئی از اجزاء زمین بهشت | می گردد ، که « وَ أَشْرَقَتِ[3] الأَرْضُ ۵۱ ب
۵ بِنُورِ رَبِّهَا[4] » ، « يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ[5] » در خانه بکدخدای ماند همه چیز ؛ این آن مقامست که :

« وَ إِذَا الْحَبِيبُ أَتَى[6] بِذَنْبٍ وَاحِدٍ »
« جَاءَتْ مَحَاسِنُهُ بِأَلْفِ شَفِيعٍ »
« فِي وَجْهِهِ شَافِعٌ يَمْحُو إِسَاءَتَهُ[7] »
۱۰ « مِنَ الْقُلُوبِ وَ يَأْتِي بِالْمَعَاذِيرِ »

(٤٥) واکثر علما و جمهور فلاسفه چنان تصوّر کرده‌اند که جوهر آدمی در تمام یکیست[8] بی‌تفاوت ، واین نزد ارباب بصیرت صحیح نیست . ای بسا آدمیان که بنفس حیوانی زنده‌اند وهنوز بمقام دل نرسیده‌اند ، چه‌جای مقام روح وما فوق آن[9] . ازاسفل سافلین تا اعلی علّیّین درجات ومقامات افرادبشر
۱۵ میباشد[10] ، « لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ[11] » واین‌درجات بعضی‌را بالقّوه وبعضی را بالفعل می‌باشد ، ودربعضی مطوی ودربعضی منشور بود . کس‌باشد[12] که

۱ ـ م : وبعیر . ۲ـ م : حسّی . ۳ ـ م : اشرقت . ٤ ـ سورهٔ ۳۹ (الزّمر) ، آیهٔ ٦۹ . ۵ ـ سورهٔ ١٤ (ابراهیم) ، آیهٔ ٤۸ . ٦ ـ ر : الی . ۷ـ ر: سامته . ۸ـ ر: تمام عمریکیست . ۹ـ مور : مافوق‌او . ۱۰ـ مور : بشری باشد. ۱۱ـ سورهٔ ۸(الانفال) ،آیهٔ ٤. ۱۲ـ ر : کسی‌باشد .

مقامش « إنَّ الذّین یُبَایِعونَکَ إنّما یُبَایِعُونَ اللهَ[۱] » ، و « مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ[۲] » باشد[۳] و این آخر[۴] مقامات آدمیست ، و ازینجا گفته است[۵] « مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَأی الحَقَّ » . و کس[۶] باشد که مقامش انزل از حیوانات باشد ، « اُولٰئِکَ کَالأنعامِ بَلْ هُمْ أضَلُّ[۷] » ، « اُولٰئِکَ الذینَ خَسِرُوا أنفُسَهُم[۸] » . و شناختن نفس و شرح مقامات او بغایت کاری بزرگست وجز کاملان را روی نداده[۹] .

☆☆☆

۱- سورهٔ ۴۸ (الفتح) ، آیهٔ ۱۰ . ۲- سورهٔ ۴ (النساء) ، آیهٔ ۸۰ . ۳- ر : شد . ۴- م : آخرت ۵- مور : +رسول ص . ۶- ر: کسی ۷- سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ۱۷۹ . ۸ - سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ۹ . ۹ - ر : نداده است .

[باب دوم]

فصل دوم[1] دربیان اصل دوم از اصول ثلثهٔ مذکوره[2]

(٤٦) وآن حبّ جاه و مال و میل بشهوات و لذّات و سایر تمتّعات نفس حیوانی که جامع همه حبّ دنیاست، چنانکه حقّ سبحانه[3] درین آیت[4] می‌فرماید «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰاتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنینَ وَ القَناطِیرِ المُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَیْلِ المُسَوَّمَةِ وَ الاَنْعامِ وَ الحَرْثِ ذٰلِكَ مَتاعُ الحَیٰوةِ الدُّنْیا وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ المَآبِ[5]» ٥

(٤٧) هر نفس که امروز خودرا بدین تمتّعات حیوانی و مستلذّات جسمانی و طیّبات دنیا که[6] خبثات آخرتند عادت فرمود[7] | ومتخلّق بصفات بهیمی و سبعی شد، درروزقیامت و بروزنشأهٔ آخرت بابهائم وحشرات محشورمیگردد. ۵۲ ر
و هر که عقل را مطیع و فرمان بردار وحکم پذیر[8] نفس امّاره ساخت، ودر ۱۰ خدمت قوای بدنی کمر بندگی[9] بر میان جان بست[10]، و ملك را خادم شیطان[11] هوا گردانید، وجنود ابلیس پرتلبیس‌را برسلیمان عقل فرشته نهاد سروری داد، لاجرم مالك دوزخ ویرا سرنگون در سجن جحیم[12] انداخته،

۱ـ م: دوم. ۲ـ ر: ـ مذکوره. ۳ـ ر: + تعالی. ٤ـ ر: ـ درین آیت. ٥ـ سورهٔ۳(آل‌عمران)، آیهٔ۱٤. ٦ـ م: دنیاو. ۷ـ م و ر: فرموده. ۸ـ ر: ـ حکم‌پذیر. ۹ـ ر: کمرخدمت. ۱۰ـ ر: بسته. ۱۱ـ م و ر: شیطان وهوا. ۱۲ـ ر: سجن جهنّم.

چندین اغلال وسلاسل[۱] مقیّد ومحبوس و بعذابهای گوناگون جهنّم معذّب و ازنعیم ابد محروم و مأیوس خواهد گشت[۲] .

شرم ناید مر ترا شه زادهٔ ملك بقا
در سرای تن اسیر بند و زندان داشتن
روح‌را ازحلّه[۳] خلق‌حسن کردی عری
کی روا باشد بعالم شاه عریان داشتن
روح از درون بفاقه وتن از برون بعیش
دیو لعین بهیضه[٤] و جمشید ناشتا

(٤٨) وهر که آئینهٔ دل‌را که قابل‌عکس انوارمعرفت الهی‌وپرتو نورتوحید بود ، در زنگ شهوات ومرادات نفس و کدورات معاصی وغشاوهٔ طبیعت فرو برده ، وبر آئینهٔ ضمیرخاك جهالت‌وبدبختی ببخته وپاشیده ، وجام‌جهان نمای روح‌را درظلمات بدن‌ولجن[٥] دنیاغوطه داده ، کی‌روی[٦] فلاح ونجاح خواهد دید . و کجا پذیرای صلاح[۷] وقابل صیقل دل زدای[۸] کلمات حکمت آیات خواهد گردید .

توان پاك کردن ززنگ آئینه ولیکن نیاید ز سنگ آئینه

(٤٩) حکمت و نصیحت وموعظت[۹] دل‌خفته‌را بیدار کند ، امّا دل‌مرده را[۱۰] سود نبخشد ؛ « کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ[۱۱] » ، « فَطَبِعَ

۱ـ ر: سلال. ۲ـ ر: خواهدبود . ۳ـ ر : درحلّه . ٤ـ م : به‌حیضه هیضه : «بد هضمی که عموماً اسهال هم باآن هست» (فرهنگ نظام) . ٥ـ ر : بدن ولجی ٔ دنیا . ٦ـ م: روح. ۷ـ م : اصلاح . ۸ـ ر : دل‌ربای . ۹ـ ر: حکمت وموعظت‌ونصیحت. ۱۰ـ م: مرده. ۱۱ـ سورهٔ۸۳(التطفیف) ،آیهٔ١٤.

عَلی قُلوبِهِمْ فَهُمْ لاَیَفْقَهُونَ[1] » .

جان شهوت دوست از دانش تهیست
همچو حیوان از علف در[2] فربهیست
او نه بیند جز کـه اصطبل دوابّ
۵ غـافل از انـدیشهٔ یوم الحساب

۵۴ پ « انّا جَعَلْنا عَلی قُلوبِهِمْ اَکِنَّةً | اَنْ یَفْقَهُوهُ وَفی آذانِهِمْ وَقْراً وَ اِنْ تَدْعُهُمْ اِلَی الْهُدَی فَلَنْ یَهْتَدُوا اِذاً اَبَداً[3] » .

چنان مکن که اگر راه حسّ فرو بندند
تو خویشتن را یکباره کور و کر یابی[4]

۱۰ « مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ[5] عَقْلَهُ فَهُوَ اَدْنی مِنَ الْبَهائِمِ » .

علم و حکمت کمال انسانست خشم و شهوت جمال حیوانست
تا تو از خشم و آرزو مستی بخدای ار تو آدمی هستی

(۵۰) وازاین جهت سخن حق گزاران در گوش هواپرستان تلخ می نماید، و کلام حکمت گویان در مذاق متکبّران و طبع خود پسندان مغرور بجاه و ۱۵ زینت ناخوش می‌افتد . «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْاَرْضِ[6] بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ اِنْ یَرَوا کُلَّ آیَةٍ لاٰیُؤْمِنُوا بِها وَ اِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لاٰیَتَّخِذُوهُ سَبیلاً وَ اِنْ یَرَوْا سَبیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً[7] » . و هر که[8] در

۱ـ سورهٔ ۶۳ (المنافقین) ، آیهٔ ۳ . ۲ ـ ر : علف او . ۳ ـ سورهٔ ۱۸ (الکهف)، آیهٔ ۵۷ . ٤ـ ر: توخویشتن‌راهمه یکباره کورو کر بینی ؛ م : توخویشتن بیکی باره کوریابی . ۵ـ ر : + قلّ . ٦ـ ر : ــ فی الارض. ۷ـ سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ١٤٦. ۸ـ م : وباهر که .

مقام نصیحت و راست گوئی با ایشان[1] درآید بدشمنی وی گرایند، و آغاز لجاج و عناد نموده چون سگ دیوانه دروی جهند وبزور تلبیس و مکر ردّ سخنانش کنند.

دل که با مال و جاه دارد کار
دل چوسگ‌دان وآن دوچون مردار ۵

(۵۱) ببین که حقّ تعالی از حال بلعم باعو را چگونه خبر می‌دهد: «لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلـٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الـكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ[2]». اگر متوجه نصیحتش می‌شوی، زبان درازی می کند، و اگر وا می‌گذاری همچنین بد خوئی می‌رند[3] و گزند می‌رساند. ۱۰

سگ دیوانه داری اندر دل — چون نصیحت پذیری ای جاهل
ای مقیم از دو دیو دیوانه — شهوت حیز و خشم مردانه[4]

☆☆☆

۱ـ مور، با ایشان. ۲ـ سورهٔ ۷ (الاعراف)، آیهٔ ۱۷۶. ۳ـ ر: ـ واگر... میکند. ۴ـ مور، شهوت مادّه خشم مردانه.

[باب سوم]

فصل سیّم دراصل سیّم[1]

(۵۲) و آن تسویلات[2] نفس امّاره است و تدلیسات شیطان مکّار[3] و لعین نابکار که بدرا نیک و نیك‌را بد وامی‌نماید، و معروف را منکر و منکررا معروف می‌شمارد، و کارش ترویج سخنان باطل و تزیین عمل غیر صالح[4] و تلبیس و تمویه نمودن و بمکر | وحیله و غرور گرائیدن و بزور خیالات ۵۳ ر
۵ فاسده واوهام کاذبه انکار حق و ابطال براهین عقلیه پیش گرفتن، و بدروغ و وسواس وسفسطه اعتماد داشتن، و بغرور وتلبیس ادراج[5] شرّ درعداد خیر وتصویر باطل بصورت حقّ نمودن، وبتمویه وتدلیس اعمال[6] را لباس[7] حسنه پوشانیدن. و حاصلش بجز خسران دنیا وآخرت چیزی نیست، زیرا که فعل شیاطین تمویه وتخییل[8] است، و وسواس بی‌حاصل، و عمل اهل غرور
۱۰ چون عمل اهل سیمیا بود بی‌بودست[9] و بی‌بقاء، و بغیر از ناقصان و کودك طبعان از آن فریفته نمی‌شوند.

---

۱ ـ ر : فصل سیّم دربیان اصل سیّم ؛ م : فصل دراصل سیّم. ۲ ـ تسویلات : «فریب واغوا» (فرهنگ نفیسی). ۳ـ م ور : مکاره. ۴ـ ر: ـ غیرصالح. ۵ـ ر : تلبیس وادراج. ۶ـ م ور : + سیّئه. ۷ـ ر: + اعمال. ۸ـ ر : تحیّل. ۹ـ ر : سیمیاء نمود بی‌بود و بی‌بقاء است ؛ م : سیمیاء نمود و بی‌بوداست.

(۵۳) « قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً ، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ[1] أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً[2] » . و جای دیگر میفرماید که[3] « وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ[4] فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً[5] » . وازین‌قبیلست[6] تقلیدات مقلّدان بی‌بصیرت وتعصّبات باردهٔ ایشان ، وهمچنین بحثهای متکلّمان و گفت و گوی مجادلان از روی طبع وهوا نه از روی جستن حقّ و راه هدی ، « كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الأَرْضِ حَيْرانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى[7] » ، و طعن نمودن ارباب ملل و آراء ولعن کردن اصحاب بدع واهواء هریك مر دیگری را ، « كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا » .

(۵۴) وهمچنین است نسك جاهلان و عبادت بسیاری از[8] خود پسندان ، چه در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام منقولست که « أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ[9] فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ » . و از پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله منقولست[10] که گفت « قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ » .

نه هر کو آید[11] از کوهی‌بود بادعوت موسی
نه هر کوزاید[12] اززالی بود باسطوت دستان

۱ـ م : یحسنون. ۲ـ سورهٔ ۱۸ (الکهف) ، آیهٔ ۱۰۳ـ۱۰۴. ۳ـم : ـ که. ۴ـ م ور : ـ من‌عمل . ۵ـ سورهٔ ۲۵ (الفرقان) ، آیهٔ ۲۳ . ۶ـ ر : ـ وازین قبیلست . ۷ ـ سورهٔ ٦ (الانعام) ، آیهٔ ۷۱ ؛ اصل : فی الارض له اصحاب یدعونه الی الهدی قل انّ هدی‌الله هوالهدی . ۸ـ م ور : بسیار . ۹ـ ر : تدبرالاخیر. ۱۰ـ م ور : مرویست. ۱۱ـ ر : نه‌هر که آید. ۱۲ـ نه‌هر که زاید.

(٥٥) اولی و انسب بحال این دونفر آنکه اکتفا برواتب[1] یومیّه وفرائض مقرّره | کرده ، همچو دیگر عوام بکار نظام و نسق عالم پردازند ، و[2] دست ازتشبّه به‌بلعم باعورا وشیخ برصیصا باز گرفته[3] ، بکسب وزراعت دنیا وامثال آن مشغول بوده ، مدد کاری ابنای جنس و همراهی خلائق نمایند ، و در طریق[4] الفت وجمعیّت[5] ازپرتو نور صحبت نیکان وبزرگان بهره‌ور گردند[6] واز فضیلت « البلاهَةُ أدْنی إلَی الخَلاص مِنْ فَطانَةٍ تَبرّاء » در نگذرند ، تا[7] ازممرّ خدمت بزرگان دین وروندگان راه یقین امروز نصیب گیرند ودر روز قیامت در ظلّ حمایت شفاعت ایشان مشفوع گردند ، و همچو ناخن وشعر و استخوان که بحیات حیوان[8] زنده می‌باشند ، جان سرمدی و حیات ابدی یابند ، که « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ مَنْ أحَبَّ شَیْئاً حُشِرَ[9] مَعَهُ » ، زیرا که در هردلی نور عزّت واسرار صمدیّت نیفتد ، و در هر گوشی طاقت سماع سطوات حقایق احدیت نگنجد .

« جِئْتُمانِی لِتَبْتَلِیا[10] بِسِرِّ سُعْدی
تَجِدانِی بِسِرِّ[11] سُعْدیٰ شَحِیحاً
زاهد بنماز و روزه خورسند مباش
کین پشّه بروزگار عنقا نشود .
زاهد از راه بهِرندی نبُرد معذوراست
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

۱- م ور : بروایت . ۲- ر: ــ و . ۳- ر : بازداشته ؛ م: باز گرفته و.
٤- م : طریقت ٥- ر : جمعیت والفت. ٦- ر : بهره گیرند . ۷- ر : وتا.
۸- م ور : ــ حیوان. ۹- ر: نحشر. ۱۰- ر: لتبلي ؛ م: لتبلا. ۱۱- م ور : تجداني السعّر .

(۵٦) آن کس[۱] که به‌بضاعت عقل مزخرف و بصیرت حولا وفطانت تبرّا تصرّف دراسرار دین وحقائق یقین کند[۲] ، ویا آنکه خواهد که از راه[۳] خلوت نشینی و نافله‌گزاری بسیار ونماز وروزهٔ بیشمار با غلظت طبع و قساوت و فظاظت قلب وقصورمعرفت وجسامت قوّت‌شهوت خودرا یکی ازبرگزیدگان حقّ و خاصّان و بزرگان دین شمرد ، و بر دیگران تفوّق[٤] وترفّع نماید[۵] ، ۵ نعوذبالله حاصل آن جز ضلالت وحیرت نیست ، که « [مَنْ] یُضْلِلِ اللهُ فَلَا هَادِیَ لَهُ و یَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ[٦] » . ونتیجهٔ این جز کبرونخوت[۷] چیزی دیگر نه ، و نتیجهٔ کبر ونخوت دوزخ سوزانست[۸] که « اَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِلْمُتَکَبِّرِینَ[۹] » . ۵۴ ر

نشوی برنهاد خود سالار بنماز و بروزهٔ بسیار ۱۰
زانکه هرچند گرد برگردی زین دو هرروز تیره تر گردی

(۵۷) اکنون بدان که این صفتهای سه گانه[۱۰] را ثمرات ولوازم بسیارست وتبعات و لواحق بیشمار ، غیرآنچه گفته شد از عداوت و خصومت با فقرای باب‌الله و جویندگان راه یقین ، وآن‌را درسه فصل دیگر بیان نمائیم .

***

۱ـ م ور : آنها . ۲ـ م ور : کنند . ۳ ـ ر : آنکه خواهند از راه .
٤ـ م : تفرّق . ۵ـ م : ترفّع نمایند . ٦ـ سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ۱۸٦ .
اصل : فمن یضلل . ۷ـ ر : نتیجهٔ آن جز نخوت و کبر. ۸ـ ر : آتش سوزانست
۹ـ سورهٔ ۳۹ (الزمر) ، آیهٔ ۵۹ . ۱۰ـ ر : سه گونه .

[باب چهارم]

فصل اوّل دربیان نتیجهٔ اعراض از معرفت نفس و علم معاد

(۵۸) و آن ظلمت دل و عمای بصیرتست . « فَإِنَّها لَا تَعْمَى الأبْصَارُ وَ لـكِنْ تَعْمَى القُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ[۱] » . و همچنین ضیق صدر و عذاب قبر و معیشت ضنك[۲] و دل تنگ نصیب جاهلانست از جهت فراموشی از یاد حق . « وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ القِيٰمَةِ أَعْمَى[۳] » .

۵ (۵۹) بدان که این چشم و گوش که حالا[٤] آدمی بدان چیزها را می‌بیند و می‌شنود عاریتی است[۵] ، و قوامش باین بدنست[٦] که در خاك می‌ریزد و می‌پوسد . و انسان را[۷] چشم و گوش دیگر هست که آن حقیقی است و در آخرت باقیست ، زیرا که نتیجهٔ نور معرفتست و از لوازم حیات نشأهٔ ثانیست که قائم بروحست ، و در بدن مکتسب اخروی ظاهر می‌شود چنانچه نزد ۱۰ دانندگان معرفت احوال معاد روشن و ثابت گشته .

(٦۰) اکنون چون جاهل بعلم نفس را گمان آنست که این چشم و گوش وحواسّ دنیا امر اورا ثابتست و عاریتی نیست ، و خودرا بدین چشم و گوش

۱ـ سورهٔ ۲۲ (الحج) ، آیهٔ ٤٦ . ۲ـ ضنك : « تنگ و ضیق از هر چیزی خواه مذکر باشد و یا مؤنث » (فرهنگ نفیسی) . ۳ ـ سورهٔ ۲۰ (طه) ، آیهٔ ۱۲٤ .
٤ـ ر : حالا که . ۵ـ ر : عاریتست. ٦ـ ر : بدین اندانست. ۷ـ ر: وترا.

بینا و شنوا می‌داند، ودر روز قیامت که روز حقایقست و عاریتها مرتفع می گردد ، و چشمی بجهت دیدن آخرت کسب نکرده ، گمانش آنکه او را چشمی بوده که کورش کرده‌اند . پس می گوید که خدایا « لِمَ حَشرْتَنِی اَعمَی وَ قَدْ کُنْتُ بَصیراً[1] » ، و ندانسته که او را هرگز چشمی نبوده جز چشم عاریتی ، و چشم عاریت بکار آخرت نمی آید[2] . | ۵ ۵۴ پ

برو بفروش این چشمی که داری
که در دیدن ندارد استواری

یکی چشمی دگر بی غش و بی عیب
بدست آور بـرای دیدن غیب

و همچنین گوش دنیا که خر و گاو و همهٔ جانوران را هست[3] بکار شنیدن روز عقبی نمی آید . ۱۰

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
کین سخنها را نیابد گوش خر

(٦١) « لَهُمْ اَعْیُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا[4] ».

همچنانکه روشنی این عالم عاریتی است و سببش ذاتی نیست بلکه اتفاقیست ، زیرا که از نور آفتاب و ماه و ستارگان وچراغها[5] حاصل می‌شود ، و اینها درآن روز مطموس و مکوّر و بی نور و مکدّرند ، که « إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ ، وَإِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ[6] » ، بدین قیاس ۱۵

۱ـ سورهٔ ۲۰ (طه) ، آیهٔ ۱۲۵ . ۲ـ ر : نیاید . ۳ ـ ر: راست .
٤ـ سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ۱۷۹ . ۵ ـ ر : ستارگان چراغها .
٦ـ سورهٔ ۸۱ (التکویر) ، آیهٔ ۱ ـ ۲ .

هیچ چشمی در آن روز نور ندارد الّا چشم اهل[1] بصیرت که بنور معرفت چیزها را نبینند . پس هر آن کس که امروز دلش کسب نور معرفت نکرده باشد و بعلم زنده نگردیده ، در آن روز که این نور محسوس چون نور آفتاب و ماه و غیر آن باطل و مدروس[2] و مطموس گردد[3] ، وی در ظلمات افتد .

(۶۲) اینست معنی « ذَهَبَ اللّهُ بِنورِهِمْ و تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ[4] » ، و همچنین عذاب و ضغطهٔ[5] قبر و تنگی و تاریکی گور از سوء خُلق و ضیق صدر ناشی می‌شود ، زیرا که احوال قبر تابع احوال صدرست . پس هر که امروز منشرح الصّدرست بایمان[6] فردا منفسح القبرست[7] بروزن روضهٔ رضوان ، و هر که دلش پر از اسرارست گورش پر نور عالم انوارست . و همچنین هر که جانش جاهل و قاسی است و جسمانی و جاسیست تنش بآتش دوزخ سوختنیست ، و هر که چشم دلش کورست[8] دائم معذّب و محبوس در گورست و عالم روشن در چشمش سیاه و تاریکست .

چو چشم کورباشد گور کافر سیاه و تنگ و تاریك و مکدّر
دل بی علم او[9] نبود حضوری چراغ مرده‌را کی هست نوری

(۶۳) بدان که هر که | معرفت نفس کماهی داند[10] و احوال وی

۱ ـ م : ـ اهل . ۲ـ م و ر : باطل و مندرس . ۳ـ م : نگردیده .
٤ ـ سورهٔ ۲ (البقره) ، آیهٔ ۱۷ . ۵ ـ ضغطه : « سختی و مشقت و فشار » (فرهنگ نظام) . « سختی و فشار و تنگی و اکراه » (فرهنك نفیسی) .
۶ـ م : با ایمان . ۷ـ ر: منفسح‌القبر است . ۸ـ ر. و هرچشم که کورست .
۹ـ م : بی علم او . ۱۰ـ ر کمال داند .

چنانکه عرفاء را حاصلست شناسد[۱]، کشف قبور بر وی آسانست و وی می‌داند که «اَلْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ» چه معنی دارد:

بسان روضه باشد جان احرار[۲]

که باشد حفرهٔ جان تنگ اشرار ۵

(٦٤) سینه‌ای باشد که روزی دو هزار نوبت انبیاء و اولیای خدا بز بارت آن آیند[۳] که ایشان را یاد کند و حاضر سازد. و حقّ جلّ و علا بر آن سینه تجلّی کند که دلش ذکر خدا کند، و ملائکه و ارواح بسلام وی آیند که «وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ[٤]»، و سلام حق بوی رسانند «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ ۱۰ كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ[۵]»؛ پس هر سخن حق که بشنود آن سخن از آن درها ببهشت افتد. و سینه‌ای باشد که بروزی[٦] دو هزار بار با مسلمانان جنگ آورد و با مردمان خصومت کند و پر از لعنت و کذب و افترا و دروغ و ناسزا باشد، و پیوسته آتش خشم خدا در آن سینه می‌سوزد، که «نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ[۷]»، ۱۵ و فی الحقیقه آن سینه کنده‌ای از دوزخ باشد و سخن که در وی افتد بدوزخ افتد.

۱- ر: حاصل‌شناسد. ۲- م: اصرار. ۳- ر: آیند. ٤- ر: سینه میروند. ۵- سورهٔ ۹۷ (القدر)، آیهٔ ٤-۵. اصل: - باذن ربهم.
٦- ر. روزی. ۷- سورهٔ ۱۰٤ (الهمزة)، آیهٔ ٦-۷.

ای آنکه ز آتش درون می سوزی

از نار جحیم خشمِ تون می سوزی

گر ز آنکه نمونه‌ای ز دوزخ طلبی

بنگر بدرون خود که چون می‌سوزی

٥ سخنم شد بلند و می ترسم

که مرا چیزی از زبان بجهد

(٦٥) خداوندا این سخنان را در روضهٔ سینهٔ پاکان و روشن دلان جای ده ، و از دوزخ سوزانِ کوتاه طبعان و حفرهٔ نیرانِ تیره دلان پر شرّ و فتنه و آتش فساد[1] دور دار .

١٠ (٦٦) و بدانکه[2] جمیع عرفاء و کافهٔ محققّان حکماء بر آنند که قوام نشأهٔ آخرت بدل آدمیست و حیات دل بمعرفتست :

جسد از روح و روح از علم بر پاست

حیات جمله از قیّوم داناست[3]

٥٥ پ (٦٧) و عمارت | بهشت و قصور و انهار و اشجار و طیور و حور وغلمان

١٥ همه بتعمیر دل و تکمیل ویست[4] باعتقادات حقّه و نیّات صادقه ؛ « بِانَّ الْجَنَّةَ قَاعٌ صَفْصَفٌ وَإِنَّ غِرَاسُهَا سُبْحَانَ اللّٰهِ » . نشو و نمای[5] درختان بهشت و میوهای وی از دانهٔ علم وآب[6] یقین است ، و تنقیهٔ زمینش از اخلاص قلب بسبب اعمال شایسته و افعال پسندیده ، که

١ـ ر : ـ فساد . ٢ ـ ر : بدانکه . ٣ ـ ر : قیّوم دلهاست .
٤ ـ ر : + و . ٥ ـ ر : + آن . ٦ـ ر . علم وآداب .

زمین آخرت را از خار و خاشاک[1] و گیاههای زهرناک شور و تلخ و خود رسته پاک کند، تا آنکه قابل غرس درخت علم میوهٔ یقین گردد. «إنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ[2]» دلیلیست[3] واضح بر آنکه قوام آخرت و حیات همه در آنجا بعلم است.

وانکه جنّت را نه زالت[4] بسته‌اند ۵
بلکه از اعمال و نیّت بسته‌اند
حقّ همی گوید که دیوار بهشت
نیست چون دیوارها بیجان و زشت
بلکه چون[5] آب و گل آدم کده
نور از آهک پارها[6] تابان شده ۱۰
هم سریر و قصر و هم تاج و ثیاب
با بهشتی در سؤال و در جواب

(۶۸) زیرا که بهشتی هر چه تصور کند[7] در بهشت موجود می‌شود، و در حدیث آمده که[8] «إنَّ فِی الجَنَّةِ سُوقاً[9] یُباعُ فِیهِ الصُّوَرُ. قالَ بَعْضُ العُلَماءِ السُّوقُ عِبارَةٌ عَنِ اللُّطْفِ الإلٰهِیِّ الَّذِی هُوَ مَنْبَعُ ۱۵ القُدْرَةِ عَلَى اخْتِراعِ الصُّوَرِ بِحَسَبِ المَشِیئَةِ وَانْطِباعِ القُوَّةِ الباصِرَةِ بِهِ انْطِباعاً ثابِتاً ما دامَتِ المَشِیئَةُ».

۱ـ م: خاک. ۲ـ سورهٔ ۲۹ (العنکبوت)، آیهٔ ۶۴. ۳ـ ر: دلیلی.
۴ـ م: راکه ژاله. ۵ـ ر: بحرچون. ۶ـ ر: آهک پاره. ۷ـ م: تصور میکند. ۸ـ ر: ـ که. ۹ـ ر: فی الجنة سوق.

(٦٩) ای‌عزیز[١] ، ایمان ببهشت و دوزخ رکن عظیمست در دین و کم کسی را این اعتقاد حاصل است[٢] از روی برهان و یقین نه ظنّ و تقلید و تخمین . بیشتر دانایان و مجتهدان درین مسأله مقلّدانند و مثل[٣] ابوعلی‌سینا که رئیس فلاسفهٔ اسلامش می‌دانند دراین مسأله بتقلید راضی ٥ شده و بکشف و برهان ندانسته ، تا بدیگر[٤] ارباب بحث چه رسد . حقائق احوال آن نشأه را جز بنور متابعت سیّد انبیاء و علیه وآله السّلام و الدعاء[٥] نمی توان دریافت[٦] ، زیرا که | معرفت دنیا و آخرت و بهشت ٥٦ ر و دوزخ و معرفت ملائکه و جنّ و روح و کرّوبیّین[٧] و احوال معراج و معیّت حقّ تعالی با کلّ موجودات و همچنین سیر معراج و طیّ سموات ١٠ و نظائر اینها از علوم[٨] مکاشفاتست که عقل ارباب فکر و اهل نظر از ادراك آن عاجزست ، و لوح این علوم جز[٩] در مکتب « وَ عَلَّمْناهُ مِن لَدُنّا عِلْماً[١٠] » نوشته نمی‌شود .

(٧٠) بعد[١١] از آنکه آئینهٔ دل انسان بصیقل ایمان و طهارت از[١٢] غشاوهٔ تعلّق بد و نیّات[١٣] مصفّی گشته باشد ، و دست از نشأهٔ صوری و ١٥ حیات مجازی شسته[١٤] :

دیر شدتاهیچکس را ازعزیزان نامدست

بی‌زوال ملك‌صورت‌ملك معنی‌در کنار

---

١ ـ ر : + من .   ٢ ـ ر : حاصل میشود .   ٣ ـ ر : مقلدند مثل .

٤ـ ر : بدیگران .   ٥ ـ م : صلّی‌الله علیه وآله والسّلم .   ٦ـ ر : نمی توان یافت .

٧ ـ ر : کرّوبین .   ٨ ـ ر : آن از علوم .   ٩ ـ ر : ـ جز .

١٠ـ سورة ١٨ (الکهف) ، آیهٔ ٦٥ .   ١١ـ ر: وبعد .   ١٢ـ م : ـ از .

١٣ـ ر : بدنیات .   ١٤ـ ر: صوري شسته ؛ م : صوري کشیده .

(۷۱) ازین در گذریم تا از مقصود دور نیفتیم. پس گوئیم چون دانستنی که روشنی آن نشأه بمعرفت دل و نور یقین است، پس هر مؤمنی بقدر نور ایمان و عرفانش آن راه را[۱] بیند، تا آنگاه که[۲] بمقصود اصلی رسد. کس باشد که دلش بنور یقین چون آفتاب[۳] باشد و برهمه عالم تابد، و کس باشد که همین پیش پای خود بیند و بس و نورش بقدر ابهام قدمش باشد. و آن نیز گاه مضئ باشد و گاه منطفی[۴]، «فإذا ضاء قَدَمٌ مَشی فإذا طَفِیَ[۵] قامَ». و مراتب اوساط همچو نور ماه و زهره و مشتری و دیگر کواکب تا بشبها رسد، و بعد ازآن مثل چراغهای بزرگ و کوچک. و سعی و حرکت مردم در طریق آخرت نیز بقدر نور علم ایمان ایشانست و مرور هر کس بر صراط بقدر[۶] نور آن کس است چنانکه در آیهٔ «نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ ایدِیهِمْ وَ بِایْمَانِهِمْ» مفهوم می گردد. در خبر آمده بعد از ذکر تفاوت مراتب نور و ایمان که «مُرُورُهُمْ عَلَی الصِّرَاطِ عَلَی قَدْرِ نُورِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ کَطَرْفِ العَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ کَالْبَرْقِ وَ مِنْهُمْ کَالسَّحَابِ وَ مِنْهُمْ کَانْقِضَاضِ[۷] الْکَوَاکِبِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ کَشَدِّ الْفَرَسِ، والذی أُعطِیَ نُورٌ عَلَی قَدْرِ[۸] إبْهَامِ قَدَمِهِ یَحْبُو[۹] عَلَی وَجْهِهِ وَ رِجْلَیْهِ یَجُرُّ یداً وَ | یُعَلِّقُ أُخرَی وَ یَجُرُّ رِجلاً وَ یُعَلِّقُ أُخرَی

۱ - ر: - را. ۲ - ر: - که. ۳ - ر: + تابان. ۴ - ر. گاهی مضئی و گاهی منطفی. ۵ - م: قدم قدمه‌مشی فادا اطفی قام. ۶ - ر: + آنکس. ۷ - م و ر: و منهم من یمرّ کالسجّاب و منهم من یمرّ کانقضاض. ۸ - م: - قدر. ۹ - ر. یجثو؛ م. یحبوا.

وَ يُصيبُ جَوَانِبَهُ النَّارَ ، قَالَ فَلَايُزَالُ كَذَالِكَ حَتَّى يَخْلُصُ الحديث » .

(۷۲) پس آنچه در حدیث آمده از پیغمبر[۱] صلّی الله علیه وآله که « لَوْ وُزِنَ اِيمَانُ عَلِىٍّ بِإِيمَانِ الخَلَائِقِ لَرَجَحَ » ، مثل آنست که گوئی اگر موازنه کنی نورآفتاب را بنور همهٔ چراغها هرآینه برهمه فایق آید ، زیراکه نور ایمان عوامّ مثل نور چراغهاست ، و ایمان اولیاء نورش همچو نور ماه و ستارگان بزرگست[۲] ، و ایمان پیغمبران همچو نور آفتابست . و همچنین[۳] تفاوت انشراح صدور همچو تفاوت اتّساع مواقع نورست ، و همچنانکه منکشف می‌شود بنور آفتاب صورتها که در آفاقست و از نور چراغ[٤] منکشف نمی‌شود الّا بقدر زاویهٔ[٥] تنگی ازین خانها[٦] ، همچنین بنور علم و ایمان عارفین[۷] بحقّ جمیع عالم ملکوت و هر چه درآفاق آن عالمست[۸] با سعت وی منکشف می گردد . و ما این مسأله‌را در موضع خودش بیان کرده‌ایم که روشنی چیزها[۹] بعلم و نور عقلی موجود شدن آنست ، نه چون روشن شدن چیزهای[۱۰] محسوس است[۱۱] بنور محسوس مثل نورآفتاب و غیرآن ، و بیان کرده که هر عالمی را درآن نشأه عالمیست . از ملك و ملکوت همه قایم بوینند بی مزاحمت و

۱ـ م . حضرت پیغمبر . ۲ـ ر ستارگان بزرگ . ۳ـ ر : ـ ه چنین .
٤ـ ر : ـ منکشف میشود بنور . . . نور چراغ . ٥ـ م : ـ زاویه .
٦ـ ر : + و . ۷ ـ م : عارفان . ۸ـ م و ر باشعه . ۹ـ م . روشن شدن چیزها . ۱۰ـ ر : ـ که روشنی ... چیزهای ؛ م : ـ بعلم . . . چیزهای .
۱۱ـ ر : بیان کرده‌ایم ، که روشن چیزها محسوس است .

تضایق ، اینجا موضع بیان آن نیست :

تو چه دانی بهشت یزدان چیست

تو چه دانی که جنّت جان چیست

« فَلا تَعلَمُ[۱] نَفسٌ مَا أُخفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اعیُنٍ جَزاءً بِمَا کَانُوا یَعمَلُونَ[۲] » . ۵

***

[باب پنجم]

فصل دوم در نتیجهٔ اصل دوم[۳] که متابعت شهوت و آرزوهای نفس و پیروی غرضهای دنیاست

(۷۳) و آن از فطرت اصلی منسلخ شدنست و کور و گنگ با بهائم و حشرات[۴] محشور شدن ، زیرا که هر صفت که در دنیا[۵] بر کسی غالب ۱۰ شود[۶] بسبب بسیاری افعال و اعمالی[۷] است که صاحب آن صفت را می‌باشد ، و در روز[۸] قیامت صاحبش | بصورتی مناسب آن صفت[۹] محشور می‌شود. ر ۴۷

۱ ـ م : یعلم . ۲ـ سورهٔ ۳۲ (السّجدة) ، آیهٔ ۱۷ . ۳ـ ر : فصل دوم در بیان نتیجهٔ اصل دوم ؛ م : فصل در بیان نتیجهٔ اصل دوم . ۴ـ م و ر : ـ وحشرات. ۵ـ م : دنیاست . ۶ـ ر : غالب میشود . ۷ـ ر : اعمال . ۸ـ م و ر : در روز . ۹ـ ر :+ باشد .

اگر صفت[1] شهوت بروی غالبست بصورت خرس[2] و خوك محشور میگردد، و اگر صفت غضب و درندگی[3] غالبست بصورت سگ و گرگ، و اگر گرندگی وایذا[4] بصورت مار و عقرب، و اگر دزدی و حیله[5] بصورت موش و کلاغ، و اگر تکبّر بصورت شیر و پلنگ، و اگر رعنائی و خرامیدن بصورت طاوس و کبك[6]، و اگر حرص[7] و ذخیره کردن چیزها[8] بصورت مورچه.

(٧٤) و همچنین در باقی صفات چنین میدان، چنانچه در حدیث آمده که «یُحْشَرُ النّاسُ عَلی صُوَرِ نِیّاتِهِمْ یُحْشَرُ بَعضُ النّاسِ عَلی صُورَةٍ یَحْسُنُ عِنْدَها القِرَدَةُ وَ الْخَنازیرُ[9]». و اشاره بمثل[10] این معنیست «یَومَ تُبْلَی السَّرایِرُ[11]. وَ اِذَا الْوُحوشُ حُشِرَتْ[12]».

ز تو هر فعل کاوّل گشت ظاهر
بران کردی بسیاری چند قادر
بعادت حالها با خوی گردد
بمدّت میوها خوش بوی گردد
همه احوال و افعال مدخّر
هویدا گردد اندر روز محشر

١- م: بصفت. ٢- ر: - خرس و. ٣- ر: + غضب.
٤- م: گرندگی آنرا غالب است. ٥- ر: + بروی غالبست. ٦- م: کبك و طاوس. ٧- م: حرس. ٨- ر: + غالب باشد. ٩- سورهٔ ٨١ (التکویر)، آیهٔ ٥. ١٠- ر: - بمثل. ١١- سورهٔ ٨٦ (الطارق)، آیهٔ ٨.
١٢- سورهٔ ٨١ (التکویر)؛ آیهٔ ٤. ر: و اذا الوحوش حشرت و اذا البحار سجرت.

همه پیدا شود آنجا ضمائر
بخوان تو آیهٔ تبلی السّرایر

دگر باره بوفق عالم خاص
شود اخلاق نو اجسام[1] و اشخاص

(۷۵) و بدان که این معنی نزد دانایان علم[2] نفس و متتبّعان نتائج اخلاق و ضمائر و لوازم تبعات سرائر بغایت روشن هویداست ، چنانچه بر بعضی از ایشان احوال نشأهٔ دیگر چنان منکشف می گشته که هر کس را بصورتی که در قیامت بدان محشور خواهد شد امروز مشاهده می کرده‌اند[3] چنانچه علّامهٔ دوانی از استاد خود نقل نموده که وی از بعضی ثقات شنیده[4] که در نواحی فارس شخصی از اهل کشف بوده ، یك روزی مستغرق در حال[5] خود بوده که یکی از اهل دنیا بدیدن وی آمده بود . وی بخادم[6] خود خطاب می کرده[7] که چرا می گذاری[8] که این خر[9] بدرون آید ، بیرون کن وی را . آخر که از آن حالت بازآمد خادم آنچه رفته بود عرض نمود ، گفت « مَا قُلْتُ إلاّ مَا رَأیتُ وَ لَمْ أکُنْ وَاقِفاً عَلی مَاتَقُولُ » ، من نگفتم مگر آنچه دیدم[10] ، و از آنچه تو می گوئی واقف نبودم . و هم درین معنیست[11] این رباعی :

۱ـ م : اجسام تو . ۲ ـ م و ر : دانایان عالم . ۳ـ م : میکرده .
٤ ـ م ، شنیدی . ٥ ـ ر : مستغرق حال . ٦ـ ر : بزودی بجادم . ۷ ـ م : کرده . ۸ ـ م : ـ که چرا میگذاری . ۹ـ ر : این خر . ۱۰ـ ر : نگفتم غیرآنچه دید ؛ م : نگفتم غیرآنچه دیدم . ۱۱ـ ر . درین معنی .

خوی خوش تو بهشت و باغ تو بس است

تسلیم و رضا چشم و چراغ تو بس است

ور آنکه[1] نعوذ بالله این وصف تو نیست

محرومی این[2] صفات داغ تو بس است

۵ (۷۶) و تناسخی[3] که آن حقّست و باطل نیست همین است که باطن در دنیا ممسوخ[4] و مبدّل می‌گردد و خوی اصلی دیگر گون می‌شود[5] و در روز قیامت و رستاخیز بصورتی مناسب آن خلق از گور بر می خیزد، زیرا که درآخرت اجساد بمنزلهٔ ظلال ارواحند، و هر روحی را بدنی مکتسب لازم می‌باشد که هرگز از وی منفکّ نمی گردد.

۱۰ گویم سخنی ز حشر چون خور از میغ

بشنو که ندارم[6] از تو این نکته دریغ

این جان‌و تنست که هست شمشیرو غلاف

آن روز بود غلافش از جوهر تیغ

(۷۷) و علم آخرت و کیفیّت حشر اجساد را غیر[7] اهل بصیرت و شهود ۱۵ ندانند، و ارباب علوم حکمیّهٔ رسمیّه از کیفیّت آن بی خبرانند تا بظاهر بینان چه رسد. این نسخ باطن درین امّت بسیارست، بیننده باید که تماشا[8] کند و چندین قرده و خنازیر و عبدهٔ طاغوت[9] در لباس زهد وصلاح

۱- م: ور زآنکه. ۲ - م و ر: محرومی ازین. ۳ - ر: + است.
۴- ر: دنیا ممنوع. ۵- ر: - و. ٦- م: ندارد. ۷ - ر: - غیر.
۸- ر تماشای آن؛ م: تماشای این. ۹ - طاغوت «بت و کاهن وشیطان ودیو و هر باطل وهرچه بدی را سزد و شاید و هرچه جز خدای که او را پرستند». (فرهنگ نفیسی).

و شید و زرق بیند[۱] که همه[۲] بجهت پیروی شهوت و غضب و گمراهی و متابعت شیطان چگونه از فطرت اصلی برگشته و با بهائم و سباع و شیاطین برابر گشته، و بدین[۳] صورتها در روز « وَ[۴] إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ » مصوّر و مجسّم خواهند گردید، بهیأت این جانوران بروز خواهند نمود.

(۷۸) ای عزیزان، دیدن و شنیدن که تو می‌دانی در روز قیامت باطل و هرزه است، و این چشم و گوش که تو آن‌را چشم و گوش می‌دانی و بر آن[۵] چیزهارا می‌بینی و می‌شنوی[۶] در آن روز از عمل[۷] معزول و معطّلست[۸] و همچنین کوری آنجا[۹] کوری چشم دلست[۱۰] « إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ[۱۱] »، و کری آنجا[۱۲] کری سمع جانست، « إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ | لَمَعْزُولُونَ[۱۳] »، « إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ[۱۴] ». و این نطق که تو آن‌را نطق[۱۵] و سخن گوئی می پنداری، با خرس و گنگی برابرست، « صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ».

(۷۹) کفّار قریش و منافقان مثل ابی لهب و ابی جهل و غیر آن همه را این[۱۶] چشم و گوش و عقل دنیا بود[۱۷] و می‌شنیدند و می‌دیدند[۱۸] و متکلّم

۱- م و ر : رزق هستند. ۲ - م : همگی. ۳ - ر : و برین.
۴- م : - و. ۵- م : بدان. ۶- ر - واین چشم ... می شنوی.
۷- م : آن عمل. ۸- م : مطلّعست. ۹- ر : - کوری آنجا. ۱۰- اصل : چشم و دلست؛ م و ر و ت : چشم دلست. ۱۱- سورهٔ ۲۲ (الحجّ)، آیهٔ ۴۶ ؛ اصل : - الابصارولکن تعمی ۱۲ - م : اینجا. ۱۳- سورهٔ ۲۶ (الشعراء)، آیهٔ ۲۱۲. ۱۴ - سورهٔ ۵۰ (ق)، آیهٔ ۳۷. ۱۵- م : میدانی.
۱۶ - ر : - این. ۱۷ - ر : - دنیا. ۱۸- م ور : میدیدند و میشنیدند.

بودند و بحث می کردند[1] و با پیغمبران خدای صلّی الله علیه و آله گفت و گوئی که متکلّمان کنند[2] می کردند، « وَ[3] وَاللهِ إنَّ عُیُونَهُمْ لَفِی وُجُوهِهِمْ وَ إنَّ أسْمَاعَهُمْ لَفِی آذَانِهِمْ وَ إنَّ قُلُوبَهُمْ لَفِی صُدُورِهِمْ وَ لَكِنَّ الْعِنَایَةَ الإلَهِیَّةَ مَا سَبَقَتْ لَهُمْ بِالْحُسْنَی[4] ».

۵ ای بی خبر از جهـان معنی

بـا تو چه کنم بیـان معنی

(۸۰) آن ختم و مهر که در قرآن مذکور است نه برین دهانست که خاك خواهد شدن، و لیکن بر دلست، « الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أیدیهِمْ وَ تَشْهَدُ أرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ[5] ». هیأت

۱۰ بدن و اشکال دست[6] و پا گواهی می‌دهد[7] که صاحب این بدن چه صفت دارد و نیّتش چه بود[8]. و همچنین طمس نه این عین راست، بلکه نصیب چشم اندرونی گمراهانست، که « وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنَا عَلَی أعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأنَّی یُبْصِرُونَ[9] ».

(۸۱) و این صورتها بجهت مسخ[10] باطن و محشور شدن در روز آخر[11]

۱۵ بصورت سگ و خوك و موش[12] و بوزینه و پلنگ و مار و غیرآن واقع می گردد[13] و روی می‌دهد، که[14] « وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَی مَكَانَتِهِمْ

۱ ـ ر: بحث مینمودند. ۲ـ م و ر: میکنند. ۳ـ ر: ـ و. ۴ـ م: الحسنی؛ ر: + میرحسین‌سادات گوید. ۵ـ سورهٔ ۳۶ (یس)، آیهٔ ۶۵. ۶ـ ر: اشکال و دست. ۷ـ ر: میدهند. ۸ـ م و ر: چه بوده. ۹ـ سورهٔ ۳۶ (یس)، آیهٔ ۶۶. ۱۰ـ ر: نسخ. ۱۱ـ م: روز قیامت. ۱۲ـ م: ـ و موش. ۱۳ـ ر: واقع است. ۱۴ـ ر: ـ که.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيّاً وَ لَا يَرْجِعُونَ[1] ». و آنچه در قوم موسی علیه السّلم واقع می‌شد نمونه‌ای بود[2] از احوال آخرت که بواسطهٔ رسوخ نفس آن[3] جماعت در آن صفات بدن نیز متحوّل بدان می‌شد، و در این امّت بدان مشابه نمی باشد، و اگر چه حدیث « إِخْوَانُ الْعَلَانِيَةِ أَعْدَاءُ السَّرِيرَةِ يَلْبَسُونَ مُسُوكَ[4] الْكِبَاشِ وَ قُلُوبُهُمْ كَالذِّئَابِ[5] » دلیلست بر ۵ وجود مسخ باطن.

* * *

۱ - سورهٔ ۳۶ (یس)، آیهٔ ۶۷. ۲ - م: + و. ۳ - م: این.
۴ - م. مشرك. ۵ - م و ر. كالذباب.

[باب ششم]

فصل سیم[1] در نتیجه[2] و ثمرهٔ اصل سیم از رؤسای شیاطین که اسباب و دواعی شیطانی‌اند

۵۸ پ (۸۲) بدان که نتیجهٔ تسویلات | نفس امّاره و مکاید قوّت شیطانیّه نیز بسیارست، از آن‌جمله عذاب ابدی و خسران سرمدیست و سوختن بنار جحیم ومقیّد گشتن بعذاب الیم. واین[3] آتشیست که اکنون در درون متکبّران و خود پسندان زبانه می‌کشد چنانچه اهل بینش و صاحبان کشف بحسب

۵ «وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِمَنْ یَرَی[4]» امروز مشاهدهٔ آن ازیشان می‌کنند، و بعلم الیقین و عین الیقین آتشی را که در روز[5] آخرت درایشان در می‌گیرد وبدان سوخته می‌شوند الیوم افروخته می‌یابند. «کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ[6]» چنانچه از این ابیات معلوم می‌گردد[7].

۱۰ از آن[8] نوری که درجانم نهانست
که حال آن جهان از وی عیانست

۱- م: ــ سیم. ۲- ر: دربیان نتیجه. ۳- م ور: و آن. ۴- سورهٔ ۷۹ (النّازعات)، آیهٔ ۳۶. ۵- ر: ــ روز. ۶- سورهٔ ۱۰۲ (التّکاثر)، آیهٔ ۵-۷. ۷- م: میشود. ۸- ر: واز آن.

به بینم دوزخی را من نگون سر
فتاده آتش اندر جان و در بر
جهد برقی در و هر دم ز گلخن
بسوزد ز آتش[1] جان در دمش تن[2]
بیندازد بهر وقتی یکی پوست ۵
بیفتد هر دم ازچشمش[3] یکی دوست
نگون سر اوفتاده در جهنّم
بصد زنجیر آتش بسته در هم
بچندین سلسله بسته تن او
ز آتش غلّها در گردن او ۱۰
بهر دم می‌فتد برقی بسویش
از آن برق آتشی افتد برویش

(۸۳) واز مضمون[4] « ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ[5] » معلوم می‌شود که این[6] نعمتهای دنیاست و لذّتهای دنیاست و لذّتهای نفس و آرزوهای هوا که فردا منشأ نعمتها وعقوبتهای اخری[7] می گردد . چه خوش گفت از الهی‌نامه ۱۵ عطّار که جانم بندهٔ تحقیق آن یار :

ازاین آتش که ما را در نهادست مسلمان درجهان کمتر فتادست
حریصی بر سرت کرده[8] فساری ترا حرص است واشتررا مهاری

---

۱ ـ ر ، بسوزد آتش . ۲ ـ م : هردمش . ۳ ـ ر : هردم از آتش .
٤ـ م : + آیه . ۵ ـ سورهٔ ۱۰۲ (التّکاثر) ، آیهٔ ۸ ٦ـ ر ، میشود دراین .
۷ـ م : عقوبتهای عقبی . ۸ـ ر ، برسرست گرچه.

شکم کزتو بر آورد آتش و دود ازاین‌دوزخ‌بدان[1] دوزخ‌رسی‌زود

(٨٤) «کُلَّما خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعیراً[2]» . هر گاه بسبب[3] گرسنگی یاخواب آن آتش فتنه و فساد فرو می‌نشیند ، باز بسبب ورود اسباب وی آن مادّهٔ شرّ[4] و عناد بهیجان می‌آید و خرمن اندیشه | عاقبت را می‌سوزد . «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الحِجَارَةُ اُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ[5]» .

۵۹ ر

درونت آتشی شد برشراره که میسوزد زوی ناس‌وحجاره

زنفس آتش فتاده در جهنّم زوی سوزد همی ابلیس و آدم[6]

(٨٥) این آتشیست که امروزش[7] باب توبه و قطره‌ای چند اشك از روی ابتهال وتضرّع می‌توان نشانید ، وفردا که شروع درشعله زدن وزبانه کشیدن کند بصد هزار دریا یك شراره‌اش را نمی‌توان پوشانید[8] . و از جمله نتائج غرور شیطانی و تسویلات نفسانی آنست که اکثر متکلّمان و ظاهر پرستان می‌خواهند که بدین عقل[9] مزخرف و نقل منحرف حق‌را[10] دریابند و در اسماء و صفات الهی سخن گویند و سرّ معاد و حشر اجساد را[11] از راه حواسّ دریابند و بی متابعت مسلك اهل ریاضت و اصحاب قلوب احکام الهی را[12] بنقل و قیاس ثابت کنند . «یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الحَیوةِ الدُّنیا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ[13] غافِلُونَ[14]» . ندانسته‌اند که این علوم جز بتصفیه باطن و

١-م : به آن. ٢- سورهٔ١٧(الاسری) ،آیهٔ٩٧ ؛ ر: ــسعیرا. ٣-م: بجهت.
٤ ـ ر : ــ وفساد فرو مینشیند ... مادّه شر . ٥ ـ سورهٔ ٢ (البقره) آیهٔ ٢٤ .
٦ـ م ور: ابلیس آدم. ٧ـ ر : که‌امروز . ٨ـ ر : نمی توان نشانید. ٩ـ ر : بدین عقیده . ١٠ـ م : ــ حق را . ١١ـ م ور ، ــ را . ١٢ـ ر : ــ را .
١٣ـ م ور : ــ هم. ١٤ـ سورهٔ ٣٠(الرّوم) آیهٔ ٧ .

ریاضت بدن و ترك جاه و شهرت وصیت و جمعیت دنیا و تجرید از رسوم و
عادت خلق میسّر نمی‌شود، و بی پیروی اهل دل در متابعت[2] انبیاء و اولیاء
علیهم السّلام واقتباس نور معرفت از مشکوة ابواب خاتم نبوّت[3] وخاتم ولایت
علیهما وآلهما[4] السّلام ذرّه‌ای نوریقین بردل‌هیچ سالکی نمی‌تابد .

دیر شد تا هیچکس‌را ازعزیزان نامده‌است ۵
بی زوال ملك صورت ملك معنی در کنار

(۸۶) چه شرط سالك آنست که از راه دل تنها نه[5] از راه زبان طلب حقّ
کنند، وازراه باطن پیروی قرآن واهل[6] پیغمبر آخر الزّمان صلوات‌الله علیهم
اجمعین نماید، نه‌بمجرّد نقل و داستان ازراه زبان . پیغمبر صلّی‌الله علیه‌وآله
فرموده[7] « إنّی تارِكٌ فیکُمْ الثقلینِ مَا إنْ تَمَسَّکْتُمْ[8] بِهِمَا[9] لنْ تَضلُّوا ۱۰
بعْدِی أبداً أوّلُهُمَا کِتابُاللهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاء إلَی الأَرْض | وَ عِتْرَتی ۵۹ پ
أهلَ بَیْتی » ، همچنانکه در قران و کتاب متشابهات هست که‌آن‌را بغیر از[10]
علمای راسخین ادراك نمیکنند . و[11] همچنین درحدیث وخبرالفاظ مشترك
و متشابه هست که اورا بغیر از[12] اهل بصیرت و یقین در نمی‌یابند .

زانکه[13] از قرآن بسی گمره شدند ۱۵
زان رسن قومی درون[14] چه شدند

۱ـ م : وشهوت . ۲ـ ر : دل ومتابعت . ۳ـ ر : انوار خاتم انبیاء ؛ م : انوار خاتم نبوّت . ۴ـ ر : ــ آلهما. ۵ـ م ور : نه تنها. ۶ـ م : + بیت .
۷ـ م : فرمود. ۸ـ م ور : النتعلمین کتاب‌الله وعترنی ماان تمکتّم. ۹ـ م: بها.
۱۰ـ م : ــ از . ۱۱ـ م : ــ و . ۱۲ـ ر : که‌آنرا بغیراز ؛ م : که‌آنرا بغیر.
۱۳ـ م ور : وانکه. ۱۴ـ م : درآن.

مررَسَن را نیست جرمی ای عنود
چون ترا سودای سر بالا نبود [۱]

هر که را روی به بهبود نبود
دیدن روی نبیّ سود نبود [۲]

٥ (۸۷) هر گاه دیدن شخص نبیّ بی‌آگاهی ضمیر و معرفت باطن مر کسی را سود نداشته باشد، شنیدن حدیث وی ازراه روایت بی‌درایت بطریق اولی فایده نخواهد داشت، بلکه باعث چندین غرورو اعوجاج و ضلال میگردد. «یُضلُّ [۳] بِهِ کَثیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثیراً [٤]». اکثر متکلّمان و ارباب رسوم اعتماد برمجرّد سماع [٥] و روایت نهاده، از راه بدر می‌افتند و می‌خواهند که ۱۰ تصحیح احکام الهی بی نور عرفان از راه حواسی که مثار غلط و التباس‌اند کنند [٦]، و هر سالکی را که مخالف طور عقل ظاهر بین خود [۷] دریافتند منکر وی می‌شوند [۸] و شروع در ایذاء و عناد و استهزاء می‌نمایند.

فردا که [۹] پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد

۱٥ (۸۸) این حواس اگر چه بوجهی محتاج الیها اند [۱۰]، بوجهی حجاب راهند. حاجت نفس‌بدین حواس بجهت [۱۱] آنست که وی در اوّل کون بغایت ناقص و بالقوّه [۱۲] است و خالی از جمیع علومست، و این حواس بجای لوح

۱- م: نمود. ۲- ر: هر که را ۰۰۰۰ سود نبود. ۳- ر: ویضلّ. ٤- سورهٔ ۲(البقرة)، آیهٔ ۲٦. ٥- ر: مجرد سمع. ٦- ر: که مثابه غلط و التباس باید کنند. ۷- بود. ۸- م: شدند. ۹- ر: فرداچه؛ م: فرداچو. ۱۰- ر: محتاج الیهاست؛ م: + امّا. ۱۱- م: جهت. ۱۲- م و ر: ناقص بالقوّة.

مکتب طفولیّت وی‌اند ، زیرا که بدینها نقوش و صور موجودات را ادراك می کنند[۱] ، وازصورت بمعنی‌راه می‌یابد[۲] و منتقل می‌شود[۳] ، که «مَنْ فَقَدَ حِسّاً فَقَدَ عِلْماً» واز معنی بسوی حقیقت .

(۸۹) هر[۴] شیئی[را] سیر آخرت‌ازقوت بفعل‌می آورد ، ولیکن‌بنورحدس و کشف ساطع راه را می‌بیند ، و بپای سلوك و برهان قاطع[۵] قطع و طی آن راه می کند . ۵

غازیان طفل‌خویش راپیوست	تیغ چوبین ازآن دهند بدست ۶۰ ر
که‌چون این‌طفل مرد کارشود	تیغ چوبینش ذوالفقار شود
عالم حس و وهم وفکر وخیال	همه بازیچه‌اند و ما اطفال

(۹۰) چه[۶] هر که برادراك حواسّ که مثارغلط والتباس است اعتماد نماید ۱۰ وسیر آخرت را همچو[۷] سیر دنیا شمرد ، وعقل ظاهربینش از ثقبهٔ اصطرلاب تن و این آلات جسمانیات خواهد که در ارتفاع آفتاب قیامت بنگرد و کواکب[۸] حقائق ملکوت اعلی را[۹] بدان بشمرد ، جز کلال بصر و اضمحال چشم و گوش و ملال طبع و زوال عقل و هوش[۱۰] حاصلی نمی‌اندوزد . «یَنْقَلِبْ اِلَیْكَ[۱۱] البَصَرُ خاسِأً وَ هُوَ حَسیرٌ[۱۲]» . ۱۵

ز بینندگان[۱۳] آفریننده را	نه‌بینی مرنجان دوبیننده را

۱- ر : موجودات را تصورمیکنند ؛ م : موجودات‌را ادراك میکنند. ۲- ر : میآیند ؛ م : می یابند . ۳- م‌ور : میشوند . ۴- م : هو . ۵- ر : + که . ۶- م : چو . ۷- ر : را هم سیر . ۸- ر : وبا کواکب . ۹- ر : الیه . ۱۰- ر : عقل وهوا . ۱۱ - ر : الیه . ۱۲- سورهٔ ٦۷ (الملك) ، آیهٔ ٤ . ۱۳- ر : به‌بینندگان .

(۹۱) و چه جای حواس که عقل نیز[1] تا بنور عشق منوّر نگردد راه بمطلوب اصلی نمی‌برد ، و همچنانکه حواس[2] از ادراك مدرکات قوّت نظر[3] عاجزند ، عقل نظری از ادراك اوّلیّات امور اخروی عاجزست . وازین قبیل است معرفت روز قیامت که بقدر پنجاه هزار سال دنیاست ، و سرّ حشر و
۵ رجوع جمیع خلائق بپروردگار عالم و حشر ارواح و اجساد ونشر صحایف و نظائر کتب[4] ومعنی صراط ومیزان وفرق میانهٔ کتاب و قرآن وسرّ شفاعت ومعنی کوثرو انهار اربعه و درخت طوبی و بهشت و دوزخ وطبقاتِ هریك و معنی اعراف ونزول ملائکه و شیاطین وحفظه و کرام الکاتبین و سرّ معراج روحانی وهم جسمانی که مخصوص خاتم انبیاست علیه وآله الصّلوة و سایر
۱۰ احوال آخرت و نشأهٔ قبر وهرچه ازین مقوله از انبیاء علیهم‌السّلام حکایت کرده‌اند[5] همه از علوم و[6] مکاشفاتیست که عقل نظری در ادراك آن اعجمی است ، وجز بنور متابعت وحی سید عربی[7] واهل‌بیت[8] نبوّت و ولایتش علیه وعلیهم السّلام و الثناء ادراك نمی‌توان کرد ، و اهل حکمت و کلام را ازآن نصیبی چندان نیست . |

۶۰ ب ۱۵ ای دوست حدیث عشق دیگرگونست
وز گفت و شنید این سخن بیرونست
گر دیدهٔ دل بساز گشائی نفسی
معلوم شود که این حکایت چونست

---

۱ ـ ر : ـ نیز . ۲ ـ ر : ـ همچنانکه حواس . ۳ ـ م : نظری .
٤ـ ر : نظائروکتب. ۵ـ ر: نقل کرده‌اند. ٦ـ ر : ـو. ۷ـ ر : + است
۸ـ ر : ـ بیت .

(۹۲) لوح این کتاب جز درمکتب تقدیس[۱] بقلم ابداع « عَلَّمَ بِالقَلَمِ، عَلَّمَ الاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ[۲] » نوشته نمی‌شود، و خواندن آن کتاب جز بسمع « وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهَوَی ، اِنْ هُوَ إِلّاوَحيٌ یُوحَی[۳] » میسّر نگشته، وسواد این خط[۴] جز بتأیید « عَلَّمَهُ شَدِیدُ القُوَی[۵] » از قوت بفعل نمی‌آید، و علم بوی جز بتعلیم «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلماً» دانسته نمی‌گردد.

« مَنْ رَامَهُ بِالعَقْلِ مُسْتَرْشِداً »
« أَسْرَجَهُ فِی حَیْرَةٍ [یَلْهُوا][۶] »
« وَ شَابَ بِالتَّلْبِیسِ أَسْرَارَهُ »
« یَقُولُ مِنْ حَیْرَتِهِ هَلْ هُوَ[۷] »

راه توحید را بعقل مجو
دیدهٔ روح را بخار مخار
زانکه کرده است قهر الاّ الله
روح را بر دو شاخ لا بردار
من چون تو هزار عاشق از غم کشتم
کز خون کس آلوده نشد انگشتم

☆☆☆

۱ ـ م ور : مکتب خانه تقدیس . ۲ ـ سورهٔ ۹۶ (العلق) ، آیهٔ ٤ ـ ٥ .
۳ـ سورهٔ ۵۳ (النّجم) . آیهٔ ۳ـ٤ . ٤ـ ر ، ـ خط . ٥ـ سورهٔ ۵۳ (النّجم) ، آیه ٥ . ٦ـ ر : اسرجة فی‌خبرة یلهوا ؛ اصل ، یهلو. ۷ـ ر ، ـ هو.

[باب هفتم]

فصل[۱] دیگر دربیان نصیحت وتنبیه برطریق سعادت وشقاوت

(۹۳) ای صورت پرست غافل ، آنچه گفته شد همه از راه نصیحت و سلامت قلب بود[۲] ازآفت خشم و غیظ وحقد وحسد مشفقاً علیك ، نه از راه عداوت وخصومت . وچون دانستی[۳] بدین بیان روشن که حبّ وجاه ومنصب و لذّت مال و ریاست و غرور نفس امّاره بمکر و حیلت وآنچه بدان ماند از امراض نفسانی و ازمهلکاتست و از اصول جهنّمست[۴] ، که همین که رسوخ در نفس پیدا کرد و مزمن گشت ، اطبّاء روحانی از علاج آن عاجزند و حسم[۵] مادّهٔ آن‌را نمی‌توانند کرد چنانکه[۶] اطبّاء جسمانی ازعلاج اکمه[۷] و اَبرَص[۸] عاجزند ازحضرت عیسی علی نبیّنا وآله علیه‌السّلام منقولست که گفت من ازعلاج اکمه وابرص عاجز نیستم و[۹] ازعلاج جهل مرکّب عاجزم ، زیرا[۱۰] که از جملهٔ امراض نفسانیست[۱۱] ، و همهٔ امراض نفسانی چنانست که چون

۱- ر : ـ فصل. ۲- م ور : نصیحت بود وسلامت قلب. ۳- ر : ـ دانستی.
٤- ر : ـ است. ٥- حسم : « بریدن وقطع کردن ورگ را بریده از آهن داغ کردن تاخون بندشود و بریدن‌مرض‌را بدوا و بازداشتن کسی‌را ازچیزی» (فرهنگ آنانداج) ؛ م : چشم. ٦- ر : چنانچه . ٧- اکمه : « کور مادرزاد» (فرهنگ آنانداج) .
٨- ابرص : « کسیکه مبتلا به‌پیسی اندام باشد» (فرهنگ نفیسی). ۹- ر : ـ ازعلاج اکمه وابرص عاجز نیستم و. ۱۰- ر : چرا. ۱۱-ر : ـ نفسانیست ، وهمهٔ امراض.

راسخ گشت | موجب هلاك ابدست و زوالش[1] محالست . ر ٦١

(٩٤) اکنون[2] اگر سنگ نیستی و این صفتها در تو راسخ نگشته[3] ، خود زود اثرش ظاهر خواهد شد[4] ، و اگر نه خود مدّتیست که تعزیت تو و همگان سنگانت[5] بداشته‌ام ، « اَمواتٌ غَیرُ اَحیاءٍ وَ مایَشعُرُونَ[6] » بر سر گورت خوانده[7] ، اگر[8] کارآخرت را در تو[9] نهاده بودی[10] بچندین ادبار مبتلا نگردیدی ، و اگر آزادگی دنیا وآخرت از تو مقصود بودی[11] بچندین سلاسل و اغلال[12] مقیّد نگشته می بودی ، « وَ العِلمُ عِندَاللّه[13] » .
و چون[14] دانستی که این سه اصل از اصول جهنّمست ، و همهٔ شاخهای شقاوت و بدبختی ازین سه[15] بیخ رُسته است ، و از نتائج و ثمرات و لوازم و تبعان[16] این بیخهاست[17] ، اکنون ساعتی بخود رجوع کن و در خود لحظه‌ای فرو رو ، و ببین که این سه[18] اصل در تو موجود هست یا نه .

(٩٥) اگر بیابی که این سه یا بعضی ازین در باطن تو موجودست ، پس خود را مریض النفس می‌دان و در صدد علاج آن مرض سعی

١ـ ر : ـ زوال آن . ٢ ـ ر : که اکنون . ٣ـ ر : نشده .
٤ـ ر : ـ خواهد شد . ٥ـ ر: همکا سگانت . ٦ ـ سورهٔ ١٦ (النحل) ، آیهٔ ٢١ . ٧ـ ر : خواند . ٨ـ ر. واگر . ٩ـ : باتو . ١٠ ـ م و ر : بودندی . ١١ـ ر : میبودی . ١٢ـ ر : اغلال مسلّط ؛ م : اغلال .
١٣ـ سورهٔ ٤٦ (الاحقاف) ، آیهٔ ٢٣ . ١٤ـ ر : چون . ١٥ـ م ، ـ سه .
١٦ـ ر : تبعات . ١٧ـ ر : نتیجه‌هاست . ١٨ـ ر: ـ سه .

کن[۱] که از مهلکاتست ، و بدانچه اطبّاء ارواح و نفوس از قوانین علاج در دفع[۲] و ازالهٔ هر مرضی ازین امراض نفسانی قـرار داده‌اند عمل می کن ، و در هر بدی که بمردم نسبت می‌دهی خودرا بدان متّهم میشناس[۳] و همچنین در اعتقادات و اعمال رأی[٤] خودرا باطل[٥] و علیل می‌دان ، که ۵ « رَأْیُ الْعَلِیلِ عَلِیلٌ » . لیکن مشکل آنست که خود را بدین صفات « سِیَما جَهْلٌ » موصوف نمی‌دانـی ، و لحاف غرور شیطان را در سر کشیده ، پنداری که مگر کسب[٦] دانشی یا هنری کرده‌ای ، زیرا که مشغول بوده‌ای چند گاه بخواندن و نوشتن[۷] درس و مقالات شیوخ و حفظ اقوال و تحصیل اساتید عالیه و علاوهٔ آن ، کشتهٔ تحسین عوام و تعظیم ناقصان .
۱۰ هیهـات کاشکی آنچه خوانده بودی و دانسته ، نمی خواندی و نمی دانستی[۸] .

این[۹] خرمن دانش که تو اندوخته‌ای
سرمایهٔ مرد[۱۰] خوشه چینی به ازاوست

٦١ ب

(۹٦) دولتی می بود[۱۱] اگر لوح اندیشه‌ات ازین نقشها ساده می‌بود
۱۵ یا بر سذاجت[۱۲] اصلی خود ، که « الْبَلَاهَةُ أَدْنَی إِلَـی الْخَلَاصِ[۱۳] مِنْ فَطَانَةٍ تَبْرَاء » عود می‌نمودی[۱٤] . حکایت تو و کسب علوم کردن و نفس

۱ـ م و ر : میکن . ۲ ـ ر : و دفع . ۳ـ م : + خود را .
٤ـ ر : آرای . ٥ـ ر : + عاطل . ٦ـ اصل و م : که هر . ۷ـ ر : بنوشتن و خواندن . ۸ـ م و ر : + دولتی بود . ۹ ـ م و ر : ای .
۱۰ ـ ر : مزد . ۱۱ ـ ر : . دولتی میبود . ۱۲ ـ سذاجت : « الساذج معرب (ساده) بالفارسیة وهو مالا نقش فیه » (البستانی) ؛ ر : سراچه ، م . شراحه .
۱۳ـ ر : بالا خلاص . ۱٤ـ ر . مینمود .

خود را بصور فاصده مصوّر ساختن حکایت آن نقّاشیست که[۱] در بلاد یونان بوده بیکی از حکماء میگفت که « حَصِّن بَیتَكَ لَأُصوِّرَه[۲] » . آن حکیم در جواب گفت « صَوِّرهُ لَا حَصِّنهُ » . معلوماتی که تو خانهٔ دل را که در اصل لایق آنست که محّل معرفت دو حکمت بوده باشد، بدان منقّش و مصوّر ساخته‌ای[۳] ، سزاوار آنست که بآب نسیان شسته و بسفید آب سذاجت[٤] اندوده شود ، تا یکبار[٥] دیگر اگر خدا خواسته باشد چیزی که بکار آید در وی ثبت گردد ، بعد از محو ، که « یَمحُوالله مَایَشاءُ وَیُثبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الکِتَابِ » .

دل را که مهین خزانهٔ[٦] معرفتست
بازیگه نقشهای طفلان کردی[۷]
خاطرت کی رقم فیض[۸] پذیرد هیهات
مگر از نقش پراگنده ورق ساده کنی

(۹۷) لکن چه فایده که اکثر جاهلان خود را کامل می‌دانند و اکثر اهل تلبیس و غرور خود را محقّ و مصیب می‌شمرند و بسیاری از بیماران نفس و هوا خود را صحیح می پندارند . امّا چه گوئی در باب[۹] حبّ جاه و ریاست و محبّت دنیا[۱۰] و مال و عزّت ؛ این را چه گونه انکار خواهی کرد و بچه حیلت و غرور[۱۱] خود را معذور خواهی داشت .

۱ ـ ر : + درآئینه‌ای که از . ۲ ـ ر : ـ صورّه . ۳ـ ر : داشته .
٤ـ ر : سراجه . ٥ـ ر : تا به یکبار . ٦ـ ر : خوانهٔ . ۷ـ م : گردد .
۸ـ ر : مهر . ۹ـ م و ر : + مرضِ . ۱۰ـ ر : ـ و محبت دنیا .
۱۱ـ ر : ـ و غرور .

نمی بینی که در جمع[۱] اسباب و تحیصل مستلذّات چگونه سعی بجای می‌آوری و در خدمت اهل ثروت و منصب چه عمر[۲] ضایع می کنی و در عبودیّت حکّام و سلاطین چگونه اوقات را مستغرق می‌سازی ، و بفنون حیل و مکر[۳] چگونه در توسیع اسباب عیش می کوشی و علی الدوّام در فکر زیب و زینت خود و | پیوستگان جان و ایمان صرف می کنی .

۶۲ ر ۵

(۹۸) اگر این را نیز ندانی زهی غرور و جهالت ، که اکثر عوام و جهّال دنیا بر تو شرف[٤] خواهند داشت ، زیرا که ایشان معترفند باین مرض محبّت دنیا و تو نیستی ، و اگر این علّت در خود[٥] معلوم کرده‌ای[٦] پس ساعتی بخود پرداز و بدان[۷] که سرّ جمیع بدبختی همین است ، چنانچه پیغمبر[۸] فرموده است که « حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ كُلِّ خَطِیئَةٍ » . و همین علّتست[۹] که منشأ عداوت تو و همسرانت با فقیران و گوشه نشینان [۱۰] شده است ، زیرا که تو و ایشان می‌خواهید که از راه شید و ریا و تشبّه[۱۱] بعلماء و کسب جاه و عزّت و تحصیل مال و ثروت کنید ، و عوام را بزور حیله و تلبیس[۱۲] صید خود سازید ، و اسباب تمتّع دنیا را[۱۳] از راه صورت صلاح و تقوی فراهم آورید . و اگر از کسی استشعار آن

۱۰

۱۵

۱ـ م : درجمیع . ۲ـ ر : چگونه عمر . ۳ـ ر . دیگر :
٤ـ ر : شرافت . ٥ـ ر : بر خود . ٦ـ ر : کنی . ۷ ـ ر : ـ و بدان .
۸ـ م : حضرت پیغمبر . ۹ ـ م . علّتی است . ۱۰ـ ر : وفقیران گوشه گیران .
۱۱ ـ ر : ریا تشبّه . ۱۲ـ ر: + تزویر. ۱۳ـ م و ر : ـ را .

نمودید که بحسب باطن آگاه و مطّلعست بر مکر و غدر و نقص و جهالت و کید و بطالت امثال شما ، می‌خواهید که بنیادش در روی زمین نباشد که مبادا چیزی از وی سر زند از فعل و قول و عمل که منافی مسلك هوا پرستی و غرور باشد . و اگر خود احیاناً در مقام نصیحت در آید یا شیوهٔ جاهلان و منافقان را مذمّت نماید یا کلمه‌ای از روی حقیقت بر زبان آرد[1] ٥ که مضادّ طبیعت اهل شید و مکر باشد ، فی الحال دود کبر و نخوت از مهوی دیگدان غضب و شهوت غلیان پذیرفته ، بمصعد دماغ مرتفع گردد و درون گنبد[2] دماغ را[3] چنان تیره و سیاه[4] سازد که جای هیچ اندیشهٔ صحیح در آن[5] نماند ، و چنان گرد و غبار حقد و حسد صفحهٔ آئینهٔ ادراك را فرو گیرد که گنجایش صورت نصیحت نماند ، و چراغ عقل که ١٠ باندك سببی از غایت کم نوری مخفی میگردد[6] ، از باد نخوت دماغ فرو میرود :

شمع دلشان نشاند پیوست

آن باد که در دماغشان هست

(۹۹) فی‌الحال در | مقام خصومت و جدال یا مکر و احتیال در آمده ، ١٥ ٩٢ ب بچندین وجه ردّ سخنانش نمایند و قدرش را در نظرها بشکنند .

قدر من کم کنند عدوّ گه گه

چون دبیران ز نقش بسم الله

١- م و ر : آورد . ٢- م : - دماغ مرتفع گردد و درون گنبد .
٣- ر : را آن . ٤- ر : تیره و تار . ٥- ر : - در آن . ٦- ر : میگردید .

کی شود ز آفت دبیر و قلم قدر بسم‌الله از دو [بدرة] کم[۱]

(۱۰۰) گاهی از راه تفقّه و لباس صلاح چنانچه شیوهٔ متقشّفان[۲] و اهل شید است ، و گاهی از راه حیله و مکر چنانچه شیحهٔ اهل غدرو کیدست ، و گاهی بطریق بحث و عناد و لجاج و لداد چنانچه عادت متکلّمان و ارباب جحود و انکار و استکبارست ، و گاهی بطریق[۳] بی التفاتی و علوّ شأن و افتخار چنانچه صفت رعنایان و متکبّرانست . و ازین قبیل بوده‌اند[۴] جمعی منافقان دین و دشمنان راه یقین که در زمان رسول‌الله[۵] و ائمّهٔ طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین[۶] بوده‌اند ، از احبار[۷] یهود و منافقان که دائماً دشمنی با اهل حق از راه اغترار[۸] بخدا و رسول و بسبب انتحال دین و مذهب می کرده‌اند .

(۱۰۱) و همچنین‌اند جمعی که انکار[۹] علوم حقیقیّه و معارف یقینیّه می نمایند ، و مذمّت طریق اهل حقیقت و عرفان می نمایند[۱۰] ، و تحسین شیوهٔ تن پرستان و جاهلان بنا بر تعارف اصلی و تناسب و تشابه جبلّی ، که نفوس معطّله و عبدهٔ الهه هوا و عبّاد هیاکل[۱۱] و اصنام دنیا و تبعه و خدمهٔ شیاطین و اهل بدع و اهوارا باهم می باشد ، می کنند . « اَفَرَاَیتَ

۱ـ اصل : بدر؛ ر: ازدوسر کوتاه ؛ م . ازدو بر کم . ۲ـ متقشّف . «مرد شکیبای به‌قوت روزگزارو بجامهٔ دریدهٔ درپی نهاده و مرد تنگ زیست » (فرهنگ نفیسی) . ر : متفسقان . ۳ـ ر : بواسطه . ٤ـ م : بوده است . ٥ـ ر . ـ الله .
٦ـ ر : ـ سلام الله و علیهم اجمعین . ۷ـ احبار : «یکی از علمای تابعین که دراول یهودی بوده بعد مسلمان شده» (فرهنگ نفیسی) . ۸ ـ : ر : اغذار .
۹ـ ر : منکر . ۱۰ـ ر : ـ و مذمّت ... می نمایند . ۱۱ ـ م : هیکل .

مَنْ اَتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَواهُ وَ اَضَلَّهُ اللّهُ عَلَی عِلْمٍ[1] » . و از بعضی آیات قرآنی
چنان معلوم میگردد[2] که یهود[3] منکر ملائکهٔ مقدّسین و نشأهٔ روحانیات
و ملکوتییّن و عالم تجرّد و تقدیس بوده‌اند ، و عالمرا منحصر در نشأهٔ اجسام
می‌دانسته‌اند ؛ مثل این آیه[4] که « مَنْ کانَ عَدُوّاً لِلّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ
وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکالَ فَاِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ[5] » ، و مثل « مَنْ کانَ عَدُوّاً ٥
لِجِبْرِیلَ[6] فَاِنَّهُ[7] نَزَّلَ عَلی قَلْبِکَ بِاِذْنِ اللّهِ[8] » |و مثل « مَنْ یَکْفُرْ ر ٦٣
بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً
بَعِیداً » .

(١٠٢) و هر گاه ببرهان عقلی و کشف قلبی برطبق شواهد نقلی محقّق
و معیّن شده باشد وجود ملائکهٔ روحانیّه و عالم عقلی و ارواح مقدّسه که ١٠
از لوث طبیعت پاك و از رجس آثار شهوت و غضب مبّرا و از اکل وشرب
منزّه‌اند چنانچه در کلام امیرالمؤمنین و امام الموحّدین[9] علیه السّلام در
چندین موضع از[10] خطب و کلمات حقیقت‌آیاتش مذکور است ؛ پس هر
که منکر حقیقت ملائکه[11] باشد و باطل داند ، و خود هر چه بیرون
از مدرکات حواسّ خمسه باشد نفی نماید ، این قسم کسی نزد عارف‌محقّق ١٥
و بصیر محدّق حکم کفّار یهود خواهد داشت ، مثل ظاهریّه و حشویّه .

١ـ سورهٔ ٤٥ (الجاثیة) آیهٔ ٢٣ . ٢ـ ر : میشود . ٣ـ م : یهود .
٤ـ م و ر : + کریمه . ٥ ـ سورهٔ ٢ (البقرة) آیهٔ ٩٨ . ٦ ـ اصل :
الجبرئیل و میکال . ٧ـ ر : ـ فانّه . ٨ـ سورهٔ ٢ (البقرة) ، آیهٔ ٩٧ .
٩ـ ر : ـ و امام الموحّدین . ١٠ـ اصل : مواضع . ١١ـ م : ـ ملائکه .

(۱۰۳) و همچنین اند جماعتی که بغیر از حق تعالی بهیچ مجردی قائل نیستند ، و بیشتر معلوم شد که هر که[1] عالم را منحصر در عالم حسّ و عالم شهادت داند ، وی از منکران نشأهٔ قیامتست ضمیراً و اعتقاداً ، و از جملهٔ کسانی[2] نیست که « اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ[3] » بر ایشان صادق باشد.
۵ و هر که روز آخرت[4] را از جنس روزهای دنیا شمرد ، حقیقةً از جملهٔ « یُؤْمِنُونَ بِالْیَوْمِ الآخِرِ[5] » نخواهد بود.

(۱۰۴) پس[6] معلوم شد که فرق از زمین تا آسمان حاصلست میانهٔ اسلام زبانی و ایمان قلبی . نه هر کسی که بلفظ اقرار نماید بارکان دین[7] وی مؤمنست ، اگر چه بظاهر احکام[8] مسلمانان بر او جاریست . مؤمن
۱۰ حقیقی آن کسیست[9] که عارف بخدا و ملائکهٔ خدا و کتابهای خدا و رسولان خدا[10] و روز[11] آخرت باشد ، که « وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ[12] وَ رُسُلِهِ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ[13] وَ الْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً » . و این ایمان عطائی نوریست که خدای تعالی از خود بردل مؤمن می افکند که
۱۵ بدان نور | هر یك ازین[14] نورهای عالم غیب را ادراك می کنند. ۶۳ پ

۱ـ ر : ـ که . ۲ـ ر : ـ کسانی . ۳ـ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیهٔ ۳ .
۴ـ ر : ـ آخرت . ۵ـ اشاره است به سورهٔ ۳ (آل عمران) ، آیهٔ ۱۱۴ . (در آیهٔ قران یومنون بالله والیوم الآخر آمده است) . ۶ـ ر : و پس . ۷ـ ر : دید .
۸ـ ر . حکم . ۹ـ ر : آنست . ۱۰ـ ر : + و اولیاء خدا . ۱۱ـ ر : در روز . ۱۲ـ ر : ـ وکتبه . ۱۳ـ ر : ـ ومن یکفر ... ورسله .
۱۴ ـ ر : هر یك از .

یکی نور بست ازحق پرتوافکن | زمین و آسمان زان گشته روشن
بنور حق توان راه یقین رفت | ازینجا تا بملك داد و دین رفت
توای محجوب ازان[1] نورای سیه‌دل | ازان ماندی بدنیا پای در گل
چنان محبوس این[2] محسوس گشتی | که ازعقل وخرد مأیوس گشتی
وجودی[3] درجهان چون آدمی نیست | جزاو کس را بایزد[4] همدمی نیست ٥
حقائق را بدو پیوند ازانست | که‌جانش سایهٔ خورشید جانست
اگرنه جانش از حق نور تاست | چرا هر چیز را باوی[5] حسابست
دل او چشمهٔ آب حیات است | که در وی زندگی[6] کائناتست
ضمیرش مردگانرا نفخ صورست | که‌صورت هرحقیقت‌راچو گورست
ضمیرش هست چون صحرای محشر | که دروی حشر میگردند یکسر ١٠
برون آرد ز هر محسوس جانی | بسازد درخود از جانها جهانی[7]
بیکدم طی کند هر دو جهان‌را | زمین بگذارد و هم آسمان را

* * *

١ـ ر : از این . ٢ـ ر : ازآن . ٣ـ م : وجود . ٤ـ م : باین‌رو ؛ در این ره . ٥ـ ر ، بروی . ٦ـ ر : زندگانی . ٧ـ م و ر : خط ٩و١٠ مقدّم و مؤخّر است

[باب هشتم]

فصل[۱] در[۲] پیدا کردن راه خدای که مسلك[۳] روندگان و مسالك بینندگانست

(۱۰۵) «قُلْ هذِهِ سَبیلی اَدْعُو اِلَی اللهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی[۴]»، «اِنّا أَوْحَیْنا اِلَیْكَ کَما اَوْحَیْنا اِلی نُوحٍ وَ النَّبِیّینَ مِنْ بَعْدِهِ[۵]»، «قَدْ جاءَ کُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها[۶]». بدان که آدمی اگرچه بجهت کثافت بدن ازجنس بهائم و انعامست، امّا ازیشان ممتازست بدانکه روح نفسانیش[۷] مستعدّ فیضان روح قدسیست. و اگر چه بجهت لطافت نفس باملائکهٔ آسمانها مساهمست، امّا ازیشان بدین صفت ممتازست که بهرطور می‌تواند برآمد، و بهر صورت می شاید که گراید، و سیر در مقامات کونی و تطوّر دراطوار ملکی و ملکوتی ومعارج[۸] نفسانی و روحانی می کند، و تخلّق باخلاق الهی و تعلّم اسماء ربّانی او را ممکنست، که[۹] «وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ | کُلَّها[۱۰]». و هر ملکی را بغیر از یك مقام مقرّر

۱- ر: ـ فصل. ۲- م: + بیان. ۳- مور: سلوك. ۴- سورهٔ ۱۲ (یوسف)، آیهٔ ۱۰۸. ۵- سورهٔ ٤ (النساء)، آیهٔ ۱٦۳ ٦- سورهٔ ٦(الانعام)، آیهٔ ۱۰٤؛ اصل: قدجاءکم بصائرمن ربّکم فمن‌اهتدی فانّمایهتدی لنفسه ومن‌عمی‌فعلیها.
۷- ر: نفسانی انسان. ۸- م: معراج. ۹- ر: ـ که. ۱۰- سورهٔ ۲ (البقرة)، آیهٔ ۳۱.

نیست ، که « وَ مَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ[1] » ، و هریك از یشان بیش از یك اسم تعلیم[2] نگرفته‌اند ، که « قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ[3] » . واشاره بدین معنی در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است ، که « فَمِنْهُمْ سُجُودٌ لَا یَرْکَعُونَ وَ رُکُوعٌ لَا یَسْجُدُونَ » .

(۱۰۶) و نیز انسان از جملهٔ ممکنات مخصوص است بدانکه امتزاج حقیقت وی از دو روح گشته[4] ، یکی روح حیوانی فانی ، و دیگری روح ملکی باقی ؛ وازین‌جهت وی‌را هرزمان خلقی[5] ولبسی تازه وموتی و حیاتی مجدّد می‌باشد ، و وی‌را ترقّی از منزلی بمنزلی دست می‌دهد ، و رحلت از مقامی بمقامی‌روی می‌نماید ، و ازنشأه بنشأه تحوّل‌می کنند .

« لَقَدْ صَارَ قَلْبِی قَابِلاً کُلَّ صُورَةٍ
فَمَرْعَیً لِغِزْلَانٍ وَ دِیراً لِرُهْبَانِ »

(۱۰۷) تا وقتی که بوسیلهٔ این فناها ازهمهٔ منازل کونی و مقامات خلقی درمی گذرد ، وشروع در منازل ملکوتی[6] وسیر دراسماء الهی وتخلّق باخلاق الله می‌نماید تا بمقام فنای کلی و بقای[7] ابدی می‌رسد ، و در موطن حقیقی « إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ[8] » قرار می گیرد .

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم ز حیوان سر زدم

۱ـ سورهٔ ۳۷ (الصّافات) ، آیهٔ ۱٦٤. ۲ـ ر: ـتعلیم. ۳ـ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۳۲ ؛ اصل : سبحانك. ٤ـ ر : دوروح است ؛ م : دوزخ گشته. ٥ـ ر: طبعی؛ م: خلعی. ٦ـ م : ملکی وملکوتی. ۷ـ ر : + کلّی. ۸ـ سورهٔ ۲ (البقرة)، آیهٔ ۱٥٦ ؛ م ور : اناالله وانا الیه راجعون.

مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
بار دیگر هم بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملائك بال و پر
۵ بار دیگر از ملك قربان[1] شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم کانّا[2] الیه راجعون

☆☆☆

ازسر جان چه گذشتم رخ جانان دیدم
۱۰ ترك سر کردم وسر تاسر تن جان دیدم
در بیابان فنا از پی تحصیل بقا
خویش زیر قدم آوردم وآسان دیدم
هرحجابی که مرا بود از ان بود که خویش
خستهٔ چرخ فلك بستهٔ ارکان دیدم

۱۵ (۱۰۸) حاصل کلام[3] آنکه آدمی بالقوّه خلیفهٔ خداست، که «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرضِ خَلِیفَةً[4]» وقابل تعلیم اسماء، که «وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ[5]».

۶۴ ر | تو بقوّت خلیفه ای ز خدا | قوّت خویش را بیار بجا

و مسجود ملائکهٔ ارض و سماست، که «فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ

۱ـ ر: پرّان. ۲ـ م: انّا. ۳ـ ر: حاصل معنی. ۴ـ سورهٔ ۲ (البقرة)، آیهٔ ۳۰. ۵ـ ر: کلّها.

رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ[1] » .

گر آدمی صفتی از فرشته درگذری
که سجده گاه ملك خاك آدمیزادست

و حمّال بار امانتیست[2] که[3] آسمان و زمین و کوهها از تحمّل آن عاجزند ، که « إِنَّا عَرَضْنَا الاَمَانَةَ عَلی السَّمَوَاتِ وَ الاَرضِ وَ الجِبَالِ فَاَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَهَا وَ اَشْفَقْنَ مِنهَا وَ حَمَلَهَا الاِنسَانُ إِنَّهُ کَانَ ظَلُوماً جَهُولاً[4] » .

آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

☆☆☆

ظلومی و جهولی ضدّ نورند — و لیکن مظهر عین ظهورند
چو پشت آئینه باشد مکدّر — نماید روی شخص از عکس[5] دیگر
تو بودی عکس معبود ملائك — از آن گشتی تو مسجود ملائك
بود از هر تنی پیش تو جانی — از آن در بسته با[6] تو ریسمانی
از ان گشتند امرت را مسخّر — که جان هر یکی در تست مضمر

(۱۰۹) و همچنین[7] که آدمی‌را ممکنست که بسبب ترقّی در علم و عمل و فنا و بقا از درجهٔ پستی باعلی علیّین و اشرف مقامات و درجات ملائکهٔ مقرّبین عروج نماید ، هم ممکن است که بواسطهٔ پیروی نفس و هوا وبحسب جنبش طبیعت و هیولی ازین مقام که هست بادنی منازل خسائس و اسفل سافلین[8] گراید ، و بمنزل[9] و مهوی دوابّ و حشرات نزول نماید ، و بـا شیاطین وسباع و وحوش محشور گردد .

۱ـ سورهٔ ۱۵ (الحجر) ، آیهٔ ۲۹ . ۲ـ ر : آمانتست . ۳ـ ر : + این.
٤ ـ سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) ، آیه ۷۲ ؛ اصل : ـ واشفقن منها . ۵ ـ ر : روی .
٦ـ ر : بسته بر. ۷ـ ر : وهمچنان . ۸ـ ر : السافلین. ۹ـ ر: ـ بمنزل.

(۱۱۰) اکنون ازین مجالس[1] ظلمانی خلاصی یافتن و بمقام رفیع مرتفع رسیدن جز بنورعلم و قوّت عمل میسّر نیست .

نردبان پایه به زعلم وعمل نبود سوی آسمان ازل

وغرض ازعمل تصفیهٔ باطنست وتطهیر قلبست[2] وغرض ازعلم تنویر وتکمیل
۵ وتصویر ویست[3] بصور حقائق[4] .

علم بالست مرغ جانت را بر سپهر او برد روانت را
از عمل مرد علم باشد دور مثل این مهندس ومزدور
مزد آن کم زمزد این[5] زانست کو بتن کرد واین بجان دانست

۶۵ ر (۱۱۱) وآن[6] علمی که آن مقصود اصلی و کمال | حقیقتست[7] و موجب
۱۰ قرب حق تعالیست ، علم الهی[8] و علم مکاشفاتست ، نه علم معاملات[9] و جمیع ابواب علوم . اعمال غایتش مجرّد عملست ، و فایدهٔ عمل[10] تصفیه و تهذیب ظاهر و باطنست ، و فایدهٔ تهذیب باطن[11] حصول صور علوم حقیقیّه است . واین[12] دعوی ازقرآن و حدیث و کلمات اولیاء و عرفاء بر وجه اتمّ مستفاد می‌گردد[13] . حقّ[14] سبحانه فرموده[15] که « شَهِدَاللّٰهُ اَنَّهُ لَااِلٰهَ اِلَّا هُوَ
۱۵ وَالْمَلَائِکَةُ وَ اُوْلُواالْعِلْمِ[16] » . ازاین آیه معلوم می‌شود که خدارا به‌یگانگی و

۱ـ ر : مجلس ؛ م : مجبس . ۲ـ ر : وغرض ازتصفیه باطن وتطهیر قلب .
۳ـ ر : آنست . ٤ـ م : + شیخ اوحد . ۵ـ م : مزدآن. ۶ـ ر : ـ آن.
۷ـ ر : حقیقی. ۸ـ ر : الهی است. ۹ـ م : معاملات است. ۱۰ـ ر : علم.
۱۱ـ م : + تحصیل و . ۱۲ـ ر : واَمّا این ۱۳ـ ر : میشود . ۱٤ـ ر : و حقّ . ۱۵ـ ر : فرمود . ۱۶ـ سورهٔ ۳ (آل عمران) ، آیه ۱۸ ؛ ر : + قائما بالقسط .

یکتائی ندانسته وشاهد نیست الّا هم خدا و ملائکه وصاحبان علم یعنی علم توحید نه‌علمهای دیگر ، همچنانکه ازین آیه که « وَ یَرَی الَّذِینَ اُوتُوالعِلْمَ الذِی[1] اُنزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الحَقَّ[2] » وازین آیه[3] که «قُلْ کَفَی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتَابِ[4] » معلوم می گردد که پیغمبر خدا را برسالت و نبوّت بغیر از صاحبان علم نمی‌دانند[5] ، و ارباب عمل و دیگرْ علوم جزئیّه ازین باب دانش که آن[6] دانش حقیقتست معزولند .

علم جزئی نیست جز بهر عمل
چون عمل نبود نباشد جز دغل
لیك آن علمی که وصف کبریاست
به بود از هر عمل کز تن بخاست
نسبت علم و عمل با یکدگر
همچو جان و تن بود ای بی‌خبر
علم[7] جان از بهر روز دین بود
علم تن از بهر مهر و کین[8] بود

(۱۱۲) عزیزمن میان[9] کار دل و کار گل فرق بسیارست وتفاوت بیشمار.

۱ـ ر : الّذی . ۲ـ سورهٔ ۳٤ (السّبا) ، آیهٔ ٦ . ۳ـ ر : ـ وازین آیه .
٤ـ سورهٔ ۱۳ (الرّعد) ، آیهٔ ٤۳ . ۵ـ ر : که جزخدا پیغمبرما صلی‌الله علیه وآله را برسالت ونبوّت و صاحبان علم دیگر کسی نمیداند ؛ م : که پیغمبر خدا را برسالت و نبوّت بغیر از صاحبان علم دیگر کسی نمیدانند . ٦ ـ ر : ـ که آن ؛ م : ـ آن .
۷ـ ر : +و . ۸ـ م : بهرروز کین . ۹ـ ر : ـ میان.

عمل کان[1] از سریر حال باشد
بسی بهتر ز علم قال باشد
ولی کاری که از آب و گل آید
نه چون علمست کان کار[2] دل آید
٥ میان جسم و جان بنگر چه فرقست
که‌این‌را غرب گیری و[3] آن چوشرقست
ازینجا باز دان احوال اعمال
به نسبت با علوم قال با حال[4]

(۱۱۳) و از امام جعفر صادق علیه‌السّلام منقولست که از پیغمبر خدا ۱۰ صلّی‌الله علیه و آله[5] روایت نموده که وی فرمود که « مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللهُ | بِهِ طَرِيقاً إِلى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلائِكَةَ لَتَضَعُ (٦٥ پ) أَجنِحَتَها لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ حَتَّى الحُوتُ فِي الْبَحْرِ ، وَ فَضْلُ العَالِمِ عَلَى العابِدِ كَفَضْلِ القَمَرْ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الا نْبِيَاءِ وَ إِنَّهُمْ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً ۱٥ وَ لَادِرْهَماً وَ لَكِنْ وَرَّثُوالْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ » .

(۱۱٤) ای دوست دریاب این حدیث را و نیك تعمّق کن در وی که بحریست پرلآلی اسرارمعرفت ، و خزینه‌ایست پر ازجواهرمعادن حقیقت . از شرح این حدیث صاحبان بصیرت‌را منکشف می‌گردد که روندگی راه

۱ـ ـ : عمل کو . ۲ـ ر : ـ کار . ۳ـ ر : ـ و. ٤ـ ر : حال باقال.
٥ـ ر : + وسلّم .

خدا چه معنی دارد و سلوك بهشت عبارت از چیست و بال و پر ملائکه کدامست و شهپر جبرئیل چه معنی دارد و چگونه هر که[1] در آسمان و زمینست حتّی ماهیان دریا طلب آمرزش می کنند ازجهت طلبکاران[2] علم، واین‌وراثت پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله که مستلزم سیادت حقیقی وفرزندی[3] معنوی ویست بوسیلهٔ علم حاصل می‌شود. درباب[4] که عجب حدیثیست[5] ، ۵ امّا کوآن بصیرت باطن و گوش هوش که بدان امثال این حدیث را توان یافت[6] .

این هوسناکان ز قرآن و خبر
غیر حرف و صوتشان نبود نظر
همچو کوری کش نصیب از آفتاب ۱۰
جز حرارت نیست از پس احتجاب

(۱۱۵) و از حضرت امام زین العابدین علیه‌السّلام مرویست که فرمود «لَوْ یَعْلَمِ النَّاسُ مَا فِی العِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ المُهَجِ وَ خَوْضِ اللُّجَجِ» . و از حضرت ابی عبدالله علیه السّلام منقولست که «مَنْ تَعَلَّمَ العِلْمَ دُعِیَ فِی مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِیماً» ، وآثار و اخبار درین باب بیش ازحدّ شمارست . ۱۵ هر که خواهد که براستی معلوم نماید[7] رجوع بکتابهای حدیث نماید[8] بشرطی که بسبب الفاظ مشترکهٔ علم وفقه وحکمت غلط نکند وازراه نیفتد چه هریك ازین الفاظ در زمان پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله و سادات طریقت

۱ـ ر : پر که. ۲ـ ر : طلبکار. ۳ـ م : فرزندان. ٤ـ ر: ــ درباب.
٥ـ م ور : حدیثی میباشد . ٦ـ م : دریافت. ۷ـ ر : کند. ۸ـ ر : کند.

علیهم‌السّلام بمعنی دیگر غیر ازین معنیها که حالا مصطلح متأخّران گشته اطلاق می کرده‌اند، واکنون تصرّف در آن شده، بعضی را[۱] بتحریف وبعضی رابتخصیص. از آن‌جمله لفظ فقه‌است[۲]، چنانچه بعضی ازدانایان تصریح بدان نموده‌اند[۳] که درازمنهٔ | سابقه لفظ فقه‌را[٤] اطلاق می کرده‌اند بر[٥] علم‌طریق ۶۶ ر

۵ آخرت و معرفت نفس و دقائق آفات[٦] ومکاید و امراض وی و تسویلات و غرور شیطانی فهم نمودن و اعراض نمودن از لذّات دنیا و اغراض نفس و هوا و مشتاق بودن بنعیم‌آخرت و لقاء پروردگار و خوف داشتن از روز شمار.

(۱۱۶) و اکنون پیش طالب علمانِ[۷] این زمان فقه عبارتست از استحضار مسائل‌طلاق و عَتاق[۸] و لعان[۹] وبَیع[۱۰] وسَلَم[۱۱] و رهانت ومهارت درقسمت[۱۲]

۱۰ مواریث ومناسخات[۱۳] ومعرفت حدود وجرائم و تعزیرات[۱٤] و کفّارات وغیر آن. وهر که خوض‌درین‌مسائل بیشتر می کند، واگرچه ازعلوم حقیقیّه[۱۵] هیچ نداند، اورا افقه[۱۶] می‌دانند؛ و نزد ارباب بصیرت چنانچه از مؤدّای «إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ[۱۷]» و از فحوای «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينَ

۱- ر: ـ را. ۲- ر: ـ است. ۳- ر: نموده. ٤- ر: ـ را.
۵- ر: بر. ٦- ر: + دنیا. ۷- ر: طالبان علم وعلمای. ۸- عتاق: «آزاد شدن غلامان و کنیزان وغیره» (فرهنگ آناندراج). ۹- لعان: «ملاعنه وبر یکدیگر لعنت خواندن شوی وزن» (فرهنگ نفیسی). ۱۰- بیع: «مأخوذ از تازی ـ خرید» (فرهنگ نفیسی). ۱۱- سلم: «خرید وفروش غله ویا چیزدیگر پیشکی که هنوز نرسیده باشد» (فرهنگ نفیسی). ۱۲- ر: + اموال و.
۱۳- مناسخة: «مردن بعضی از وراثها پیش از تقسیم میراث و میراث تقسیم ناشده» (فرهنگ‌نفیسی). ۱٤- تعزیر: «مأخوذ ازتازی سیاست وعقوبت» (فرهنگ‌نفیسی)
۱۵- ر: حقیقة ۱٦- ر: فقیه. ۱۷- سورهٔ ۳۵ (الفاطر)، آیهٔ ۲۸.

وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ [۱] » معلوم می گردد آنست که فقیه کسیست که پیش از همه کس از خدای ترسد و خوف و خشیت در دل وی بیشتر [۲] باشد . و معلومست که ازین ابواب جرأت و جسارت بیشتر حاصل می‌شود که خوف وخشیت ؛ و علمی که موجب انذار وتخویف است کی‌ازین اقسامست ، بلکه مواظبت و اقتصار برین ابواب اضداد آنچه گفته شد نتیجه میدهد ، و منشاء انتزاع خوف و خشیت و استحکام اسباب قساوت و غلظت و ایمن بودن از مکر الهی می‌شود چنانچه از مخادیم مشاهده می گردد . ۵

این گروهی که نو رسیدستند	عشوهٔ [۳] جاه و زر خر بدستند
سر باغ و دل و زمین دارند	کی سر شرع وعقل ودین دارند
همه در علم سامری دارند	از برون موسی از درون مارند [۴]
از ره شرع و شرط [۵] برگشته	تشنهٔ خون یکدگر گشته
پس روان کرده [۶] از هوا قرقر [۷]	کین فلان ملحد این [۸] فلان کافر
همه زشتان آینه دشمن	همه خفّاش چشمهٔ روشن
نیست اینجا [چو] مرخرد [۹] را برگ	مرگ به با [۱۰] چنین حریفان مرگ

۱۰ — ۶۶ پ

(۱۱۷) در کتاب کُلینی از امام جعفرصادق علیه‌السّلام روایت شده [۱۱] که فرمود « أَوْحَی اللّهُ [۱۲] إِلَی [۱۳] داوُد عَلَیْهِ السَّلامُ یا داوُدَ لا تَجْعَلْ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ عَالِماً مَفْتُوناً بِالدُّنْیا فَصُدَّکَ عَنْ طَرِیقِ مَحَبَّتِی أُولٰئِکَ قُطّاعُ ۱۵

۱ـ سورهٔ ۹ (التوبة) ، آیهٔ ۱۲۲ . ۲ـ ر : دل‌او . ۳ـ ر : عشوه و .
۴ـر: همه درعقل سامری دارند ازدرون موسی‌از برون مارند . ۵ـ م ور: شرطه.
۶ـ م : گشته. ۷ـ ر : فرفر. ۸ـ م‌ور : آن. ۹ـاصل: چه‌مرخرد؛ ر : خرك.
۱۰ـ ر : ـ با. ۱۱ـ ر : شد. ۱۲ـ ر : + تعالی. ۱۳ـ م : علی.

بِطَرِيقِ[۱] عِبَادِيَ الْمُرِيدِينَ ؛ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ[۲] بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ » . لذّت مناجات و مکالمهٔ حقیقی ، که آن عبارتست از افاضهٔ علوم و استفاضهٔ معارف از پروردگار ، از دلهای ایشان بجهت آن نزع می‌شود که روی دل ایشان[۳] ازجانب قدس ومنبع فیض منصرف و متنکّس[۴] ۵ شده بجانب خلق وجهت شغل[۵] دنیا ومعدن جهل و ناکامی وویل عذاب جهنّم وهوای[۶] شقاوت ابدی و هلاك سرمدی . لاجرم اگر یك وقتی استعداد درك علوم حقیقی درایشان بوده ، حالیا بسبب مزاولت اعمال دنیا و اغراض نفس و هوا ازین‌سلخ[۷] گشته ومسخ شده ، واز آسمان فطرت ملکی اصلی سرنگون، بچاه جهالت ومذلّت بهیمی و سبعی فرورفته ، « وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَ لَا يَنْظُرُ ۱۰ إِلَيْهِمْ[۸] » وصف‌الحال ایشان شده .

☆☆

۱- ر : طریق . ۲- ر : اصنع . ۳- ر : بجهت آن ... دل ایشان.
۴ - متنکّس : « تنکّس : مطاوع نَکَسَ . نکس : غلبه علی راسه وجعل اسفله و مقدّمه مؤخّره» (المنجد) . نُکس بمعنای شکستن و تنزّل کردن در زبان فارسی آمده لکن بنابه شواهد کتب لغت باب متنکّس در فارسی استعمال نشده است. ۵- ر : سغل .
۶- م‌ور : مهوی. ۷- م‌ور : منلخ. ۸- سورهٔ ۳(آل‌عمران)، آیهٔ ۷۷ .

[باب نهم]

فصل

(۱۱۸) ای بی‌درد نا انصاف و ای خودپسند پرجور و اعتساف[۱] آخر علمی که اسرار صمدیّت و حقایق الهیّت را بدان دانند[۲] و معارف ربوبیّت را بدان شناسند، و نیز معرفت اسرار ایمان را[۳] مثل علم وحی و انزال و الهام ومعنی رسالت و نبوّت و امامت و علم کتابهای خدا و صحایف ملکوت ولوح و قلم پروردگار و کتابت و رقم آفریدگار، وهمچنین معنی ارقام واقلام وملائکه ۵ وصحف انبیاء علیهم‌السّلام[٤] و سجلّات[٥] کرام الکاتبین[٦] ومعنی جفر جامع و مصحف فاطمه علیهاالسّلام، و کیفیّت نزول شیاطین بردلهای اشرار بوسواس و نزول ملائکه برقلوب اخیار بالهام علوم و اسرار، و علم نفس و سعادت و شقاوت و درجات و مقامات وی، و دانستن | دنیا وآخرت و بهشت و دوزخ ۶۷ ر وقبروسؤال وحساب و کتاب ومیزان وحور[۷] و رضوان، وآنچه ازین قبیل[۸] ۱۰ که هریك بحریست از علم مکاشفه[۹] چرا منکر[۱۰] می‌شوی و دانستن آن‌را سهل‌وعبث می‌دانی، وعلمهای دیگر که هریك از آن‌را[۱۱] درشش‌ماه یا کمتر

۱ـ اعتساف: «بمعنی بی‌راه رفتن و میل کردن از راه وخدمت خواستن از کسی» (فرهنگ آناندراج). ۲ـ ر: بدانند. ۳ـ ر: ــ را. ٤ـ ر: ــ علیه‌السّلام.
٥ـ ر: مسجّلات. ٦ـ ر: کرام الکرام‌الکاتبین. ۷ـ م ور: + قصور وغلمان.
۸ـ ر: ازقبیل‌این؛ م: + باشد. ۹ـ ر: علوم مکاشفات. ۱۰ـ ر: که‌چرا که منکر. ۱۱ـ ر: ــ از آنرا.

فهم می‌توان کرد عظیم می‌شماری‌وصاحبش‌را ازعلمای دین می‌پنداری .

(۱۱۹) ای نا جوانمرد علمی را که درمدّت پنجاه سال روندگان گرم رو از سر و دیده[1] قدم ساخته و جان و تن در تحصیل آن باخته و گداخته ، وترك ننگ و ناموس و جاه و عزّت کرده و متعرّض خصومت[2] و طعن چندین نادان مسلمین و دانای همچو تو ظاهر بین شده‌اند ، و قمع آرزوهای نفس کرده ، بمذّلت و انکسار راضی شده‌اند ، و بدان قرار داده تا آن علم در دل ایشان قرار یافته ، انکار و جحود آن می کنی . آخر آن علمی که پیغمبر خدا صلّی الله علیه وآله از آن خبر داده که « إنَّ مِن العِلم کَهَیْأَةِ المَکْنُونِ[3] لا یعْلَمُهُ إلّا العُلَمَاءُ بالله فَإذا نَطَقُوا بِهِ لمْ یُنکِرْهُ إلّا أهْلُ الغِرّةِ بِاللهِ » ، کدامست ، و چه علم است که مغروران بخدا باید منکر وی باشند .

(۱۲۵) آیا[4] اندیشه نمی کنی که مغرور بخدا شاید[5] همچون تو کسی باشد ؟ اگر هر علمی چنانست که تو دانسته‌ای و یا باید که از راه نقل و مشیحه فرا گیرید ، پس حقّ تعالی چرا در چندین مواضع از قرآن مذمّت می‌نماید جمعی را که بتقلید مشایخ و آبای خود در اعتقادات اعتماد نموده‌اند[6] و در اصول دین تعویل بدان کرده ؟ اگرهر علمی[7] باید که از استاد بطریق متعارف شنوند ، آنچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام از خود خبر داد و فرمود « لوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِینَ بَعِیراً مِنْ تَفْسِیرِ

۱ـ ر : سردیده . ۲ـ ر: + و جنگ . ۳ـ ر : + و .
٤ـ م + و ؛ ر+ هیچ . ٥ـ ر :+ که . ٦ـ : مینمایند . ۷ـ ر : ـ هر .

فَاتِحَةِ الْكِتَابِ » از کدام معلّم بشری[۱] بطریق معهود فرا گرفت؟

(۱۲۱) و همچنین از حضرت امام زین‌العابدین علیّ بن الحسین علیهما[۲] السّلام منقولست که فرمود[۳] : « إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ » ، إِلَى آخِرِ هَذِهِ الأَبْيَاتِ ، چه علم مراد است و آن کدام | علمست که از ۶۷پ غایت شرف و عزّت از فهمها پنهان است ، و جمعی کثیر از مسلمانان آن را ۵ کفر می‌شمرده‌اند ، نعوذ بالله و قائل بدان‌را بت پرست و کافر و مستوجب کشتن می دانسته[٤] ؟ و همچنین آنچه از ابن عباس رضی‌الله عنه نقل شده که « لَوْ ذَكَرْتُ لَكُمْ[٥] مَا أَعْلَمُ مِنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى (اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ[٦]) لَرَجَمْتُمُونِي[۷] وَ فِي رِوَايَةٍ لَقُلْتُمْ إِنَّهُ كَافِرٌ[۸] » ، چرا دیگر صحابه و تابعین با وی ۱۰ در آن علم شریك نبوده‌اند ؟

(۱۲۲) و آن علم عزیز شریف و آن معنی غامض لطیف که از غایت شرافت و دقّت از دیگران مخفی نموده ، و هیچ یك از ایشان مسّ آن نمی کرده‌اندو بنزد چندین کس[۹] ازصحابه‌و تابعین کفر می‌نموده ، تا بتو و همراهانت چه رسد ، مراد از آن کدام نوع علم بود[۱۰] ؟ آیا مراد از آن ۱۵ خلافیّات فقه‌است یا علم معانی‌و بیان یا کلام یا لغت یا نحوو صرف یا طبّو

۱ـ م : بشر . ۲ ـ م : علیها . ۳ـ ر . فرمود . ٤ـ ر : می‌دانسته‌اند . ٥ـ م : ربکم . ٦ـ سورهٔ ٦٥ (اطلاق) ، آیهٔ ۱۲ .
۷ـ م : لرخمونی . ۸ـ ر : من روایة اخری لقتلونی انّه کافراً ؛ م : فی روایة اخری لقتونی انه کافر . ۹ـ ر : ـ کسی . ۱۰ـ ر : بوده .

نجوم و فلسفه یا هندسه و اعداد[۱] یا هیأت و طبیعی ؟ معلومست که هیچ یك از افراد این علوم[۲] را آن مرتبه نیست ، بلکه این علم منحصرست در علم بطون قرآن و حدیث ، نه ظاهر آنچه فهم همه کس بدان می‌رسد . وآنچه زمخشری و امثال آن[۳] ازقرآن میفهمند نه علم قرآنست فی‌الحقیقه ۵ بلکه باز راجع[٤] بعلم لغت و نحو و معانی و کلام می‌گردد[٥] ، و علم قرآن سوای این علمهاست همچنانکه جلد و قشر انسان نه انسانست بالحقیقه بلکه بالمجاز[٦] .

(۱۲۳) و لهذا یکی از اصحاب قلوب چون نظردر کشّاف نمود[۷] صاحبش را گفت « اَنتَ مِنْ عُلَمَاء الْقِشْرِ[۸] » . علم قرآن چنانست که حقّ تعالی ۱۰ فرموده که « لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ[۹] » ، علمیست که مسّ آن نکنند بجز اهل طهارت و تقدیس و اهل تجّرد و تنزیه ، چه مراد ازین طهارت نه همین شستن روی و ریش و پاك ساختن جامه و تن خویش است ، بلکه مراد تطهیر قلبست از لوث شهوت و غضب ، و تجرید وی از عقائد فاسده و نجاسات | کفرو تشبیه و تجسیم و تعطیل و حلول و اتحّاد و انکار معاد و ٦۸ ر ۱۵ حشر ارواح و اجساد و آنچه بدین ماند . و مشخّص است که دانستن هیچ یك ازین علمهای مشهور در میان جمهور محتاج بتهذیب باطن و تجرید[۱۰]

۱ـ ر : هندسه یا اعداد . ۲ـ ر : ـ را . ۳ـ م : امثال وی .
٤ـ ر : + است . ٥ـ ـ میگردد . ٦ـ ر: ـ همچنانکه جلد .. بلکه بالمجاز.
۷ـ ر : نموده . ۸ـ ر : التفسیر . ۹ـ سورهٔ ٥٦(الواقعة) ، آیهٔ ۷۹ .
۱۰ ـ ر ، تجرّد .

قلب از غشاوات طبع و هوا نیست ، بلکه با حبّ جاه و ریاست ، و آرزوی قضا و حکومت ، وذوق صیت و شهرت ، و حسد برهمکنان و ترفع براقران بهتر و زودتر حاصل می‌شود .

(۱۲٤) ای نا انصاف اگر فرض کنیم که تو قرآن نشنیده باشی و از روی تقلید دیگران حقیقت آن‌را بدانی ، و کسی از خارج آید و این آیات‌را بر ۵ تو خواند ، که « لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ[1] » و « أَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ[2] » ، و « مَا مِنْ نَجْوَی ثَلٰثَةٍ إِلَّا[3] هُوَ رَابِعُهُمْ[4] » ، و « هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنْتُمْ[5] » ، « الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی[6] » ، و « جَاءَ رَبُّكَ[7] » ، و « یَدُاللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ[8] » ، و « مَا فَرَّطْتَ فِی جَنْبِ اللهِ[9] » و مثل « اللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ[10] » و « مَکَرُوا وَ مَکَرَاللهُ[11] » و « الَّذِینَ ۱۰ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ[12] » ، و « أَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً[13] » و آیات غیر معدود[14] ازین قبیل ؛ و همچنین آنچه از احادیث[15] وارد شده مثل « مَا تَرَدَّدْتُ فِی شَیْءٍ أَنَا[16] فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی فِی قَبْضِ رُوحِ

۱ـ سورهٔ ٤۲ (الشوری) ، آیهٔ ۱۱ ؛ م و ر السمیع البصیر . ۲ ـ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیهٔ ۱۱۵ . ۳ـ م : ـ و . ٤ ـ سورهٔ ۵۸ (المجادلة) ، آیهٔ ۷ .
۵ـ سورهٔ ۵۷ (الحدید) ، آیهٔ ٤ . ٦ـ سورهٔ ۲۰ (طه) ، آیهٔ ٤ .
۷ـ سورهٔ ۸۹ (الفجر) ، آیهٔ ۲۲ . ۸ـ سورهٔ ٤۸ (الفتح) ، آیهٔ ۱۰ .
۹ـ سورهٔ ۳۹ (الزمّر) ، آیهٔ ۵٦ . ۱۰ـ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیهٔ ۱۵ .
۱۱ـ سورهٔ ۳ (آل عمران) ، آیهٔ ۵٤ . ۱۲ـ سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) ، آیهٔ ۵۷ .
۱۳ـ سورهٔ ۵۷ (الحدید) ، آیهٔ ۱۸ . ۱٤ـ ر : معدوده . ۱۵ـ م : در احادیث . ۱٦ ـ م : انّی .

عَبْدِی الْمُؤْمِنِ وَ أَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ » ، و مثل « کُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ یَدَهُ وَ رِجْلَهُ » ، و مثل « مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَأَی الْحَقَّ » و « إِنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ » ، آیا نخواهی گفت[1] که آن کس[2] زندیقست یا بت پرست یا حلولی و یا مشبّهی یا از مجسّمه ؟

٥ (١٢٥) پس حالیا یا[3] آنست که ایمان داری اجمالاً که این سخنان همه حقّ و صدقست[4] از روی تقلید دیگران نه[5] از روی بصیرت ، یا آنکه راه[6] تأویل بکلام خدا و رسول صلّی الله علیه و آله باز می‌دهی و لفظ را از ظاهر خود دور می بری که نه مراد الله و مرادالرّسولست[7] . و بمیزان علم کلام که حاصل وی بغیر از جدل نیست می سنجی ، وهزار مرتبه آن ١٠ ایمان اجمالی که مقلّد راهست بهتر از آنست | که بمیزان متکلّم قرآن و حدیث را بسنجی . پس اگر[8] کسی اتیان[9] بمثل این سخنان کند یا گوید که آنچه در کلام و خبر واقعست همه بی تأویل حقّ و صدقست ، چرا منکر می‌شوی و نسبت کفر و تجسّم و تشبیه بوی می‌دهی و اصلاً نسبت جهل بخود راه نمی دهی و احتمال آنکه بمقتضای « وَ مَا یَعْلَمُ[10] ١٥ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ[11] » و مؤدّای « لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ[12] » جمعی باشند که زبان قرآن دانندو منطق مرغان قدسی[13] آشیان فهمند .

(٦٨ پ)

١ـ ر : نخواهی گفت آیا . ٢ـ م : + که . ٣ـ م : ـ یا .
٤ـ ر : صدقست و حق ؛ م : صدق و حقست . ٥ـ ر : ـ از روی تقلید دیگران نه .
٦ـ ر : ـ راه . ٧ـ ر : مراد الله و رسول‌است . ٨ـ م و ر : + همچنین .
٩ـ ایتان : « آمدن و مجامعت کردن » (فرهنگ آناندراج) . ١٠ـ ر : لایعلم .
١١ـ سورهٔ ٣ (آل عمران) ، آیهٔ ٧ . ١٢ـ سورهٔ ٤ (النساء) ، آیهٔ ٨٣ .
١٣ـ م و ر : قدس .

تو چه دانی زبان مرغان را
که ندیدی شبی سلیمان را
دارم سخن و باد نمی آرم کرد
فریاد که فریاد نمی آرم کرد

(۱۲۶) عزیز من اگر علم همین است که تو می دانی و علم شریعت و ۵
حدیث نامش نهاده‌ای و آنچه تو دانی و نتوانی دانست صحیح نباشد ، پس
قامت علم عجب کوتاه ، عرصهٔ دل تاریك و سیاه ، و فُسحت میدان معرفت و
مجال دانش بغایت تنگ ، و پای خرد سخت سست و لنگ خواهد بود .
کمال بر خود وقف مکن ، وفوق[1] « کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلیم [2] » بر خوان ، و
ازین حجابها و کدورتها و کجیها[3] که در مثال آئینهٔ مذکورست[4] بدر آ ۱۰
و پاك شو « لِتَعلَمَ[5] کَمْ خَبایَا فِی الزَّوایَا » .

* * *

۱ــ ر : که فوق ؛ م ، و فوق که ۲ــ سورهٔ ۱۲ (یوسف) ، آیهٔ ۷۶ .
۳ــ ر : کجیها . ٤ــ م و ر : مکدّرست . ٥ــ م : لیعلّم .

[باب دهم]

فصل

(۱۲۷) چون دانستی که ایمان حقیقی نوریست که از پروردگار عالم بر دل بنده می‌تابد ، پس هر که در انکار آن نور می کوشد[1] و در اطفاء آن نور سعی می‌نماید یا استهزاء بمؤمنی میکند ، فی‌الحقیقه دشمنی باخدا وملائکه و کتب و رسل وائمّه علیهم‌السّلام کرده خواهد بود ، و بمقتضای «یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَاللهِ بِافْوَاهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ[2]» و مؤدّای « وَ حَاقَ بِهِمْ مَا ۵ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ[3]» بعمل خود گرفتار می‌شود .

آنکه در سر چراغ دین[4] افروخت

سبلت پف کنانش پاك بسوخت

(۱۲۸) وبمصداق «اللهُ[5] یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و یَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ[6]» ۱۰ درین غرور بمستی و بدبختی کور و کر خواهد محشور گشت ، و شواهد این معنی در کتاب و سنّت | ازآن بیش است که بحصر درآید ، « اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا » ، و در حدیث نبوی علی قائله وآله الصّلوة و السّلام واردست ۶۹ ر

۱ـ ر : هر که انکار آن نور میکند. ۲ـ سورهٔ ٦١ (الصّف) ، آیهٔ ۸ ؛ اصل: ـ بافواههم . ۳ـ سورهٔ ۱۱ (هود) ، آیهٔ ۸. ٤ـ م : نور . ٥ـ ر : والله . ٦ـ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیهٔ ۱٥ .

که «مَنْ أَکْرَمَ عالِماً فَقَدْ أَکْرَمَنِی»، و در حدیث قدسی آمده که «مَنْ بَارَزَ وَلِیِّی فَقَدْ بَارَزَنِی».

با شیر و پلنگ هر که آویز کند
آن به که ز تیر فقر پرهیز کند
این همّت مردان توچوسوهان میدان[1]
گر خود نبرد برنده را تیز کند
بسا منکر که آمد تیغ در مشت
نزد زخمی و شمع خویش را کشت

(۱۲۹) وهمین نور است که مؤمن از پرتو آن راه آخرت‌را طی می کند، و هر که[2] تحصیل آن نور امروز نکرده، یا اطاعت وانقیاد صاحبش ننموده در آن روز عالم بدان فراخی و روشنی بروی تنگ و تاریك خواهد بود و راه‌آخرت بروی‌مسدود[3] وگام ازگام برداشتن از وی مستحیل ومفقود، و[4] آخر خواهد دانست که اقتباس این نور واجب بوده در روزی که آن دانستن فائده‌ای نکند، چنانچه حال اهل غرور ازین آیه معلوم می‌شود[5]: «یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ فَظَاهِرُهُ[6] مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ، یُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ[7]

۱ـ م: دان. ۲ـ ر: وبهر که. ۳ـ ر: + گردد. ٤ـ ر: ـ و.
٥ـ ر: + که. ٦ـ م: وظاهره. ۷ـ اصل: معهم.

قَالوا بَلَی و لَکِنکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْاَمانِيُّ حَتّی[1] جَآءَ أمْرُاللهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللهِ الغَرُورُ[2] ».

(۱۳۰) ای مرد متظاهر برصلاح وفضیلت ، مفتخر[3] بجاه و شهرت ، اگر ساعتی غور در تفسیر و تأویل این آیهٔ کریمه نمائی ، و لحظه‌ای بدین شمع ۵ تابان در بن تاریک[4] شب دنیا مطالعهٔ احوال ماضیهٔ خود و اقران بنمائی و در آئینهٔ این آبه درنگری و ملاحظهٔ جمال معنی خویش و دیگر[5] مغروران بعلم و شریعت وصیت[6] و عزت بکنی ، چندان رسوائی معلومت[7] می‌شود[8] که ببش‌ازآن نباشد.

تو بچشم خویشتن بس خوبروئی لیك باش

۱۰ تاشود درپیش‌رویت دست مرگ آئینه دار

۶۹ پ (۱۳۱) و بدانی که « انظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ[9] » چه معنی دارد و معلومت شود که « قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالتَمِسُوا نُوراً » چه حکایتیست و بیابی که « فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ » چه باشد ، و آن کدام سدّ و حجاب و سورست که میان بهشت و دوزخ حاجزست ، ودر اندرونی و باطنی ۱۵ وی پر از رحمت پروردگارست ، ودر بیرونی و ظاهری پراز عذاب و لعنت بی شمارست . وآن در بیرونی که درآن روز ظاهرست و پر از عذابست ، امروز از چشمها پنهانست ، و آنچه امروز ظاهرست ظاهر آن ظاهرست و

۱ـ ر: + اذا . ۲ـ سورهٔ ۵۷ (الحدید) ، آیهٔ ۱۳-۱۲ . ۳ـ ر: ومفتخر.
٤ ـ ر : بیمه . ۵ ـ ر : سائر . ٦ ـ ر : صلت . ۷ ـ ر : معلوم تو .
۸ـ م : شود. ۹ـ م : ـ نور.

قشر آن قشر است، که در روز «وَ بُرِّزَتِ الجَحیمُ لِمَنْ یَرَی» بر همه کس مکشوف می‌گردد: به او ازاین جهت گفته شده:

ظاهرش چون گور کافر پر حلل

و از درون قهـر خدا عزّ و جلّ

(۱۳۲) بدان و آگاه باش که چون پادشاه عالم جلّ شأنه به بنده‌ای[1] خواهد که خیر و سعادت برساند و بقرب خودش متّصف سازد، نور توحید برجانش پرتو اندازد و ذوق تجریدش بخشد. لاجرم حرمت و تعظیم صفت آن[2] شود، ومحافظت نمودن بر آداب صحبت حق عادت وی گردد؛ وهردم آنرا راحت و انس بعالم ملکوت و قدس والفت بموطن و مقرّبین می‌افزاید و لذّت مناجات و مکالمهٔ حقیقی درباطن‌وی قرار می‌گیرد، ودولت نوبنو بوی می‌رسد تا بحدی که ازهر[3] چوب وسنگی ذکرحق می‌شنود، وازهرحجری و مَدَری[4] تسبیح بگوش‌هوشش می‌رسد.

(۱۳۳) و هر شقاوت که بمردودان راه یافت ازآن یافت[5] که قدر نعمت حقّ ندانستند و باندك مایهٔ دانش و صلاح ظاهری مغرور گشتند، واز راه هدی منحرف شدند، و شروع در طلب ریاست و جاه[6] و شهرت کردند، و درمقام جحود و انکار با اهل دل برآمدند، و انکار علوم مکاشفه نمودند. آخر چنان گشتند که از ادراك اوّلیّات و مسّ بدیهیّات منسلخ شدند، و

۱ـ ر. بندهٔ خود. ۲ـ م: او. ۳ـ ر: هر. ٤ـ مَدَر: «کلوخ، گل چسبان وگل سخت که ریگ نداشته باشد» (فرهنگ نفیسی). ٥ـ ر: ـ ازآن یافت. ٦ـ ر. جاه وریاست.

۷۰ ر بقساوت قلب و زندقه والحاد روی نهادند، | وطریق اباحت و تحلیل عقیدت پیش گرفتند، چنانچه حق تعالی فرموده[۱] « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالحِجَارَةِ اوْأَشَدُّ قَسْوَةً[۲] ». و همچنین می‌فرماید که « وَ لَا يَكُونُوا[۳] كَالّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ[٤] ». ۵

(۱۳٤) ببین که چه مقدار فرق است میان مسلکی که حجاره و حدید در نظر سالك آن[۵] همچو دلها و روحها روشن و ذاکر و تسبیح گو و تقدیس‌جو[٦] گردد.

بر عارف همه ذرّات عالم
ملائك وار در تسبیح هر دم ۱۰
کف خاکی که در روی زمینست
بر عارف کتاب[۷] مستبینست
بهر جا دانه‌ای در باغ و راغیست
درون مغز او روشن چراغیست
بفعل آید ز قوّت هر زمانی ۱۰
ز هر خاکی یکی عقلی و جانی
بود نا محرمان‌را چشم و دل[۸] کور
و گرنه هیچ ذرّه نیست بی نور

۱ـ ر. فرمود. ۲ـ سورهٔ ۲ (البقرة)، آیهٔ ۷٤. ۳ـ اصل: تکونوا.
٤ـ سورهٔ ۵۷ (الحدید)، آیهٔ ۱٦ ۵ـ ر: ـ آن. ٦ـ ر: ـ جو. ۷ـ م: کتابی. ۸ـ ر: چشم دل.

بخوان تو آیـهٔ نور السّموات
که چون خورشید یابی جمله ذرّات
که تا دانی که در هر ذرّهٔ خاك
یکی نوریست تابان گشته زان پاك

ومیان مسلکی که[1] دلهارا بمثابهٔ حجاره و حدید سخت و سیاه می گرداند و ۵
قاسی و جاسی می‌سازد .

(۱۳۵) ای عزیز بخدا که دشمنی درویشان و مخالفت اهل دل دل را[2]
سنگ می کند و دوستی و متابعت ایشان سنگ‌را[3] دل می‌سازد .

آنچنان دل که وقت پیچاپیچ — اندرو[4] جز خدا نباشد هیچ
اصل هَزل[5] و مجاز دل نبود — دوزخ حرص[6] و آز دل نبود ۱۰
اینکه دل نام کرده‌ای بمجاز — رو به پیش سگان کو انداز

***

۱- ر : ـ که. ۲ـ ر : اهل دل‌را. ۳ـ م : ـ سنگ. ٤- ر : اندران.
٥ـ هزل : «سخن بیهوده ومسخرگی» (فرهنگ نفیسی). ٦ـ دوزخ وحرص .

[باب یازدهم]

فصل

(۱۳٦) سابقاً معلوم شد که ایمان حقیقی که آن‌را در عرف صوفیّه ولایت گویند ، چنانچه « اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إلَی النُّورِ » دالّست بر آن ، نوریست که از خدای تعالی بردل بنده[1] می‌تابدو وی را بسبب آن بقرب خود[2] راه می‌دهد ، و جوهر وی از جنس جواهر ۵ عقول و ملائکهٔ مقرّبین می گردد .

(۱۳۷) اکنون بدان که پیش از آنکه این نور بردل فائض گردد ، می‌باید که آن دل | همچو آئینه مصفّی و [مجلّی][3] گردد از زنگ معاصی و تعلّقات ۷۰پ زیرا که همهٔ دلها در آئینه بودن بحسب اصل فطرت[4] بالقوّه‌اند ؛ و بعضی از قوّت بفعل می‌آیند بوسیلهٔ اعمال و افعال صالحه و تکالیف و ریاضات ۱۰ شرعیّه ، و بعضی هنوز از قوّت بفعل نیامده‌اند ، و در بعضی آن قوّت بسبب اعمال قبیحه و اعتقادات ردیّه باطل گشته ، و آن قابلیت که بحسب اصل فطرت بوده از وی مسلوب و منسوخ گردیده . اینست معنی نسخ باطن که

۱ـ ر : بندگان. ۲ـ م : + میرساند و. ۳ ـ اصل و م ، مجلّو .
٤ـ ر . ـ اصل فطرت.

در مذهب ما حقّست چنانچه اشاره بدان رفت .

(۱۳۸) و آنچه حق تعالی فرموده که « مَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ[1] » اشاره بمسخ حیوانیست ؛ و همچنین آنچه فرموده « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ » اشاره بتحوّل باطنست بسوی طبیعت جمادیّت که بعضی آن‌را نسخ گویند . اینجا محّل تحقیق این مسأله نیست زیرا که ۵ کلام دراز کشیده می‌شود .

(۱۳۹) و ازآن‌جمله[2] آنچه مقصود از این رساله است باز می نمائیم[3] ، پس گوئیم همچنانچه‌آئینهٔ محسوسات را پنج چیز مانع و حجاب می‌باشد[4] ازآنکه در وی مکشوف شود صورت مرئی : حجاب اوّل نقصان جوهر وی همچو جوهر آهن یا شیشه پیش از آنکه ساخته و گداخته شود و ۱۰ مشکّل[5] و پرداخته گردد ؛ حجاب دوم زنگ و کدورت و خبث که در وی موجودست بعد از ساخته شدن و مشکّل گردیدن ؛ و حجاب[6] سیم آنکه محاذی[7] صورت نباشد و منحرف از آن باشد چنانچه پشت آئینه بصورت باشد ؛ حجاب چهارم آنکه میان وی‌وصورت مطلوب حجابی‌فروهِشته[8] باشد ؛ حجاب پنجم آنکه[9] جهتی که صورت درآن جهتست کدام است تا روی ۱۵ آئینه بدان جهت مواجه و محاذی[10] سازند ، پس همچنین آئینهٔ دل که

۱ ـ سورهٔ ۷ (الاعراف) ، آیهٔ ۱۷٦ . ۲ ـ ر : ـ آنجلمه .

۳ـ م و ر : می نمانیم . ٤ـ ر . می شود . ٥ـ م و ر : مسطح .

٦ـ ر : ـ و . ۷ـ م : محاری . ۸ـ هِشته : « گذاشته‌ورها کرده ومعلّق و آویخته و آویزان شده » (فرهنگ نفیسی) ؛ م : + شده . ۹ـ ر : ـ که .

۱۰ ـ م : محازی .

مستعدّ آنست که دروی تجلّی کند حقیقت حقّ و حقیقت همهٔ اشیاء کماهی ،
۷۱ ر همچنانکه سرور کاینات علیه و آله | افضل الصّلوات[1] بدعا از پروردگار عالم
طلبیده است بجهت خود و خواصّ امّت عالی منزلش که « رَبِّ أَرِنَا[2]
الأَشْيَاءَ كَمَاهِيَ » ، خالی نمی‌باشد از[3] علوم حقّه مگر بسبب یکی از
۵ اسباب و موانع پنجگانه .

(١٤٠) مانع اول نقصان جوهر دل که نفس ناطقه‌اش گویند همچون نفس
کودکان که آئینهٔ روح ایشان هنوز از ته خاك و آب بدن بیرون نیامده ،
و همچنانکه آهن در کان و شیشه در سنگ و روغن در دوغ و زیت در
زیتونه پنهانست ، نفوس این ناقصان در کدورت و غلاف ابدان مستغرق و
۱۰ مغمور گشته :

جوهر صدق[4] خفی شد در دروغ
همچنانکه روغن اندر[5] متن دوغ
آن دروغت این تن خاکی بود
راستت آن جان افلاکی بود
۱۵ تا فرستد حق رسولی بنده‌ای
دوغ را در خمره جنبانیده‌ای
تا بجنبانت بهنجار و بفنّ
تا بدانم من که پنهان بود من

۱ـ م : علیه و آله و افضل التحیات . ۲ ـ ر : عالی منزلش کدورت از .
۳ـ ر : این . ۴ـ م و ر : «دقت . ۵ـ ر : روغن بز .

(۱٤۱) مانع دوّم کدورت و زنگ « فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ[1] »
مثل کدورت معاصی و خبث نفس که بسبب بسیاری شهوات و فسوق درنفس
حاصل می‌شود و مانع صفای دل و جلای روح می گردد ، و بقدر بسیاری
کدورت و تراکم و ظلمت مانع می‌شود از تجلّی حقّ و انعکاس آن نور که
بوی اشیاء دیده می‌شود در دل . هیچ گناهی و خطائی‌نیست که اثری در دل ۵
از کدورت وی حاصل نشود ،که « فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهْ[2] » .
پس اگر معاصی بسیار شود و کدورت و ظلمت رسوخ پیدا کند ، دل را
چنان می کند که از استعداد انکشاف علوم در وی اثری[3] نماند ، و قوّتش
باطل گردد[4] « وَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ[5] » . ۱۰

(۱٤۲) سیم[6] انحراف و عدول از جهت مطلوبست همچنانکه دل بعضی
صالحان و عادلان[7] ، که اگر چه صافی باشد از غش گناهان و کدورت
شهوات و لوح ضمیرش از صورت غیر ساده و از برای انتقاش علوم آماده ،
لیکن نور معرفت در وی | نمی افتد ازین سبب که همّتش مصروف بجانب ۷۱ پ
طلب حق نیست و آئینهٔ ضمیرش با شطر کعبهٔ مقصود محاذی نیفتاده و ۱۵
وجه باطن خودرا با جانبی[8] که اصل علوم وحقائق معارف[9] از آنجاست متوجّه
نساخته ، چنانکه حق تعالی از خلیل[10] علیه السّلام حکایت کرده که« وَجَّهْتُ

۱ــ سورهٔ ۳٦ (یس) ، آیهٔ ۹ . ۲ـ سورهٔ ۹۹ (الزلزال) ، آیهٔ ۷ .
۳ــ م و ر : در وی هیچ . ٤ــ م و ر : گردد که . ٥ـ سورهٔ ۹ (التوبه) ، آیهٔ ۸۷ ؛
اصل : فطبع . ٦ ـ ر : مانع سیم . ۷ــ ر : عالمان . ۸ــ ر : باجابت .
۹ـ ر : حقائق و معارف . ۱۰ــ م و ر : + خود .

وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَ الاَرْضَ حَنِیفاً[1] وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ[2] » .

(۱۴۳) بسا باشد که تمام فکرش در تحصیل تفاصیل[3] طاعات و عبادات بدنی و تطهیر ثوب و بدن و جلوس در صوامع و مراقبه اوقات صلوات و نوافل عبادات و غیر آن و تهیّهٔ اسباب معیشت دنیاوی صرف شده باشد ؛ و[4] چنان فکرش[5] مستغرق این مقاصد گشته که ضمیرش هرگز متوجّه تأمّل[6] در حضرت الهیّت و حقائق علم جبروت و اسماء و صفات و افعال ملك و ملکوت نمی‌گردد ، و ذوق تفکّرش در کیفیّت خلق سموات و ارض و دقائق معرفت این موجودات چنانچه امر بآن درچندین مواضع از کتاب[7] واقع شده ، مثل « أَوَلَمْ یَنظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْءٍ وَ أَنْ عَسَی اَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ[8] » و نظائر این آیه ، هنوز نچشیده ؛ بلکه ذهنش از امثال این معانی و آیات معرض است ، که[9] «وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَةٍ فِی السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْها[10] وَهُمْ عَنها مُعْرِضُونَ[11] » زیرا که در آئینهٔ دل مرتسم نمیشود الّا آنچه توجّهش بدان مصروف است[12] ، « فَأَنّی تُصْرَفُون[13] » ، پس نظر کن ای‌عزیز من که هرگاه مقیّد بودن قلب و مصروف بودن همّت باعمال و طاعات مانع باشد از انکشاف حقائق و تجلّی حق ، پس چه سان باشد دلی که همیشه منصرف باشد بتحصیل مرادات دنیاوی و لذّات حیوانی .

۱ـ م و ر : + مسلما . ۲ـ سورهٔ ٦ (الانعام) ، آیهٔ ۷۹ . ۳ ـ ر : تفضیل ؛ م : مفاضل . ٤ـ ر: ـ و . ٥ـ م : چنانچه . ٦ـ م : هرگز متأمل . ۷ـ ر : + خدا ۸ـ سورهٔ ۷ (الاعراف) ،آیهٔ ۱۸۵ .
۹ـ ر : و که . ۱۰ـ م : علیهم . ۱۱ـ سورهٔ ۱۲(یوسف) ،آیهٔ ۱۰۵ .
۱۲ـ ر ، + که . ۱۳ـ سورهٔ ۳۹ (الزمر) ، آیهٔ ٦ .

(۱۴۴) چهارم[۱] حجاب و سدّ است « وَجَعَلْنَا بَيْنَ[۲] أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا[۳] » . و آن مثل اعتقادات مقلّدان و متعصّبان مذاهب که در اوّل حال ایشان‌را حاصل شده و حائل گشته مرآئینهٔ دل‌را ازآنکه صورت حق دروی ظاهر شود[٤] و نور یقین درآنجا پرتو افکند . اکثر مردمان هرآنچه از پدر یا استاد[٥] در ابتدای امر شنیدند[٦] بدان گرویدند ، در دل ایشان رسوخ پیدا[۷] کرده و[۸] بمثابهٔ سدّی در راه سلوك ایشان[۹] شده که از آن بدرشدن[۱۰] میسّر نیست « وَلَئِنْ اَتَيْتَ[۱۱] الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ[۱۲] » . و هریك از آن اعتقادات بجای غلّی شده درگردن نفس ایشان که نمی‌گذارد سر از جای بجنبانند ، « وَ جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ[۱۳] » .

هرکه را تقلید دامن گیر شد
بر دل او چون غل و زنجیر شد
این مشایخ که عصای ره شوند
گاه سدّ راه هر گمره شوند
تا تو از تقلید آبا بگذری
کافرم گر هرگز از دین برخوری

۱ــ مور : مانع چهارم. ۲ــ م : جعلنامن. ۳ــ سورهٔ ۳۶ (یس) ، آیهٔ ۹.
٤ــ م : میشود . ٥ــ ر : استاد یاپدر. ٦ــ مور : +و . ۷ــ ر : ــ پیدا .
۸ــ ر : ــ و. ۹ــ مور : + واقع . ۱۰ــ اصل : بدرشد. ۱۱ــ م : اتینا .
۱۲ ــ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیهٔ ۱٤٥ . ۱۳ ــ سورهٔ ۳٦ (یس) ، آیهٔ ۸ ؛ م : مقهون .

(۱٤۵) پنجم[۱] جهلست بدان جهتی که مطلوب در آنجاست، زیرا که آنچه مطلوب حقیقتست حاصل نمی‌شود در آئینهٔ ضمیر الّا بعد از آنکه صورتی چند که مناسب مطلوب اصلی باشد در وی درآید[۲]. مثلاً اگر کسی خواهد که آنچه در قفای ویست ببیند و در مرآت باصره صورتش ۵ درآید، محتاج می‌شود بدو آئینه. دیگر همچنین هر طالب علمی‌را[۳] ممکن نیست که راه بدان مطلوبی که اورا حاصل نیست ببرد الّا بواسطهٔ ملاحظه نمودن معلومی چند مناسب که اورا حاصلست، و ترتیب نمودن بر وجهی که مؤدّی بدان مطلوب گردد؛ بلکه حصول هر علمی از علوم نظری[٤] محتاج بدوعلم دیگر لااقلّ می‌باشد. و این معنی محتاج اندك[۵] شرحیست، ۱۰ وآن چنانست که نفس هریك بمنزلهٔ آئینهٔ کرویست که از جمیع جوانب محاذیست با صورتهائی[٦] که در لوح محفوظ واقعست[۷]. و درین آئینه پیش ۷۲ پ ازآنکه بریاضت[۸] وجوه و جوانبش | زدوده گردد، چیزهای نزدیك مثل محسوسات و بدیهیّات و قضایای عامّه چون «اَلْکُلُّ اَعْظَمُ مِنَ الْجُزْءِ» و «النَّقِیضانُ لَا یَجْتَمِعَانِ» و نظائر این معانی در وی بی فکر و ریاضت حاصل ۱۵ می‌شود ازبرای همه کس.

(۱٤٦) وامّا چیزهای دور که آن‌را نظریّات گویند موقوفست بآئینه‌ای چند دیگر که زدوده شده باشد و در وی مطلوبی چند روی نموده. و هر

۱ـ مور: مانع پنجم. ۲ـ ر: مطلوب است ومطلوب اصلی‌را دروی درآید.
۳ـ ر: راعلمی. ٤ـ ر: ازنظرعلوم نظری. ۵ـ مور: به‌اندك. ٦ـ ر: صورتها. ۷ـ م: واقع‌شده. ۸ـ ر: زیادت.

چند آن نظریّات ازین نشأهٔ بشری دورترست و بجهان قدس[1] الهی نزدیکتر[2]، بآئینهای بیشتر احتیاج[3] دارد. و این آئینه‌ها اگرچه در ابتداء حال بغایت متعدّد و متکثّر است، امّا[4] همه اجزاء نفس‌اند و در آخر همه یکی خواهند شد و آن‌را نفس کلّی گویند، و آن صورتها نیز یکی خواهد شد و آن‌را عقل کلّ گویند[5]، چه نفس چنانچه گذشت بمنزلهٔ مرآت بزرگ کروی[6] است که آئینهٔ هرعلمی و مطلوبی قوسی[7] از آنست که مواجه است با یك جهتی از جهات لوح محفوظ که مکتوب قلم پروردگارست، و هر قوسی که از وی منجلی می‌شود، از غشاوهٔ حواس، آن صورت که مواجه اوست از لوح محفوظ دروی حاصل می گردد[8] یا تجلّی می کند.

صد هزار آئینه دارد شاهد مقصود[9] من
روبهر آئینه کارد جان در آن[10] پیداشود

تا وقتی که همهٔ کمالات در وی ظهور یابد و فرق میانهٔ حصول و تجلّی نزد اولوالابصار محقّق گشته،

گوید آن کس درین مقام فضول
کـه تجلّی نداند او ز حلول

(۱٤۷) بعضی از دانایان حکمت مثل فُرفوریوس، شاگرد ارسطو که مقدّم طائفهٔ مشّائیان است، بر آن رفته‌اند که نفس آدمی آنگاه که از

---

۱ ـ ر : اقدس. ۲ ـ م : + و. ۳ ـ م ور : احتیاج بیشتر.
٤ـ متکثّرست و. ٥ـ م ور: میگویند. ٦ـ ر : کروی بزرگ. ۷ـم : قوی.
۸ـ ر: + و. ۹ـ ر : مهرو ؛ م . مه‌روی ۱۰ـ ر : دراو.

قوّت بفعل آمد، در ادراك معقولات با عقل فعّال که قلم پروردگارست متّحد می‌گردد. و ما این مسأله را در کتابهای خود بیان کرده‌ایم بر وجهی که مزیدی بر آن متصوّر نیست و این موضع محلّ ذکر آن نیست. پس بنابرین مقدّمات گوئیم که نفس چون ابتداء کون روی بجانب طبیعت بدن
۵ دارد[1] و پشت بطرف | ۷۳ر عالم قدس کرده[2]، پس وی در مطالعهٔ مطالب حقّه محتاج بآئینه‌های متعدّده هست، همچون کسی که خواهد درصورتی که در پس پشت او واقعست در نگرد اورا دو آئینه در کارست. آنکه نزدیکترست مثال مقدمهٔ صغری است و آنچه دورترست مثال مقدّمه کبری[3] است، و آن مطلوب که از ملاحظهٔ این آئینه دیده می‌شود مثال نتیجه است.
۱۰ (۱۴۸) وباز اگرخواهد[4] که درصورتی دیگر، که درصورتی که مخالف صورت آن نتیجه است واقع باشد[5]، نگرد باز محتاج بچند آئینهٔ دیگر می‌شود. همچنین درراه مطلوب حقیقی‌مرمرآت نفس انسانی‌را چمها وخمها و پیچاپیچی[6] چند واقعست که جز از راه ترتیب مقدّمات که فی‌الحقیقه آئینه‌های روحانی‌اند درابتداء حال ملاحظهٔ آن مر انسان‌را حاصل نمی‌گردد.
۱۵ مقصود وجود انس و جان آئینه است
منظور نظر در[7] دو جهان آئینه است
دل آئینهٔ جمال شاهنشاهیست
وین[8] هردوجهان‌غلاف[9] آن‌آئینه‌است

۱ـ ر: نموده. ۲ـ ر. نموده. ۳ـ ر. ــ مثال. ٤ـ ر: + کسی.
۵ــ م: میشود. ٦ـ اصل: پیچاپیچ. ۷ ـ ر، جهان. ۸ ـ ر: دین.
۹ ـ م: خلاف

(۱۴۹) و اینست معنی سیر سالکان راه حقیقت زیرا که سالك هردم نظرش از آئینه‌ای به آئینهٔ دیگر می‌افتد تا وقتی که پی بمقصد حقیقی برد، و گام در وادی قدس نهد. و صدای «إِنِّی أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ[۱]» بگوش هوشش[۲] رسد. بعد از آن آئینه‌های همه بی‌کار گردند و نعلین کبری و صغری هر دو منخلع شوند و بی واسطه با حق مکالمهٔ حقیقی روی دهد. ۵ «و عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیماً[۳]». بلکه عملش عین گردد و خبرش[۴] معاینه گردد[۵] که «لَیْسَ الْخَبَرُ كَالْمُعَایَنَةِ».

دردی که بافسانه شنیدیم هم[۶] ازغیر

از علم بعین آمد و از گوش بآغوش

(۱۵۰) اینجاست که کلید «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ[۷]» از حضرت ۱۰ «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ[۸]» بفرستند و قفل بشریّت «أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا[۹]» بردارند و در خزائن ملکوت «وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ[۱۰]». بر روی جان[۱۱] بگشایند و آدمی را | بلامکان عالم ۷۳ پ ملکوت راه دهند، «قَدْ تَبَیَّنَ لَكُمْ حَیْثُ لَا أَیْنَ».

۱۵ ما را بجز این زمان زمانی دگرست

جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست

۱ـ سورهٔ ۲۰ (طه)، آیهٔ ۱۲؛ اصل: اناالله. ۲ـ م: هوش او. ۳ـ سورهٔ ٤ (النساء)، آیهٔ ۱۱۳. ٤ـ م: خیرش. ٥ـ ر: ـ گردد. ٦ـ مور: همی. ۷ـ سورهٔ ۱۱۰ (العصر) آیهٔ ۱. ۸ـ سورهٔ ٦ (الانعام)، آیهٔ ٥۹. ۹ـ سورهٔ ٤۷ (محمد)، آیهٔ ۲٤. ۱۰ـ سورهٔ ۱٥ (الحجر)، آیهٔ ۲۱. ۱۱ـ ر: جانان.

(۱۵۱) واهل ملکوت بسلام وی از در[۱] درآیند، «یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَیْکُمْ[۲]» زیرا که جان[۳] همه چیز درآنجاست و روح همه ازآن عالم هویداست، «وَ کَذٰلِكَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ[۴]».

۵ چون ازظلمات[۵] آب و گل بگذشتیم[۶]

هم خضر و هم آب زندگانی مائیم

(۱۵۲) اینست سیر الی‌الله، «قُلْ هٰذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی‌اللّٰهِ عَلَی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی[۷]». و بعد از این سیر فی‌الله است[۸] و من الله و بالله است[۹] «وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ[۱۰]».

۱۰ عیسی منم و معجز من این نفس است

هر دل که شنید این نفس زنده شود

«وَ اللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ[۱۱]».

در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

۱۵ لوح دل را پاك گردان از وسخ[۱۲]

تا حق اندر وی نویسد منتسخ[۱۳]

۱ـ ر : ازهردر. ۲ـ سورهٔ ۱۳(الرّعد)، آیهٔ ۲۳-۲۴. ۳ـ ر : ـ جان.
٤ـ سورهٔ ٦(الانعام)، آیهٔ ۷۵. ٥ـ ر : کلمات. ٦ـ م : گذشنیم. ۷ـ سورهٔ ۱۲ (یوسف)، آیهٔ ۱۰۸. ۸ـ م ور : ـ است. ۹ـ ر : است؛ م : + که،
۱۰ـ سورهٔ ۷ (الاعراف)، آیهٔ ۱۸۱. ۱۱ـ سورهٔ ۳۳ (الاحزاب)، آیهٔ ٤.
۱۲ـ وسخ : «چرك وریم» (فرهنگ نفیسی). ۱۳ـ منتسخ : «آنکه محو می‌کند و نسخ می‌نماید وآنکه می‌نویسد ونسخه برمی‌دارد» (فرهنگ نفیسی).

صاف گردان لوح ات از نقش خطا تا ز خطّ ایزدی یابد بقا
« أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ[1] » .
و آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم

☆☆☆

[باب دوازدهم]

فصل

(۱۵۳) اکنون بدان که سالك گاهی خلق را آئینهٔ خدای نما و واسطهٔ ملاحظهٔ صفات و اسماء گرداند[1] ، و گاهی حق را مرآت ملاحظهٔ اشیاء و آئینهٔ جهان نما سازد . و اوّل سیر من الخلق الی الحقّ است[2] ، و ثانی سیر من الحقّ الی الخلق است ، و اشاره باوّلست : « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ[3] » .

رو دیده بدست آر که هر ذرّهٔ خاك
جامیست جهان نمای چون در نگری

و اشاره بثانیست[4] : « أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ[5] » :
کسی کز معرفت نور صفا دید زهرچیزی که دید اوّل خدا دید

---

۱ ـ سورهٔ ۵۸ (المجادلة) ، آیهٔ ۲۲ . ۲ ـ ر : کرده اند .
۳ ـ م ، ـ است . ٤ ـ سورهٔ ٤۱ (فصّلت) ، آیهٔ ۵۳ . ۵ ـ ر : + که .
٦ ـ سورهٔ ٤۱ (فصّلت) ، آیهٔ ۵۳ ؛ م : کلّ شیئ قدیر .

(۱۵۴) «مَا رَأَیْتُ شَیْئاً إِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ قَبْلَهُ». هر دو علم از علوم حقیقیّه است؛ و اوّل را[1] بعرف صوفیّه علم توحید می‌گویند و بعرف علماء الٰهیّین علم الٰهی و علم کلّی می‌گویند[2]، و دوّم را[3] بعرف صوفیّه علم آفاق و انفس می‌گویند[4]، و بعرف حکماء طبیعیّین این علم منقسم است بدو علم یکی علم سماء و عالم[5] و یکی علم نفس[6]، و هر دو بحسب غایت و ثمره راجع بعلم توحید می‌گردد.

ر ۷۳

۵

(۱۵۵) ای عزیز[7] مردمان‌را درین زمان از علم توحید و علم الٰهی خبری نیست، و من بنده[8] در تمام عمر کسی‌ندیدم که از وی بوئی ازین علم آید، و از علم دوم نیز که علم آفاق و علم انفس است چندان بضاعتی با دانشمندان این زمان حاصل نیست تا بدیگران چه رسد. و اکثر مردمان[9] بغیر از محسوسات بچیزی اعتقاد ندارند، «یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»، و از آیات الٰهی و ملکوت آسمانها و زمینها غافلند و از تدبر و تأمّل[10] درآن اعراض نموده‌اند، «وَکَأَیِّنْ آیَةٍ فِی السَّمٰوَاتِ وَ الأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ».

۱۰

۱۵

ای شده خشنود به یکبارگی　　چون‌خروگاوی‌بعلف‌خوارگی

---

۱ ـ م و ر: ـ را.　۲ ـ م و ر: مینامند.　۳ ـ ر: دیم.
۴ ـ م. را نفس گویند.　۵ ـ ر: اسماء عالم.　۶ ـ: علم سماء نفس.
۷ ـ م: + من.　۸ ـ م و ر: ـ بنده.　۹ ـ م: مردم.
۱۰ ـ ر: تأمّل و تدبّر.

غافل ازین دائرهٔ لاجورد
فارغ ازین مرکز خورشید گرد
از پی صاحب نظرانست کار
بی‌خبران را چه غم از روزگار

(۱۵۶) آنچه همگنان از آسمان و زمین بدین چشم می بینند و می‌دانند ۵
بیش از آن نیست که کسی سقفی‌را و فرشی[۱] را بدین چشم که گاو و خر
را در آن شرکت است بینند و دانند[۲]، « وَ جَعَلْنَا[۳] السَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً
وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ[٤] ». ای عزیز دانشمند افلاك را که تو همین[۵]
چون سقفی می‌شناسی و ازجمادات می‌شمری و از آیات آن اعراض نموده‌ای[٦]
و دانستن آن‌را بدعت می‌دانی، ببین که خداوند جلّ ذکره چند جا چون ۱۰
بتعظیم نام آن می برد و قسم بدان یاد می‌فرماید، که[۷] « لَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ
النُّجُومِ، وَإِنَّهُ[۸] لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ[۹] »، و بیت معمور و سقف مرفوع
نامش کرده[۱۰] و عرش اعظم و محلّ استواء رحمن می گوید.

☆ ☆ ☆

۱ـ ر : فروش. ۲ـ ر : بیند و داند. ۳ـ ر : حملنا.
٤ ـ سورهٔ ۲۱ (الانبیاء)، آیهٔ ۳۲؛ اصل : غافلون. ۵ ـ ر : میبینی؛ م : همی.
٦ ـ م : نموده. ۷ ـ م : ـ که. ۸ ـ ر : النجوم، انّه. ۹ ـ سورهٔ ٥٦
(الواقعه)، آیهٔ ۷۵-۷٦. ۱۰ـ ر : نامش نهاده.

[باب سیردهم][1]

فصل

۲۴ پ (۱۵۷) حالیا ای متشرّع عادل و ای عابد سنگین | دل اگر کسی بر تو معلوم سازد که هیچ چیزاز[1] ارکان ایمان نمی‌دانی[2] و از علمی که آن فرض عین تست خبر نداری، و بفروض کفایت و دیگر فروع[3] که درتمام عمر ترا بدان حاجت نمی‌افتد عمرخرج[4] می کنی، درجواب چه خواهی گفت بغیر[5]
۵ آنکه راه جحود و عناد پیش گیری و شروع در تشنیع و لجاج نمائی و در مقام دشمنی و عداوت با آنکس درآئی یا گوئی که زیاده ازین مرتبه که همهٔ مسلمانان را در اوائل حال حاصلست بر کسی واجب نساخته‌اند و بدان مکلّف نکرده، و اگر نه حال عوام[6] و ناقصان چه می‌شود، چه اگر[7] بر همه کس دانستن حقائق دین و معارف اهل یقین واجب باشد، حَرَج[8] لازم
۱۰ می‌آید؟

(۱۵۸) ای مغرور مفتون جاه و عزّت و ای ممکور استدراج و نخوت،

۱ـ م ور: که ازهیچ. ۲ـ ر: ندانی. ۳ـ ر: بفروض دیگر وفروغ.
٤ـ ر: عمر را صرف. ۵ـ م: + از. ٦ـ م: جلال. ۷ـ م: واگر.
۸ـ حرج: «گناه وعیب وسختی وتنگی» (فرهنگ نفیسی).

ندانسته‌ای که تکلیف بقدر عقلست. بسا بود که آنچه بربعضی عقلا واجب باشد[1] بر دیگری واجب نباشد؛ آیهٔ «لَیْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لاعَلَی الْمَرْضی[2]» نخوانده‌ای و آیهٔ «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ[3] خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ[4]» نشنیده‌ای، و یا آیهٔ «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِاللّٰهِ إِمّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ[5]» نفهمیده‌ای. عامی بیچاره[6] که ۵ راه بهیچ مقصدی نبرده و گام در راه هیچ منزلی نگشاده و هیچ شرّی و خیری از وی نمی‌زاید جز آنکه در تحت «وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ[7]» داخل باشد، چه خواهد شد؟

(۱۵۹) اکثر اهل الجنّة بُله[8] کار با[9] مثل توئی‌است که بحیله و مکر[10] مرغ را از هوا نازل می‌سازی و ماهی‌را از قعردریا صید می کنی، وجواهر و ۱۰ لعل و درّ و مرجان را[11] از بحر و کان استخراج می‌نمائی، و با شیطان در کیاست دنیا و حیلتهای نفس دغا هم عنانی می کنی. کاش تو نیز و سائر مجادلان ساده لوح داخل ابلهـان می‌بودید، که «الْبَلاهَةُ اَدْنی إِلَی الْخَلاصِ[12] مِنْ فَطانَةٍ تَبْراءَ». شیطان از زیرکی ملعون گردید.

عقل‌جزئی عقل‌را بد نام کرد | کام دنیـا مردرا نـاکام کـرد ۱۵ ر ۷۵

۱ـ ر: ـ باشد ۲ـ سورهٔ ۹ (التّوبة)، آیهٔ ۹۱؛ ر: المریض. ۳ـ ر: بذنبهم. ۴ـ سورهٔ ۹ (التّوبه)، آیهٔ ۱۰۲. ۵ـ سورهٔ ۹ (التّوبه)، آیهٔ ۱۰۶. م ور: ـ نشنیده‌ای و یا ... تیوب علیهم. ۶ـ ر: ای بیچاره عامی. ۷ـ سورهٔ ۷ (الاعراف)، آیهٔ ۱۵۶. ۸ـ بُله: «احمق بی‌تمیز که خیر وشرّ را ازهم تمییز ندهد» (فرهنگ نفیسی). ۹ـ ر: کارما. ۱۰ـم: مکروحیله. ۱۱ـ ر: ـ را. ۱۲ـ ر: ادنی بالاخلاص.

(۱٦۰) ای خود پسند و ای زیرک غافل، آیا بمقتضای «وَ[۱] اَلْمُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ[۲]» و مؤدّای «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَومِ الآخِرِ» شرط هر مؤمنی هست[۳] که این معارف را که عبارتست از معرفت ربوبیّه[٤] و علم توحید و علم مفارقات[٥] و ملائکه و علم وحی و رسالت و علم کتب الٰهیّه و شریعت و معرفت روز قیامت و سرّ معاد[٦] نفوس و اجساد، و همچنین دانستن احوال برازخ و عذاب گور و بعث مَن فِی القبورِ و تحصیلِ مَا فِی الصّدورِ و نشر صحائف و کتب اعمال در روز نشور و میزان و حساب و جنّت و نعیم و کوثر و تسنیم و آتش و حمیم و زقّوم بداند، یا شرط نیست؟ اگر چنانچه دانستن این اصول و ارکان از شرائط مؤمن و لوازم ایمان هست، بیا برگو تو ازین معارف کدام را می‌دانی و می‌شناسی.

(۱٦۱) حقّا[۷] که بسیاری از متکلّمان که از راه بحث و گفتگو و طریق مجادله و مباحثه در ذات و صفات و افعال حق و کتب و رسل وی سخن می‌گویند[۸]، صفتی چند ازبرای معبود خود اثبات می‌کنند که اگر ازبرای رئیس دهی اثبات کنند بخواهد[۹] رنجید. و جمعی بر وجهی ذات حق را تصوّر کرده‌اند که جوهر نفس که واپس ترین[۱۰] جواهر عالم ملکوتست

۱- م: ـ و.
۲- م ور: + و کتبه ورسله.
۳- ر: مؤمنی است
٤- م: معرفت الرّبوبیّه.
٥- ر: + است؛ م: + وعلم.
٦- ر: معاد و نفوس.
۷- م و ر: حق.
۸- ر: گوید و؛ م: میگویند و.
۹- ر: خواهد.
۱۰- ر: ـ ترین.

ازآن اشرف است ، بلکه طبیعت که جوهریست ساری در همهٔ اجسام به بساطت و شرافت اقربست از آنچه ایشان وی‌را معبود خود انگاشته‌اند ، و همچنین[1] توحید را بروجهی تصوّر کرده‌اند که کسی نفی شریك از طبّاخ و خبّاز[2] و درودگر[3] و بنّا نماید . و ملائکهٔ خدا را چنان تعقّل نموده‌اند که مردمان مرغان پرواز کننده‌را چنان تصوّر نمایند[4] . و همچنین پیغمبر خدا را در دانستن کتاب و وحی زیاده ازآنکه کسی[5] بتقلید از دیگری معانی فراگیرد ، ندانسته‌اند . فرق نزد ایشان همین است که وی‌علیه وآله[6] السّلام | مقلّد جبرئیلست علیه‌السّلام[7] و دیگران مقلّد بشر ، و ندانسته‌اند که تقلید داخل علم[8] نیست . علم حقیقی نوریست که از خدای بردل هر بنده که خواهد نازل می‌گردد[9] ، وگمان ایشان چنانست که پیغمبر بطریق معهود قرآن از وی حفظ نموده و همچنین ائمّهٔ هدی و اولیاء خدا علیهم‌السّلام[10] هریك از دیگری بطریق نقل و روایت[11] سخن شنیده‌اند ، نه‌آنکه بمقتضای «وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً» ازحق تعالی بردل نورانی ایشان بسبب اتّصال روحانی با عالم غیب فائض گشته ، و بعد ازآن از راه دل برزبان آمده و ازجانب غیب بجانب شهادت ظهور نموده .

برو بزدای روی صفحهٔ دل که تا سازد ملك پیش تومنزل

۱ـ م ور : + معنی. ۲ـ ر: خبّازوطبّاخ. ۳ـ م ور: نجّار. ٤ـ ر : کنند.
٥ـ ر : کس. ٦ـ ر : ـ وآله. ٦ـ ر: علیه‌السّلام ؛ م : جبرئیل علیه‌السّلام‌است.
۸ـ ر : ـ علم . ۹ـ م ور : میگرداند . ۱۰ـ ر : چنین است . ۱۱ـ ر : ـ علیه‌السّلام ؛ م : اولیاء خدای تعالی. ۱۲ـ ر : نقل در روایت

ازو تحصیل کن علم وراثت ز بهر آخرت میکن حراثت

(۱۶۲) علم وراثت برعکس علم دراست است[۱]، زیرا که انبیاء علیهم‌السّلام اوّل تعقّل اشیاء می کنند، بعد از آن تخیّل می‌نمایند، بعد از آن احساس بدان حاصل می‌شود بعین آنچه تعقّل نموده‌اند. و علماء اهل نظر که ایشان‌را حکماء گویند اول اشیاء را بحس ادراك می کنند[۲]، بعد از آن بخیال انتزاع صورتی[۳] از آن می کنند[٤]، بعد از آن به‌تعقّل[٥] انتزاع صورت عقلی کرده[٦]، ادراك کلّی می‌نمایند. و طریق[۷] اولیاء علیهم‌السّلام متوسّط است میان طریق انبیاء و حکماء.

(۱۶۳) و امّا طریق غیر ایشان بجائی نمی‌رسد که اطلاق علم بآن توان نمود[۸]، و همچنین[۹] از ایمان بآخرت و اثبات نشأهٔ ثانیه و روز قیامت و احوال آن که برابر پنجاه هزار سال دنیاست آن قدر نصیب گرفته که کسی گوید که فردا روزبست از جنس روزهای گذشته چنان و چنان خواهد خواند، همچنین که[۱۰] سلاطین دنیا جمعی‌را که گفتهٔ ایشان نشنیده‌اند و فرمان نبرده‌اند سیاست کنند، و جمعی‌را جاه و منصب بخشند | ۷۶ ر | هیهات این اعتقادها صبیان و زنان و جاهلان‌را نیکوست که داعی بر اعمال خیر و ادای اماناتست[۱۱].

۱ـ م: ـ است. ۲ـ م: +و. ۳ـ ر: وبعدازآن بتخیّل انتزاع صورت.
٤ـ م ور: + و. ٥ـ م: بعقل. ٦ـ ر: +و. ۷ـ م: ـ بتعقّل ... وطریق.
۸ـ م ور: نمیرسد که اظهار آن توان کرد. ۹ـ م و ر و ت: از «وهمچنین» تاپایان فصل، ص۱۱۶ حذف گردیده است. ۱۰ـ مس: همچنانکه. ۱۱ـ مس: امانات.

چه دیدی تو ازین دین العجایز

که بر خود جهل می‌داری تو جایز

نشستی چون زنان در کوی ادبار

نمی‌داری ز جهل خویشتن عار

زنان چون ناقصان عقل و دینند ۵

چرا مردان ز ایشان دین گزینند[۱]

(۱٦٤) باش تا روزی که وعدهٔ «وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ[۲]» دررسد و صحیفهٔ «یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ مَا عَمِلَتْ مِنْسوءٍ تَوَدُّ لَوْ[۳] أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَداً[٤] بَعِیداً[٥]» مطالعه نمائی و جمال «یَحْشِرُ النَّاسُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَلَی نِیَّاتِهِمْ» حجاب بگشاید و حکم «یَوْمَ لَا یَنْفَعُ ۱۰ مَالٌ وَ لَا بَنُونُ، إِلَّا مَنْ أَتَی اللّٰهَ[٦]» بقلب سلیم چهره نماید.

گر زعلم این زمان[۷] علم‌داری زیر پوشی ز جهل هم داری

آنچه امروز زیر پوش بود آن زبرپوش حشرخواهد شد

و واقعهٔ «فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ[۸]» با تو[۹] گوید که اجسام دنیا همچو برف در آفتاب قیامت چون گداخته ۱۵ می‌شود.

۱- مس: چرامردان ره ایشان گزینند. ۲- سورهٔ ۲۳ (المومنون)، آیهٔ ۱۰۰.
۳- مس: یرد. ٤- اصل وم ور: ابدا. ٥- سورهٔ ۳ (آل‌عمران)، آیهٔ ۳۰.
٦- سورهٔ ۲٦ (الشعراء)، آیهٔ ۸۸ - ۸۹. ۷- مس: زبان. ۸- سورهٔ ٦۹ (الحاقه)، آیهٔ ۱٥- ۱٦. ۹- مس: واتو.

با تو این طمطراق لاف و هوس تا دم مردنست همره و بس

(۱٦٥) و جمیع گذشتگان زمانهای ماضی و آیندگان زمان مستقبل چون در یك وقت و یك زمان بمقتضای « قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ، لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ[۱] » جمع می‌شوند و همچنین جمیع کائنات

۵ سابق و لاحق چون در یك مکان بمقتضای « فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ[۲] » بازداشته می‌گردند و چه معنی دارد « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ[۳] » تا معلوم[٤] گردد آنگاه که « أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ[۵] » چگونه است .

زشت‌نبود روح‌قدسی منتظر و آنگاه تو

۱۰ در غرور جاه ومالی همنشین اهرمن[٦]

« يَا بَنِي آدَمَ مَا أَدْنَى هِمَّتَكَ وَ مَا أَخَسَّ نَفْسَكَ طَلَبْتُكَ[۷] فَتَهْرُبُ مِنِّي وَ يَطْلُبُكَ غَيْرِي | فَتَأْتِيهِ[۸] » . ۷٦ پ

اندر همه عمر من شبی وقت نماز

آمد بر من خیال معشوقه فراز

۱۵ بگشاد ز رخ نقاب و می‌گفت براز

باری بنگر که از که می‌مانی باز

(۱٦٦) ای جوانمرد نفوس مردمان در ابتداء بهیچ علّتی و مرضی مبتلی

۱ـ سورهٔ ٥٦ (الواقعه) ، آیهٔ ٤٩ـ٥٠ . ۲ـ سورهٔ ۷۹ (النازعات) ، آیهٔ ۱٤ .

۳ ـ سورهٔ ۱٤ (ابراهیم) ، آیهٔ ٤۸ . ٤ ـ مس : معلومت . ۵ ـ سورهٔ ۲ (البقرة) ، آیه ۱٦ . ٦ـ مس : درغرورجاه ومالی همنشین بااهرمن. ۷ـ مس: یطردك . ۸ـ مس : فتأتیه.

نیستند، و غیر از نقص بشریّت و ضعف «وَ خُلِقَ الاِنْسَانُ ضَعِیفاً[۱]» علّتی نمی‌دارند؛ لیکن بعد از مدّتی بواسطهٔ خطوط[۲] عاجل و خیالات باطل دنیا که شیطان بواسطهٔ افیون غفلت و غرور در شراب امانی[۳] وآمال بحلق خلق فرو می‌ریزد، وچندین مرض و آفت‌در نفوس بهم‌می‌رسد، «یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ وَ مَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلَّاغُرُوراً[۴]»؛ حاصل آن در عاقبت هیچ چیز نیست ۵ بغیر از آنکه از فطرت اصلی برخاسته[۵]اند و رجوع بدان دیگر ممکن نیست و تمنّای «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً[۶]» تمنّای امریست محال.

با یار گر آرمیده باشی همه عمر
لذّات جهان چشیده باشی همه عمر
هم آخر کار مرگ باشد و آنکه ۱۰
خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

☆☆☆

۱- سورهٔ ٤ (النساء)، آیهٔ ۲۸. ۲- مس: خطوط. ۳- مس: امالی.
٤ - سورهٔ ٤ (النساء)، آیهٔ ۱۲۰. ۵ - اصل: خواسته. ٦ - سورهٔ ۳۲ (السجدة)، آیهٔ ۱۲.

[باب چهاردهم]

فصل در دانستن عمل صالح و علم نافع

(۱۶۷) ای متشرّع عادل و ای دقیقه شناس غافل ، اگر لحظه‌ای تأمل نمائی درین آیه ، که « وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكٰوةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ[1] » ، معلومت شود که باین[2] اعمال بدنی و علوم ظاهری و اسلام زبانی و نماز ارکانی و
۵ روزهٔ دهانی و زکوة نانی و حجّ زبانی بی‌تصفیهٔ باطن از غشّ اعتقادات ردیّه و بدع واهواء و تنویر قلب از ریا[3] و از اغراض فاسدهٔ دنیا و دواعی نفس وهوا راه بمنزل سلامت‌و نجات آخرت نمی‌توان برد ، « طَاحَتِ[4] الْعِبَارَاتُ[5] وَ فَنِيَتِ الإِشَارَاتُ وَ مَا نَفَعَتْنَا[6] إِلَّا رُكَيْعَاتٌ[7] رَكَعْنَاهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ » .

۱۰ (۱۶۸) بدان که علم بی نفع و عمل بی علم نبودنش بسیار بهترست از آنکه باشد ؛ و در دعاهای مأثور از حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله

۱- سورهٔ ۹۸ (البیّنه) ، آیهٔ ۵ . ۲ - ر : ما بین . ۳ - م و ر : - و تنویر قلب از ریا . ۴- م : طاعت . ۵- ر . - العبارات .
۶ - م و ر : و ما نفعنا . ۷ - م : رکعات .

۷۷ ر واردست | که « نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ »،
زیرا که صد فتنه و غرور از هر یك[۱] ازین دو زائیده می‌شود که یکی از
آنها کافیست از برای اجابت[۲] دعوت شیطان و قبول وسوسهٔ ابلیس لعین. از
بعضی ارباب قلوب منقولست که « فِتْنَةُ الْحَدِيثِ أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْمَالِ
۵ وَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ كَيْفَ لَا يُخَافُ وَ قَدْ قِيلَ لِلسَّيِّدِ[۳] الْبَشَرِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَ لَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً[۴] ».
و دیگری گفته « إِذَا طَلَبَ الرَّجُلُ الْحَدِيثَ أَوْ تَزَوَّجَ أَوْ سَافَرَ فِي طَلَبِ
الْمَعَاشِ فَقَدْ رَكَنَ إِلَى الدُّنْيَا » مراد طلب اسانید عالیه یا طلب حدیثی که
در طریق آخرت احتیاج بدان نیست؛ و دیگری گفته « أَدْرَكْتُ الشُّيُوخَ
۱۰ وَهُمْ يَتَعَوَّذُونَ بِاللهِ مِنَ الْعَالِمِ الْفَاجِرِ[۵] بِالسُّنَّةِ ». و از حضرت عیسی[۶]
علیه‌السّلام مرویست که گفت « كَيْفَ[۷] يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ يَكُونُ
مَسِيرُهُ[۸] إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُوَ مُقْبِلٌ عَلَى[۹] دُنْيَاهُ وَ كَيْفَ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ
الْعِلْمِ مَنْ يَطْلُبُ الْكَلَامَ لِيُخْبِرَ بِهِ لَا لِيَعْمَلَ بِهِ ». از حضرت[۱۰] پیغمبر
۱۵ صلّی الله علیه و آله منقولست که فرمود « أَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ
قُلْ لِلَّذِينَ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ الدِّينِ وَ يَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا[۱۱]

۱ـ ر : ـ هر یك . ۲ـ ر : ـ اجابت . ۳ـ اصل : لسید .
۴ـ سورهٔ ۱۷ (الاسراء)، آیهٔ ۷۴ ۵ـ م : الفاجر العالم . ۶ـ م : + نبینا . ۷ـ م ور :
ـ کیف . ۸ـ م : لمسیرة . ۹ـ ر : الی . ۱۰ـ م . ـ حضرت .
۱۱ـ ر : الدین .

بِعَمَلِ[1] الآخِرَةِ وَ يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ لِبَاسِ مُسُوكِ[2] الْكِبَاشِ وَ قُلُوبُهُمْ كَالذِّئَابِ[3] أَلْسِنَتُهُمْ أَحْلَى مِنْ[4] الْعَسَلِ وَ قُلُوبُهُمْ أَمَرُّ مِنَ الصَّبْرِ إِيَّایَ يُخَادِعُونَ[5] وَ بِی يَسْتَهْزِؤُنَ لَأُتِيحَنَّ لَهُمْ[6] فِتْنَةً تَذَرُ الْحَكِيمَ حَيْرَاناً » .

۵ (۱۶۹) و محمّدبن يعقوب كلينى رحمةالله در كتاب كافى از امير المؤمنين عليه السّلام روايت نموده كه آن‌حضرت از[7] پيغمبر صلّى‌الله عليه و آله روايت كرده كه فرموده[8] « الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ[9] أَخَذَ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ ، وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَتَأَذَّوْنَ عَنْ رِيحِ الْعَالِمِ[10] التَّارِكِ لِعِلْمِهِ[11] » . و هم امير المؤمنين عليه‌السّلام در كافى روايت

۱۰ نموده كه فرموده[12] « أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ[13] لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ؛ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ | بِغَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِی لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْرَأَيْتُ[14] الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَ الْحَسْرَةَ أَدْوَمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى الْجَاهِلِ وَ الْمُتَحَيِّرِ فِی جَهْلِهِ وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِرٌ » . ر ۷۷

۱۵ (۱۷۰) و از امام جعفر صادق عليه السّلام روايت نموده[15] كه « مَنْ أَرَادَ

۱ــ م : يعمل . ۲ــ اصل : مسوك . ۳ــ م و ر : كالذّباب .
٤ــ ر : السنتهم على . ۵ ــ م و ر : + بى . ٦ ــ ر : لا متحن علم .
۷ــ م : كه از حضرت . ۸ــ ر: فرموده‌اند . ۹ــ م : ــ رجل .
۱۰ــ ر : العلماء . ۱۱ــ م : ــ لعلمه . ۱۲ــ ر : فرمود . ۱۳ــ م : ــ علمتم . ۱٤ــ م : بلى . ۱۵ــ م و ر : مرويست .

اَلْحَدِیْثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْیَا لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الْآخِرَةِ نَصِیْبٌ وَ مَنْ أَرَادَ غَیْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللّٰهُ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ ». و از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده[1] که گفت « مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِیُبَاهِی بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْیُمَارِی بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْلِیَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَیْهِ فَلْیَتَبَوَّءْ[2] مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ».

۵ (۱۷۱) و آیات قرآنی[3] و احادیث و اخبار درین باب از حدّ شمار بیرونست، و نقل او درین مختصر متعذرست. لیکن باید که معلوم همکنان باشد که[4] آنچه در باب مذمّت علم بی عمل واقع شده آن علمیست که غیر مکاشفه باشد[5]، زیرا که دانستی[6] معارف الٰهیّه ازین نقائص و عیوب و غوائل مبرّاست و از همه آفتی آزادست و دانستنش[7]

۱۰ عین مطلبست، و هر چند که زیاده دانسته شود[8] بحسب کمیّت بهترست.

(۱۷۲) وامّا علمی که متعلّق بعملست و ازعلوم معاملات نه از[9] مکاشفاتست دانستن آن بقدر عمل واجب کفائی است و زیاده از عمل[10] دانستنش وبال آخرتست. و این معنی نزد عارفان بوضوح پیوسته و دلائل و شواهدآن[11]

۱۵ بسیارست، و اگر بذکر آن مشغول شویم سخن[12] درازکشیده خواهد شد، وآنجا[13] که کس است یك حرف بس است.

۱ـ ر : مرویست. ۲ـ م : فلیتبوا. ۳ـ م : روایات توانی.
۴ـ م : باشد بلکه. ۵ـ ر : علمیست غیر علوم مکاشفه باشد. ۶ـ ر : + آن
۷ـ ر : دانستن آن ؛ م : دانستن او. ۸ـ م و ر : میشود. ۹ـ م : ـ نه
۱۰ـ ر : + دانستن. ۱۱ـ ر : ـ آن. ۱۲ـ ر : ـ سخن.
۱۳ـ ر : و ازآنجا.

(۱۷۳) ای عزیز اگر انصاف داری و هوشت بجای خود است ببین که شیخ زین الدّین علیه الرّحمة در آداب المتعلّمین خود چه نقل می کند. چنین گفته که «قَالَ بَعضُ المُحَقِّقِينَ، الْعُلَمَاءُ ثَلَثَةٌ عَالِمٌ بِاللهِ [۱] بِأمرِاللهِ فَهُوَ عَبدٌ اسْتَوْلَتِ الْمَعْرِفَةُ الإلهيَّةُ عَلى قَلبِهِ فَصَارَ مُسْتَغرِقاً بِمُشَاهَدَةِ نُورِ الْجَلَالِ وَ الْكِبرِيَاءِ فَلَا يَتَفَرَّغُ لِتَعَلُّمِ عِلمِ الأحكَامِ إلّا | مَا لَابُدَّ مِنهُ، وَ عَالِمٌ بِأمرِاللهِ غَيرَ عَالِمٍ بِاللهِ وَ هُوَ يَعرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ دَقَائِقَ الأحْكَامِ لٰكِنَّهُ لَا يَعرِفُ أسرَارَ جَلَالِ اللهِ. وَ عَالِمٌ بِاللهِ وَ بِأمرِاللهِ فَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الحَدِّ [۲] الْمُشْتَرَكِ بَيْنَ عَالَمِ الْمَعْقُولَاتِ وَ عَالَمِ الْمَحْسُوسَاتِ، فَهُوَ تَارَةً مَعَ اللهِ بِالْحُبِّ لَهُ وَ تَارَةً مَعَ الْخَلْقِ بِالشَّفَقَةِ وَالرَّحْمَةِ، فَإذَا رَجَعَ مِن رَبِّهِ إلَى الْخَلْقِ صَارَ مَعَهُمْ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ كَأنَّهُ لَا يَعْرِفُ اللهَ، وَ إذَا خَلَا بِرَبِّهِ [۳] مُشْتَغِلاً بِذِكْرِهِ وَ خِدْمَتِهِ فَكَأنَّهُ لَا يَعْرِفُ الْخَلْقَ؛ فَهَذَا سَبِيلُ الْمُرْسَلِينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَائِلِ الْعُلَمَاءَ وَ خَالِطِ الْحُكَمَاءَ وَ جَالِسِ [۴] الْكُبَرَاءَ. الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ سَائِلِ الْعُلَمَاءَ، الْعُلَمَاءُ بِأمرِاللهِ غَيْرَ العَالِمِينَ بِاللهِ فَأمَرَ بِمَسْأَلَتِهِمْ عِنْدَ الْحَاجَةِ إلَى الإسْتِفْتَاءِ؛ وَ أمَّا الْحُكَمَاءُ فَهُمُ الْعَالِمُونَ بِاللهِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أوَامِرَ اللهِ [۵] فَأمَرَ بِمُخَالَطَتِهِمْ، وَ أمَّا الْكُبَرَاءُ فَهُمُ العَالِمُونَ بِهِمَا فَأمَرَهُ [۶] بِمُجَالَسَتِهِمْ لِأنَّ فِي مُجَالَسَتِهِمْ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ. وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الثَّلَثَةِ ثَلَثُ عَلَامَاتٍ، فَالعَالِمُ بِأمرِاللهِ الذِّكْرُ بِاللِّسَانِ دُونَ القَلْبِ وَ الْخَوْفُ مِنَ الْخَلْقِ دُونَ

۱ـ ر: ـ بالله. ۲ـ م: حدّ. ۳ـ ر: ربّه. ٤ـ ر: البس.

۵ـ ر: ـ الّذين لايعلمون اوامر الله؛ م: بالله الّذين لايعلمون اوامر الله. ٦ـ م: فامر.

الرَّبِ وَ الإِستِحیاءُ[۱] مِنَ النّاسِ فِی الظّاهِرِ ، وَ لایَستَحیِی مِنَ اللهِ فِی السِّرِ ، وَ العالِمُ بِاللهِ ذاکِرٌ خائِفٌ مُستَحیِی . أَمّا الذِّکرُ فَذِکرُ القَلبِ لا اللِّسانِ ، وَ الخَوفُ خَوفُ الرَّجاءِ لاخَوفُ المَعصِیَةِ ، وَ الحَیاءُ حَیاءُ ما یَخطُرُ عَلیَ القَلبِ لاحَیاءُ الظّاهِرِ ، وَ أَمّا العالِمُ بِاللهِ وَ بِأَمرِهِ فَلَهُ سِتَّةُ أَشیاءَ الثَّلاثَةُ المَذکُورَةُ لِلعالِمِ[۲] بِاللهِ فَقَط مَعَ ثَلاثَةٍ أُخرَی ، کَونُهُ جالِساً عَلَی الحَدِّ المُشتَرَكِ بَینَ عالَمِ الغَیبِ وَ عالَمِ الشَّهادَةِ ، وَ کَونُهُ مُعَلِّماً لِلمُسلِمینَ وَ کَونُهُ بِحَیثُ یَحتاجُ إِلَیهِ الفَرِیقانِ ، وَ هُوَ مُستَغنٍ عَنها[۳] . وَمَثَلُ العالِمِ بِاللهِ وَ بِأَمرِاللهِ کَمَثَلِ الشَّمسِ لایَزِیدُ وَ لایَنقُصُ ، وَ مَثَلُ العالِمِ بِاللهِ فَقَط کَمَثَلِ القَمَرِ یَکمُلُ تارَةً وَ یَنقُصُ أُخرَی ، وَ مَثَلُ العالِمِ بِأَمرِاللهِ کَمَثَلِ السِّراجِ یُحرِقُ نَفسَهُ وَ یُضِیءُ غَیرَهُ » .

(۱۷٤) پس زنهار که بعلم ظاهر و صلاح بی بصیرت | مفتون و مغرور نگردی ، که هر شقاوتی که بمردودان راه یافت[٤] از غرور علم ظاهر وعمل بی‌اصل راه یافت[۵] وآنچه در قصص الانبیاء خوانده‌ای یا از احوال شهداء و اولیاء شنیده‌ای ، از مصیبتها و محنتها که بخاندان نبوّت و ولایت و اهل بیت عصمت و طهارت راه یافته[٦] ، اگر نیك دریابی آنها همه از نفاق و کید اهل شید و ریا و غدر و حیلهٔ متشبّهان باهل علم و تقوی برخواسته . علیّ مرتضی علیه السّلام نه بضرب ابن ملجم[۷] بر زمین افتاد ، بلکه بسکنجبین

۱ـ م : الاستحیاء . ۲ـ م : العالم . ۳ـ م : عنهما . ٤ـ م : ـ یافت
۵ـ ر : ـ ازغرور ... راه یافت. ٦ـ ر : راه یافت. ۷ـ م : + یعني.

شهد صلاح ابو موسی اشعری و سر کهٔ نفاق عمروبن عاص[1] شربت شهادت نوشید؛ و امام حسین علیه‌السّلام نه بخنجر[2] بیداد شمرذی الجوشن خوابید بلکه به‌معجون افیون پرسمّ مکر و افسون و تریاق پر زهر اتفاق اهل نفاق خونش[3] با خاك كربلا آمیخته شد، که «قُتِلَ الحُسَیْنُ یَوْمَ السَّقِیفَةِ». و همچنین پارهای جگر حسن مجتبی علیه‌السّلام از کید و غدر نهانی معاویه[4] بخاك محنت ریخت، و برین قیاس[5] هرچه بسائر ائمه علیهم‌السّلام واقع‌شده همه بزور شید اعدا و مکر و تلبیس ارباب رزق و ریا بوده، و با این همه ظلم و بیداد و فتنه و فساد که ازیشان سرزد ذرّه‌ای ازجاه و قدر و منزلت اهل ولایت و حقیقت کم نگشت، و در دنیا[6] و آخرت معزّز و مکرّم[7] بودند و خواهند بود بلکه این[8] طایفهٔ اعداء خود را در دین و دنیا رسوا کردند و بعذاب سرمد و سَخَط[9] الهی تا ابد خویشتن را مبتلی ساختند.

آنان که ره دوست گزیدند همه
در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکهٔ دو کون فتح از عشقست
با آنکه سپاه او شهیدند همه

۱ـ م: عمروبن عاصم لعین. ۲ـ م بضرب خنجر. ۳ـ م: خویش.
٤ـ ر: + اسکنه الهاویة. ٥ـ ر: + بر. ٦ـ م ور: بلکه دردنیا. ۷ـ م: مغرورتر ومکرم‌تر. ۸ـ م ور: خواهند بود و. ۹ـ سخط: «خشم وغضب و قهر واهانت و کرامت ونفرت» (فرهنگ نفیسی).

و بر[1] حسب «وَ لَا یَحیقُ المَکرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأهْلِه[2]» کردهٔ[3] ایشان بدیشان باز گشت و بجزای[4] «وَ حَاقَ بِهِمْ مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ[5]» گرفتار گشتند[6].

با شیر و پلنگ هرکه آویز کند

۵ آن به که ز تیر فقر | پرهیز کند ۷۹ ر

این همّت مردان توچو سوهان می‌دان

گر خود نبرد برنده را تیز کند

«یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا[7] نُورَ اللّٰهِ بِأفْوَاهِهِمْ وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ المُشْرِکُونَ[8]».

۱۰ هرکه در سر چراغ دین افروخت

سبلت پف کنانش پاك بسوخت

(۱۷۵) ای عزیز[9] امروز کوری را شعار خود کردن و در خوابگاه غرور خوابیدن و عمل برمجاز صرف کردن و مقامی ورزیدن نه بس[10] کاریست؛ فردا «فَکَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الیَوْمَ حَدِیدٌ[11]» وا تو[12] گوید که در

۱۵ چه کار بوده.

۱ـ ر: ـ بر. ۲ ـ سورهٔ ۳۵ (الفاطر)، آیهٔ ۴۱. ۳ـ م: ـ کرده.
۴ـ ر: وخزائن. ۵ـ سورهٔ ۱۱ (هود)، آیهٔ ۸ ۶ـ ر: گرفتار شدند+ اوحد الدّین کرمانی؛ م: گرفتار گشتند + اوحد الدّین کرمانی. ۷ـ م: لیطفوا.
۸ـ سورهٔ ۶۱ (الصف)، آیهٔ ۸. ۹ـ ر: +من. ۱۰ـ ر: بسی. ۱۱ـ سورهٔ ۵۰ (ق)، آیهٔ ۲۲. ۱۲ـ ر: وبا تو.

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده ره روی که عمل بر مجاز کرد

(۱۷٦) اگر لحظه[۱] ای چشم باز کنی و سیل[۲] هوا یکسو کشی[۳] و غشاوهٔ طبع و چشم بند غرور دور افکنی، هر آیتی از آیتهای قرآنی آئینه‌ایست روی نما که جمال باطن[٤] خودرا در آن می‌توانی[۵] دید که سیاه و تاریکست یا سفید و روشن. مشاهدهٔ «یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجوهٌ[٦]» نقد وقت عارفانست؛ و به‌میزان حقیقت سنج کتاب و حدیث[۷] «وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَ المِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ[۸]» هر عملی را امروز می‌توان سنجید وحساب نفس از آن بر می‌توان گرفت. اگر کسی صاحب بصیرت باشد که «حَاسِبُوا أَنْفُسَکُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»؛ امّا غرور نفس ظاهر بین و تسویلات ابلیس لعین کی راه حقّ و حساب بخود می‌دهد؟

کو چشم که بیند نفس انوارش

کو گوش که بشنود دمی اسرارش

(۱۷۷) «أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا امْ لَهُمْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا[۹]»، بلکه هر یک ازدلهای اهل یقین حقائق بین آئینه ایست جهان نما که احوال ماضیه و آتیه در وی می‌توان دید که «الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ».

۱ـ م ور: لمحه. ۲ـ ر: سبل. ۳ـ م: کنی. ٤ـ ر: ـ باطن.
۵ـ م: میتوان. ٦ـ سورهٔ ۳ (آل عمران)، آیهٔ ۱۰۲. ۷ـ م: + که.
۸ـ سورهٔ ۵۷ (الحدید)، آیهٔ ۲۵. ۹ـ سورهٔ ۷ (الاعراف)، آیهٔ ۱۹٤؛ ر لا ینصرون بها ام لهم آذان لایسمعون بها.

آئینه همه چیز نماید بجز از جان

وین آئینه جز صورت جان می ننماید[1]

(۱۷۸) اگر از مرآت ضمیر منیر اهل بصیر احوال عواقب امور و نتائج کامرانی دنیاو فتنه‌و غرور | استکشاف نمائی معلومت شود که درچه کاری ، و اگر تعامی ورزی ولحاف غرور در سر کشی و بریسمان مکر و تلبیس نفس و فتنهٔ مال و جاه در چاه دنیا و ویل جهنّم فرو روی ، فردا که غشاوهٔ جسم وغطاء طبیعت ازپیش چشم بمقتضای « فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَ»[2] مرتفع گردد و گرد بدن و غبار دنیا فرو نشیند و دیدهٔ نفس بمؤدّای « فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » تیزبین[3] گردد و آئینهٔ روح که امروزمقلوبست پشت برو بگردانند ، خواهی دید که‌حال اندرون ودیدار آخرت برچه سانست .

چون کند جان واژ گونه پوستین

بس که واویلا بر آید ز اهل دین

* * *

تو بچشم خویشتن بس خوبروئی لیک باش

تاشود در پیش رویت دست مرگ آئینه‌دار

* * *

گرد این نشأه چونکه بنشیند

هر کسی پیش پای خود بیند

آن زمان می نمایدت روشن

« أَحِمَاراً رَكِبْتَ[4] أَمْ فَرَساً »

۱ـ مور: نمی توان دید . ۲ـ مور: + فبصرك‌اليوم حديد . ۳ـ ر: بین .

۴ـ ر : کسبت .

گر چه اینجا قباد و پرویزی

چون عوانی[١] زگل سگی خیزی

گر توئی زهد ورز لیکن خر

هیزم دوزخی و لیکن تر

٥ ور فقیهی و ایک شور انگیز

دیو خیزی بروز رستاخیز

(١٧٩) ای عزیز زادهٔ آدم هنوز بر آن سرم که راهِ گفت و شنود با تو وا نسپرم، و حقّ نصیحت و خلوص طوبّت و صلاح اندیشی و دولت خواهی یکسو ننهم. اگر سابقه‌ای داری و بقیّتی از آدمیت در تو مانده است، راست ١٠ بشنو[٢]، و پندارم که نشنوی که تا امروز[٣] در هیچ کار نبوده که بچیزی ارزی[٤]. اگر چنانچه گوش داری، آن گوش[٥] که انسان را در کارست نه گوشی[٦] که در دوابّ و انعام بسیارست، و این سخن[٧] در گوش کنی، و داروی تلخ نصیحت نوش کنی، بدانی که بعد ازین چه بایدت کرد و بدانی که تا امروز در هیچ کاری نبوده‌ای[٨] که بکار عاقبت آید. این جاه و ١٥ منصبی[٩] که تو بدان مفتخری هزار وبال از آن میخیزد و | این عمل و دانش که تو بدان مغروری خرمنی از آن بجوی نمی ارزد. « رُبَّ تالٍ

ر ٨٠

١ـ عوان. « کشداد بمعنی سخت گیرنده وظالم‌وزجر کننده » (فرهنگ آنندراج).

٢ـ ر: ـ و. ٣ـ ر: + یی. ٤ـ ر: پشیزی آزاد؛ م: که بخبری‌وشرّی ارزد. ٥ـ ر: گوش. ٦ـ ر: + است. ٧ـ م و ر: + را.

٨ـ م: امروز هیچ کاری نبوده. ٩ـ م و ر: منصب.

لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ »:

فردا که معاملان هر فن طلبند

حسن عمل از شیخ و برهمن طلبند

آنهـا که درودهای جوی نستانند

آنها که نکشتهای بخرمن طلبند ۵

(۱۸۰) و اگر چنانچه نشنوی و در[1] گوش نکنی، از باغ امیر گو کلوخی کم باش، گو کلاغی بر کلوخی چند روزی نشسته می باش، و بهوای نفس امّاره قرقری[2] می کرده باش[3]، « إنَّ اللّهَ الغَنِيُّ عَنِ العَالَمِينَ[4] ».

تن بی روح چیست مشتی گرد

دل بی علم چیست بـادی سرد ۱۰

* * *

هر آن دلی که درین خانه زنده نیست بعشق

برو نمرده بفتوای من نماز کنید

(۱۸۱) مدّتیست که « أمْوَاتٌ غَيْرُ أحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ[5] » تعزیت تو داشته و بر لوح مزار پیشانیت[6] آیهٔ « إنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أحْبَبْتَ[7] » در ازل نوشته شده و بر سر گور دلت سنگ سیاه[8] « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ ۱۵ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أوْ أشَدُّ قَسْوَةً[9] » افتاده گشته، و حافظان کلام ملک علّام

۱ـ ر: در. ۲ ـ ر: قد قد؛ م: + چند. ۳ ـ م: + که.
٤ ـ سورهٔ ۲۹ (العنکبوت)، آیهٔ ٥. ٥ ـ سورهٔ ١٦ (النحل)، آیهٔ ۲۱.
٦ ـ ر: پشیمانیت. ۷ ـ سورهٔ ۲۸ (القصص)، آیهٔ ٥٦. ۸ ـ ر: و بر گور دل سیاهت. ۹ ـ سورهٔ ۲ (البقرة)، آیهٔ ۷٤.

آیهٔ « وَ لَوْ عَلِمَ اللهُ فِیهِمْ[۱] خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ[۲] » بر قبور صدور دل مردگان عالم نشور خوانده‌اند[۳] ، «وَلَیْسَ لَهُمْ حَتَّی النُّشُورِ نُشُورٌ » .

(۱۸۲) پس[۴] ای نامدار کامکار با جاه و اشتهار ملقّب بمتّقی و پرهیزکار،
اگر می‌خوانی که معنی متّقی بدانی بخوان این آیه را : « إِنَّ فِی اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللهُ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ[۵] » .
و اگر خواهی بدانی که بی دین و نابکار و مستحقّ عذاب دوزخ و لایق لعنت کردگار[۶] و فرشتگان و گزیدگان[۷] آفریدگار کیست ، این آیه بر خوان ، که « إِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیَاتِنَا غَافِلُونَ ، أُولٰئِكَ مَأْوٰیهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ[۸] » . و اگر خواهی که ایمان و صلاح بدانی و حقیقت مؤمن و صالح[۹] بشناسی این آیه را برخوان ، که « إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمَانِهِمْ[۱۰] تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ، دَعْوٰیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوٰیهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ[۱۱] » .

[وَ صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ[۱۲]] .

۱ـ اصل : فیه . ۲ ـ سورهٔ ۸ (الانفال) ، آیهٔ ۲۳ ؛ اصل : یأس ولوعلم‌الله .
۳ ـ ر : خواند . ۴ـ م : فصل . ۵ـ سورهٔ ۱۰ (یونس) ، آیهٔ ٦ .
٦ـ ر پروردگار . ۷ـ ر : وبرگزیدگان . ۸ـ سورهٔ ۱۰ (یونس) ، آیهٔ ۷-۸ .
۹ـ ر : ـ وصلاح بدانی ... وصالح . ۱۰ـ اصل : بایمان . ۱۱ ـ سورهٔ ۱۰ (یونس) ، آیهٔ ۹-۱۰ . ۱۲ ـ اصل ـ وصلّی الله ... الطّاهرین .

منتخب مثنوی

منتخب مثنوی صدر المحقّقین محمّدبن ابراهیم شیرازی قدّس الله سرّه العزیز

بسم الله الرّحمن الرّحیم و به نستعین

می‌ستایم خالقی را کوست هست — این دگرها نیستند و[1] اوست هست — ۳۱ ر
آن خداوندی که قیّومست وحیّ — آنکه پاکی وقف شد بر ذات وی
آن خداوندی که از یکقطره آب — کرد پیدا صورتی چون آفتاب
جملهٔ عالم همه در قطره‌ای — جمع گردد زو نشد کم ذرّه‌ای
هرچه بود و هست اندر دل نمود — هردو عالم در دلی منزل نمود — ۵
حمله عالم سبحهٔ تعظیم اوست — ناطقه یك حرف ازتعلیم اوست
جملهٔ عالم کتابی دان ز حق — هست افلاك از کتابش یك فرق
یك ورق دان نه فلك از دفترش — عرش اعظم چون غباری بر درش
یك نفس زد امر کن اندر نهان — گشت پیدا صدهزاران عقل و جان
زان تجلّی کو بخود در خود نمود — صد هزاران باب رحمت را گشود — ۱۰ — ۳۱پ
لوح امکان را بنور خود نگاشت — تخم ایمان درزمین گل بکاشت
کیست غیراز حق که حق را دیده است — دیدهٔ حق بین کدامین دیده است
بلکه راه و رهرو و ره بین ویست — حق شناس و نور الله بین ویست
اوست برهان بروجود ممکنات — پرتوی باشد ز نورش کائنات

۱ـ اصل : ــ و .

بر[۱] وجود او بود ذاتش گوا | لمعه‌ای می‌دان ز ذاتش ما سوا
کیست غیر از حق که بتواند ستود | مدّعی را کوست خلّاق وجود
کس نگوید وصف او جز ذات او | از کما اثنیت[۲] برخوان این نکو
صدر و بدر آفرینش از حیا | در ثنایش گفت لا اُحصی ثنا
۵ این ستایش نیست جز احسان او | شکرها یك لقمه دان از خوان او
پیره[۳] زالِ سبحه گردان نفس کل | از قصور خویش دایم منفعل
۳۲ ر کوکبان ثابت و سیّار را | دور[٤] در رشته کشد بهر ثنا
آسمان از دهشت تعظیم حق | از کواکب بر جبین دارد عرق
نفس کلّی ساقی انعام او | وین کواکب قطره‌ها برجام او
۱۰ سطح گردون سقف زندان خانه‌اش | جوهر افلاك یك دیوانه اش
عالم ابعاد دهلیز درش | هست سنگ انداز کیوان برسرش
عالم اجرام چون منزل گهیست[۵] | جرم خور همچون چراغی بر رهیست[٦]
از کمالش هفت گردون ذرّه‌ای | از نوالش هفت دریا قطره‌ای
هست دریا تشنهٔ دیدار او | سوز خور از حسرت رخسار او
۱۵ نور خورشید از جمالش لمعه‌ای | آب دریا در فراقش دمعه‌ای
گریهٔ باران ز شوق روی اوست | نالهٔ رعد از هوای کوی اوست
بسکه گردون قطره‌زد در جستجو | گه به پهلو گه بسر شد کوبکو
۳۲ پ پای تا سر گشت پر از آبله | با هزاران شمع اندر قافله
نه گرفتی از رخش یکدم نشان | نه جمالش را همی دیدی عیان

۱ـ ق : در. ۲ـ اشاره است به‌روایت «لَا اُحصی ثَناءَ عَلیكَ أنتَ کَمَا أثنَیتَ عَلَی نَفسِكَ». ۳ ـ ق : پیر. ٤ـ ق رهره. ۵ـ ق : گه است.
٦ـ ق : ره‌است.

با وجود این طلب کاری چست — هر گز ازمقصود خود کامی نجست
شب سیه پوشد فلك در ماتمش — آتش اندر سینه دارد از غمش
یك‌قدم ننهاده کس ازخط برون — نه کسی را آگهی از چند وچون
لیك آن کو یك‌قدم دارد سبق — می‌رباید عقل وجان از قرب حق
هر که را کامی دراین‌ره پیش‌بود — در نهادش نور هستی بیش بود ۵
گر کنی یك ره نظر در شهرجان — نفرت آید مر تورا زین خاکدان
گر بیندازی نگاهی سوی دل — کم شوی در کار دنیا مشتغل
گر بیابی ذوق معنی یك نفس — تلخ گردد بر مذاقت هر هوس
گر زطیب شهر جان آگه شوی — زین ریاحین جهان تو نشنوی
گر سماع نغمهٔ مستان کنی — گوش دل باسوی این دستان کنی ۱۰ ۳۳ ر
گر ببینی لحظه‌ای شهر خدا — مردمان پیشت شود مردم گیا
نفس نبود از جهان آب و خاك — پرتوی دان اوفتاده در مَغاك[1]
میل دنیا چون کند گمره شود — از خساست همچو خاك ره شود
ساقیا می در قدح کن بهر من — وا رهان جان‌را ز قید خویشتن
زان میی کز وی برافروزد روان — می‌توان دیدن بنورش آن جهان ۱۵
آن میی کاندر شعاع او ز دور — از برون و از درون یابد ظهور
آن میی کز وی توان افروختن — شمعها بی آتش و آتش زدن
آتش این می ندارد هیچ آب — آب وآتش کی کند یکجا مآب
قطره‌ای از بحر او شمس منیر — ذرّه‌ای از جرم او جرم اثیر

۱ ـ مغاك : «گردی و گودال وشیار و جای پست و گود عمیق وژرف و دوزخ» (فرهنگ نفیسی).

ساقیا سوزی در افتاده بدل | دل شده همچون زباله مشتعل
۴۳ پ روغن می تا نریزی[1] در دماغ | آتش افتد در وی و سوزد چراغ
گر نریزی روغن می در وجود | منطفی گردد فتیله همچو دود
جام من گر پر بود از روح می | می‌توانم شد بشورش تا بحی
۵ ور شود خالی تنم از نور می | گام نتوانم زدن در راه وی
ساقیا جامی که بی خویش آمدم | یك قدم از خویشتن پیش آمدم
بی شعاعش شمع دل‌را سوز نیست | ربط من با جام می امروز نیست
آشنائیهای سابق خوش بود | با نکو روئی که بس دلکش بود
جان بی عشق و دلی بی سوز غم | آن بود بادی و این خاکی بهم
۱۰ خیز و آب از دیده و آتش ز دل | جمع کن با خاك و باد مشتعل
آب چشم و آتش دل با هم است | این دو همره منفصل ازهم کم‌است
آتش این دودها جسمانی است | آتش عقل آتش روحانی است
۴۴ ر دودهاشان عاقبت گردد تباه | خانهٔ دل می‌شود از وی سیاه
راه حق را جز بنور حق که دید | کی توان با آتش نخوت رسید
۱۵ جز بنور روح قدسی طیّ راه | کی توان کردن سوی شهر اله
زین عناصر تا نکردی دل کسل | کی شوی با روح قدسی متّصل
ساقیا مستم کن از جام الست | تا بمستی وا نمایم هر چه هست
ساقیا مستم کن از جام بلور | تا مبدّل گردد این ماتم بسور
ساقیا بر کف نهم جامی کزو | کشف گردد راز گیتی مو بمو
۲۰ باده‌ای[2] کزوی درون روشن شود | خانهٔ تاریك دل گلشن شود

---

۱ ـ ق : گر بریزی . ۲ ـ اصل : پاره .

گر همی خواهی دل آتش فشان / دل بدان آتش رخ مهوش رسان
جوهر این آتش از اجسام نیست / آتش اجسام خون آشام نیست
آتش اجسام ظلمانی بود / آتش عشق آتش جانی بود
آتش عشق آتش دیگر بود / جمله آتشها ازو ابتر بود ۳۴ پ
گرچه تندو مهلکو سر کش بود / لیك عاشق پیشه را زان خوش بود ۵
آتش می قبلهٔ مستان بود / صورت او معنی انسان بود
گر نبودی آتش می در وجود / می‌فسردی روح مردم از خمود
گر نبودی این تفو این سوز عشق / ور نبودی شمع جان افروز عشق
پس نبودی فرق از انسان تا دوابّ / چون شرا کت هستشان در خورد و خواب
معنی آدم از آن افزون بود / کش همی جنبش سوی بیچون بود ۱۰
ساقیا می ده که مجلس شد دراز / با مخالف زین نوا چندین مساز
آنکه کوشش نیست جز سوی بدن / بهر او زین نغمه و دستان مزن
صحبت نا جنس سدّ ره بود / خاصه نا جنسی که بس گمره بود
گر نبودی جام می با من قرین / می‌فسردم من ز یاران چنین[1]
آن چنین یاران بنرخ کاه باد / جان فدای یار معنی خواه باد ۱۵ ر ۳۵
ساقیا از می فزون کن مستیم / مستیم ده وا رهان از هستیم
ساقیا از یک قدح هوشم ببر / وا رهان جان را ز سحر مستمرّ
وا رهانم از وجود خویشتن / نیست سدّی همچو من در راه من
نیست جرمی بد تر از جرم وجود / گر کنی توبه از این باید نمود
از وجود خود در اوّل پاك شو / وانکه ار خواهی سوی افلاك شو ۲۰

۱- ق : چنین.

با دل و جانی بصد وا بستگی — کی توانی از جهان وارستگی
تا نگردی بیغش و پاك از وجود — ره کجا یابی بخلّاق ودود
تا نگردی خالص از آلودگی — ره نداری در جهان زندگی
تا نباشی در غم و افکندگی — کی رسی در عالم پایندگی
۵ تا نگردد جان ز محنت پایمال — کی دهندت ره بحقّ ذی‌الجلال
۳۵ پ تا نباشی از دو عالم بر کنار — نبودت با روح قدسی هیچ کار
تا نسوزی در فراق روی یار — کی بود جای تو در دارالقرار
هیچ جانی را ز سوی چاره نیست — یا بدنیا یا بعقبی زین یکیست
یا بنار توبه یابد سوختن — یا بدوزخ بایدت افروختن
۱۰ یا بنار عشق خق سوزی همی — یا چو شیطان لعنت آموزی همی
تا نمیری از خود و از کام دل — کی شود از ذکر حق جان مشتعل
تا نگردی از وجود خویش پاك — دل نگردد از طهارت نور پاك
کی در آئی در صف آزادگان — این قیامت بر تو کی گردد عیان
تا نگردد منقلب جان با روان — کی بود ز ابلیس و تلبیسش امان
۱۵ تا نیفشاند ز دل گرد بدن — کی درو منزل کند شاه زمن
ساقیا ز اهل خلاصم کن همی — عارف توحید خاصم کن همی
۳۶ ر باشم اندر کنج محنت تا به کی — وا رهان زین ظلمتم از نور می
خسّت ابنای جنسم می کشد — صحبت عرفان کجا و دیو و دد
تا به کی باشم درین کنج خمول — شهرتم ده بر نفوس و بر عقول
۲۰ تا به کی باشم درین ظلمت کده — با شیاطین هم تك و هم ره شده

تا به کی باشم بکنجی منزوی | با رفیقان خسیس دنیوی
از نفاق ناکسان تنگ آمدم | بس که دیدم گمرهان گمره شدم
گر چه در صورت بآدم می‌رسند | لیك در معنی ز حیوان وا پسند
ز امتزاج این خسان عنصری | باز ماندم از سپهر و مشتری
جملگی درخشم و شهوت همچودد | مایهٔ نار جهنّم از حسد ۵
ساقیا از می دلم را ده حضور | فارغم گردان ز حور و از قصور
چون حضور دل شود کس را مقام | فارغ آید از بهشت خاص و عامّ
تا رسیده سوی بستان می دود | همچو طفلان میل پستان می کند ۳۶پ
شهوت دنیا هنوزش در دل است | نفس را این اوّلیت[۱] منزل است
میل پستان زنان دارد هنوز | حور و غلمان همسران خواهد هنوز ۱۰
همچو طفلان جوی شیرش[۲] آرزوست | جوی شیر و انگبین در خورداوست
جوی شیر و انگبین خواهد دلش | صحبتی با نازنین خواهد دلش
چون به اتراب و کواعب[۳] خو گرست | طاعتش را لاجرم آن درخورست
هر که او شد آشنا با روی دوست | می نه‌بیند یك نظر جز سوی دوست[٤]
نیست فرقی نزد مرد شه شناس | گر برهنه بیندش یا در لباس ۱۵
عاشقی کو طالب جانان بود | در لباس و در عرا یکسان بود
هست مردم بیشتر حق نا شناس | غیر عارف نیست یك کس با سپاس
زشت و زیبا نزد عارف یك سرست | زانکه او را همّتی بالا ترست

۱ــ ق : اوّ لینه . ۲ــ اصل : شیرین . ۳ــ کاعب (ج کواعب): « دختر نار پستان » . (فرهنگ نفیسی) . ٤ ــ اصل : ــ یك نظر جز سوی .

۴۷ ر

کاملان را آرزو نی غیر دوست — ناقصان راحور وغلمان بس نکوست
جمله نیکان رشحه‌ای از ذات او — حسنها دان پرتوی ز آیات[1] او
دل گرفت از صحبت این ناکسان — ساقیا یکره ز خویشم وا ستان
ساقیا جانم گرانی می کند — آسمانی پاسبانی می کند
۵ ثقل جان از خفّت می دور کن — این گرانرا زان سبك پرنور کن
جنبشی ده قالب افسرده را — زنده کن از روح راح این مرده‌را
پاك کن از زنگ غم این‌سینه را[2] — آب ده این کشتهٔ دیرینه را[3]
خاك آدم را ز می تعمیر کن — صحن و بام خانه را تنویر کن
آفتاب می چه اندر سینه تافت — ازدریچهٔ دیدگان بیرون شتافت
۱۰ نورش‌اندر دیده‌چون منزل گرفت — صورت جانان درو محفل گرفت
هر فسرده لایق این جام نیست — لایق این سینهٔ هر خام نیست

۴۷ پ

کن مصفّا ز آب می این خانه را — صحن و بام منزل جانانه را
ساقی از یك جرعه می جانم بده — از شعاع نورش ایمانم بده
جوهرش گرزانکه پیدا شد بفرش — شعلهٔ نورش فروزد تا بعرش
۱۵ گر بخواندستی ز قرآن اصلها — فرعها و رزقها دان در سما
ساقیا در ده میی از نور روح — کآتش دل وا نشیند زان صبوح
پرتو این نور[4] چون در دل فتد — جمله آتشهای نخوت بشکند
آن‌میی کزوی بسوزدهرچه‌هست — هر چه‌از خارو خس پندار رست[5]
آن میی کزوی بسوزد رود نیل — چون‌بدل‌منزل کند چون‌جبرئیل
۲۰ آتش این می نه جسمانی بود — کی ز جسمانی گریزد دیو و دد

۱ ـ ق : از ذات . ۲ ـ ق : سینه‌ام . ۳ ـ ق : دیرینه‌ام .
٤ ـ ق : این باده . ۵ ـ ق : رست .

آن میی کز وی شود مست و خراب | گر بنوشد قطره‌ای زان آفتاب
گر چنین آتش کند در دل نمود | سوزد از نورش بدن را تار و پود
گر چنین آتش کند در سینه جا | آتش ابلیس گردد زو فنا ۳۸ ر
گر زوی افتد بگردون یك شرر | اندرو سوزد ملك را بال و پر
منطفی گردد زنورش در وجود | هرچه یابد ز آتش هستی نمود ۵
می برآرد نورش ابراهیم وار | ز آتش هستی نمرودی دمار
گرچکد در چشم اعمی قطره‌ای | می ببیند در جهان هر ذره‌ای
گر کند پای خمش افعی گذر | زهر او تریاق گردد در اثر
گر ببیند اژدها این باده را | هر کجا آرد نظر روید گیا
گر زبویش شامه‌ای آگه شدی | مغز جان از فوه[1] او واله شدی ۱۰
هر که یابد بوی او[2] درپای دن[3] | بوی یوسف آیدش از پیرهن
گر زصهبا بو همی گیرد صبا | هرکجا گردد صبا بوسند جا
از صبا پیوسته بوی آشنا | زین جهت یابند عشّاق نوا
ساقیا از سر بنه این خواب را | آب ده این سینهٔ پرتاب را ۳۸ پ
جام می را آب آتش بار کن | از صراحی دیده‌ای خونبار کن ۱۵
مطربا یکدم بکف نه بَربَطی[4] | زورق تن را بیفکن در شطی
ازدف و نی زهره را در رقص آر | درنوای چنگ و بربط جان‌سپار

۱ــ فوه : «بوی افزار که از آن خوشبوی را نیکو نمایند» (فرهنگ نفیسی).
۲ــ ق : وی. ۳ــ دن: «خم بزرگ قاراندود» (فرهنگ نفیسی). ٤ــ بربط : «سازی مشهور وعود را نیز گویند» (فرهنگ نفیسی).

بشکن اندر کف عطارد را قلم — وز نی ناخن بزن چنگی رقم
مشتری را طیلسان[۱] از سر فگن — سبحه‌اش در آتش ساغر فگن
سبحه و سجّاده اش را می‌ستان — می‌کشانش تا بر این می‌کشان
تیغ مریخ از کفش بیرون فگن — نشتر ماه نو اندر خون فگن
۵ خرقهٔ پیر فلك را کن برون — سوی قوّالان فگن این پر فسون
نرخ بازار فلك در هم شکن — مشتری را ز احتسابت عزل کن
مطربا چنگ و چغانه ساز ده — زادگان زهره را آواز ده
۳۹ ر لشکر غم کرد در دل رستخیز — فتنها دارد سپهر پر ستیز
جنگ دارد این جهان فتنه گر — بر دل دانا کمین سازد قدر
۱۰ خیز وبگریز ازجهان عقل‌وهوش — بر نوای ابلهی انداز گوش
خیز و بگریز از جهان رستخیز — زین قیامت در پناه می‌گریز
خیز و بگریز از جهان پر غرور — تا نیارد بر تو عقل و هوش زور
ابلهی بی‌آفت و عقل آفت است — عقل بند پا و دام کلفت است
غل عقل از گردن من[۲] دور کن — در جنون و مستیم مشهور کن
۱۵ عقل بنشست آنگهی که عشق خاست[۳] — عقل را با عشق الفت از کجاست
عقل رفت و عشق برجایش نشست — وارث عقل است عشق ای حق‌پرست
عقل مارا سوی بی عقلی کشید — آن[۴] چنین عقلی در این عالم که دید
عقل ما دیوانگی آورد بار — بندگی را با خداوندی چه کار

---

۱ ـ طیلسان : « مأخوذ از تالشان فارسی ، چادر و جامه‌ای که بر دوش اندازند » (فرهنگ نفیسی). ۲ـ ق : می. ۳ـ اصل : خواست . ٤ـ ق : این.

کار من بیکاری‌است ای مرد دین	تو برو تدبیر خود کن بعد ازین	۳۹ پ
تو برو تدبیر کار خویش گیر	ترك این جان خطا اندیش گیر	
تو نکودانی طریق عقل و دین	به نسازی با چومن رسوا کمین	
عیش‌من تلخی گرفت‌ازچون‌توئی	طعنها برمن فتاد از هر سوئی	
دین و دنیا هر دو آوردی بکف	من نه دین دارم نه دنیا ای خلف	۵
دین ودنیا هردو با عقلند و هوش	من‌ندارم زین دویك بامن مکوش	
مصلحت را با دل من کار نیست	اندرین ویرانه کس را بار نیست	
من سلامت دیده‌ام در ترك عقل	عاقلان گر می‌کنند از عقل نقل	
ساقیـا در ده میی کز نور او	نو بنو سازم وضوئی بر وضوء	
ساقیا زین می بده بال و پرم	پـای بند عقل بردار از برم[1]	۱۰
ساقیا در ده میی چون سلسبیل	شستشو ده روح‌را زین قال وقیل	
ساقیا در ده عصائی زین شراب	تا ازین ظلمت‌کده گیرم شتاب	۴۰ ر
ساقیا یکره میی در جام ریز	کین ستیزنده فلك دارد ستیز	
باده‌ای خواهم چو پرّ جبرئیل	تا بپرّم زین جهان تا چند میل	
مطربا یکـره بپرواز آورم	از نـوای دف به‌آواز آورم	۱۵
از نوای نغمهـای جان فـزا	می پرستان را فزایـد عشقها	
کی بود کز نغمهای جان ستان	جان بیفشانیم بر یـاد بتان	
کی بود کز صحبت آن ساقیان	رقصها سازیم دست افشان زجان	
کی بود تا زین سرای پر محن	جان بجانان وصل جوید بی بدن	
کی بود کز باده‌های سلسبیل	جامهـا نوشیم بر یـاد خلیل	۲۰

۱ـ ق : سرم.

کی بود کاندر قدحهای بلور — بادها ریزیم صافی تر ز نور
بادها نوشیم از کأس کرام — سینها سازیم روشن تر ز جام
۴۰ پ یک‌قدح خواهم بقدر آسمان — قطره‌ها دروی چوماه و اختران
یک‌قدح خواهم بسان آفتاب — تا شوم بر زندگانی کامیاب
۵ پر شعاع و بیغش و صافی و ناب — گرم و تند و مهربان و نور تاب
یک‌قدح خواهم بقدر مشتری — تا در انگشتم کند انگشتری
یک‌قدح خواهم بسان ماه نو — همچوچنگی‌در کف چنگی گرو
زین قدحهای سماوی یک بیک — خوش‌بود می‌نوش کردن‌چون‌فلک
می که نبود جام او چون کوکبی — کی توان بنهاد او را بر لبی
۱۰ می که نبود راح او مانند روح — روح را کی باشد از نورش فتوح
می که نبود جام او مانند جان — روح کی بیند درو راز نهان
می که نبود جام اوچون چشم یار — کی فزاید مستیی در باد خوار
می که نبود ساقیش روی نکو — کی توان آورد آبی زو[1] برو
۴۱ ر می که نبود بر لب شیرین لبی — کی بود با چاشنی در مشربی
۱۵ موعد مستان ویاران میکده است — مجلس‌این‌غمگساران میکده‌است
میکده چبود مقام راستان — همرهان و هم دل و هم داستان
میکده چبود سرای مهوشان — مهوشان در وی بسان بی هشان
سینها صافی ز زنگ غلّ و غش — بی کدورت بی گره خورشید وش
رویها[2] نورانی و دلها لطیف — می‌نماید جان ز تنهای نظیف
۲۰ یک بیک دلها نمایان از بدن — می‌توان دیدن ضمیر از نور تن

۱ـ ق: زان. ۲ـ ق: نوریها.

رویها مانند ماه و آفتاب / جمله اجزای بدن چون روح ناب
جملگی از پای تا سر چون دلند / نه چواین یاران که سرتا پا گلند
جمله رقّاصند و دف زن تا ابد / صحبت مستان ز هم وا نگسلد
جمله رقّاصند بر یاد بتی / هستشان با روی ساقی الفتی ۴۱ پ
جملگی مستند و لایعقل همه / از شر و شور جهان غافل همه ۵
نغمهاشان می‌رسد آنجا[1] بگوش / گربود فارغ زشكّ وریب وهوش
تو برون کن پنبهٔ پندار را / پس بگوش دل شنو اسرار را
پنبهٔ غفلت برون میکن زگوش / تا بیابی نغمهای همچو نوش
چشم دل را از غشاوت ده جلا / بعد ازآن بنگر جمال جانفزا
روی دل را کن مصفّا از دغل / تا به بینی آن جمال بی بدل ۱۰
صفحهٔ عقل از غبار تن بشوی / تا ببینی صورت آن خوبروی
لوح جان از ظلمت امکان بشو / تا ببینی نقش هستی مو بمو
گر بشوئی لوح دل ازشك و عیب / منعکس گردد در او انوار غیب
ساقیا مستم کن از جام بلور / تا بمستی وارهم زین عیش شور
عیش می تلخست بی روی نکو / تا بکی با این و آنم گفتگو ۱۵ ۴۲ ر
فارغم گردان ز غوغای خسان / از سماع و گفتگوی ناکسان
هست دنیا زین صداهای دواب / چون جرس‌ازصوت بی‌معنی بتاب
بس فضیلت برجرس دارد حباب / زانکه هستاوبیدل واین‌دل‌خراب
دل بسان آهن اندر سینها / چون جرس بی معنی و پر[2] ادّعا
این سخنها گرچه هست آتش اثر / لیك آهن دل ندارد زان خبر ۲۰

۱ـ ق : اینجا.　　۲ـ اصل : ویرا.

این سخنها گرچه باشد دلنواز | کی بود سنگین دلان‌را کار ساز
این‌سخنها گرچه صاف‌بی‌غش‌است | لیك افسرده دلان‌را ناخوش است
با جمود طبع کس را چاره نی | چاره اکنون نیست غیر ازخامشی
محنتی زین صعبتر هرگز[1] مباد | که زگل بلبل ندارد هیچ یاد
۵ پیل را چون یاد هندستان فتد | بند و زنجیر از بر خود بگسلد
۴۲ پ پس چرا خامش نشیند بلبلی | چون نناله از غم زیبا گلی
پس چسان خامش نشیند در بدن | روح انسی چون کند یاد وطن
کوه در رقص آید از یاد وطن | اندکاکش زان بود ای مؤتمن
اصطکاك باد هم از یاد اوست | انصبــاب آب هم از داد اوست
۱۰ سرعت افلاك و سنگینی خاك | جملگی از شوق آن بیچون پاك
هست اشیاء جمله در تسبیح حق | خواه گویا در سخن یابی نطق
هست اشیاء پرتوئی از نور او | خواه‌دشمن‌گیرو[2] خواهی‌دوست‌او[3]
هست اشیاء جملگی ازشوق مست | خواه مؤمن گیرخواهی بت‌پرست
ای صبا گر بگذری سوی بتان | یك بیك از ما سلامی می‌رسان
۱۵ گر بمی‌خانه گذر افتد تــرا | خدمت ما عرضه می کن جا بجا
بعد تسلیم و زمین بوسی بسی | گر ز تو پرسند حال بیکسی
۴۳ ر عرضه کن عجز و نیاز و افتقار | از ضعیفی بیـدلی زاری نــزار
از[4] وطن تــا دورگشته بیدلی | یکدمش آرام نــی در منزلی
اندرین غربت کسش محرم نبود | هیچگه با هیچ کس همدم نبود
۲۰ اندرین غربت بسی محنت کشید | روی عیش وخوشدلی هرگز ندید

۱ـ ق: هرکس. ۲ـ اصل: ـ و. ۳ـ اصل: رو. ٤ـ ق : کز.

نه ز کس یك لحظه با وی الفتی — نه زدودی[1] از دلش کس کلفتی
ناله پنهان دارد از نا محرمان — آه نتواند کشیدن یک زمان
دایم آهنگ مخالف می زند — زین نوا عشّاق را دل بشکند
سوختم از سوز دل یکبارگی — چاره نبود اندرین بیچارگی
محنت و غم بر دلم آهنگ کرد — از همه سوکار بر من تنگ کرد ۵
مطرب عشق ازدرون این نغمه ساخت — در نوای ارغنونم این نواخت
چنگ زد ماه نو اندر دل چنین — زهره را خنیاگری[2] آمد همین
زهره ناخن تیز کرد از ماه رود — بر رگ جان میزند اینگونه رود پ ۴۳
چرخ ازین سان میزند چنگ اربرم — گوشمالی می دهد گر تن زنم
دفتر فرزانگی را گاو خورد — خانهٔ عقل و خرد را آب برد ۱۰
ز اشك چشم دیده دریائی شده — بعد ازین کارم برسوائی شده
آتش اندر سینه پنهان تا به کی — گریه اندر زیر مژگان تا به کی
آتش جان را به پیراهن چکار — آب دریا را به پرویزن[3] چکار
دل ز بس بیچارگی آمد بتنگ — شیشهٔ ناموس وتقوی زد به سنگ
یك بیك یاران ز من بگریختند — رشتهٔ پیوندها بگسیختند ۱۵
غمگساران من از من می رمند — همدمان من بمن نامحرمند
بسکه زخم دل[4] چنین ناسور گشت — دورو نزدیك از بر من دور گشت

۱ـ ق : ز دوری .
۲ـ خنیاگری ، « مطربی و نوازندگی وآوازخوانی » (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ پرویزن ، « آلتی که بدان آرد وماننده آنرا بیزند» (فرهنگ نفیسی) .
٤ـ اصل ، ـ دل .

دل که نبود با که سازد انجمن / جان که نبرد با که گوید کس سخن

۴۴ ر بسکه دیدم از فلك جور و محن / سیر گشتم از وجود خویشتن

دل گرفت از فرقت یار[1] وطن / تا به کی بتوان بمحنت زیستن

تا به کی باید نشستن این چنین / بی جمال گلرخان نازنین

۵ تا به کی باشد درین محنت سرا / تن زده خامش نشسته بی نوا

دیده را بی روی یاران نور نه / سینه را بی میگساران شور نه

نه بدل در راحتی بی رو بشان / نه بدیده خواب بی ابرویشان

این چنین محروم در عالم مباد / بر دل کس این چنین ماتم مباد

کار کس هرگز چنین درهم نشد / کس چنین در دام غم محکم نشد

۱۰ درسیه روزی کسي چون من مباد / همچو من اندر جهان یکتن مباد

دلفکاری اشکباری بنده‌ای / بی قراری بیدلی افگنده‌ای

۴۴ پ از وطن گم گشتهٔ محنت کشی / خاکساری خستهٔ مجنون وشی

نه به بالینی سری بی غم نهاد / نه به بستر دیدهٔ بی نم نهاد

بس ستمها کز خسان بروی رسید / بس جفاها کز کسان دید و شنید

۱۵ درجهان از هرخسی خاری کشید / از نکونساران چها دید و شنید

بس جواهر کزسخن بر باد رفت / بس سخن کز خامشی از یاد رفت

چون نسازد پردهای غمگسار / چون نگرید از غم دل زار زار

ای صبا برخوان چنین وصد چنین / بر جوانان چمن زین مستکین

پس بگو ای ماه رویان زمان / ای پری رویان و ای شه زادگان

۲۰ هیچ بتوان خاطری را شاد کرد / دلفکاری را ز بند آزاد کرد

۱- ق : + و .

هیچ افتد کز سر عجز و نیاز — عرضه دارد بیدلی رنج دراز
هیچ افتد کز درون عذر خواه — راه یابد بیدلی در بارگاه
هیچ افتد آفتابی را که او — سایه اندازد بفرق خاك کو
هیچ افتد پادشاهی را همی — کز گدائی بشنود درد و غمی ر ۴۵
ناله و فریادم از حدّ در گذشت — یك کس از حال درون واقف نگشت ۵
غیر آن کو آفریده جان پاك — مو بمو داند درون درد ناك
غیر آن کو حکمتش را این نکوست — این دل سوزان گلی از باغ اوست
دوست می دارد درون پر ز درد — انکسار دل بر او نیست خورد
دیدهٔ پر خون قوی سر مایه است — عاشقان را خون دل پیرایه است
یا رب این اندهگساران را چه شد — گریهٔ ابر بهاران را چه شد ۱۰
همدمی کو تا برأفت یکزمان — اشك ریزم از غم راز نهان
اینکه گفتم شکوه نبود ای صبا — واقفست او بر ضمیر مدّعا
این همه دادست این بیداد نیست — گر همه جورست غیر از داد نیست
عدلها و جورها از داد اوست — گریه ها و سوزها از یاد اوست پ ۴۵
جورها با یاد او جز داد نیست — جان بغیر از یاد او دلشاد نیست ۱۵
دیدها از شوق او در گریه است — نالها از روی او در مویه است
اشك و آه من گواه من بسست — شاهد این شعله آه من بس است
محنت از وی مایهٔ شادی بود — بندگی اش تخم آزادی بود
کافرم گر ذرّه‌ای از درد او — می‌فروشم بر دو عالم ماه رو
محنتی کز وی بود آن دولت است — دولتی کز وی نباشد خجلت است ۲۰

کافرم گر شعله‌ای از سوز دل
می‌فروشم با جهانی آب و گل

دیدگانم بحر و کان من بس است
راز جان من جهان من بس است

سیل مروارید و یاقوت ار کنم
می نشینم اشک ریزم دمبدم

گر ز فاقه یاد بحر و کان کنم
دیدگان خویش اشک‌افشان کنم

۴۶ ر ۵ گر دمی از مفلسی گردم حزین
از قناعت گنجها دارم دفین

گر دمی از بی‌کسی یاد آیدم[1]
با کلام حق شوم یار و ندم

هر جراحت کز بدن بر دل رسد
چون بیاد حق شوم بیرون رود

بند پرور همچو او نبود کسی
آفتابی می نشنید با خسی

دختران[2] فکر بکر خویش را
می کشم در بر چو خوبان خطا

۱۰ صحبت آن نازنینانم خوشست
مجلس من با جوانان دلکش است

از سخن کشور ستانی می‌کنم
وز براهین حکمرانی می‌کنم

خازن و گنجور دارم در درون
شکر[3] لله نیستم خار و زبون

دارم اندر سینه گنج شایگان
وام گیرد از دلم دریا و کان

گنج باد آورد باشد در دلم
نفحهٔ رحمان کند حل مشکلم

۱۵ لا تَسبّو الرّیح زین رو واردست
واردات دل نه هرگز شاردست

۴۶ پ دیدگان‌را هردم اشك افشان کنم
قطره‌ها بر سینهٔ بریان کنم

رود اشك من مرا دارنده کرد
وین بنان من مرا بخشنده کرد

رود اشك و سینهٔ تابان من
کشت و کار من بس است و خوان من

اشك چشم و این دل سوزان مرا
آب شیرین باشد و بریان مرا

۱ـ اصل : آمدم . ۲ـ اصل : دختر : ۳ـ اصل : + و .

اشک چشم چشمهٔ حیوان بس است | چشم بی خوابم لب[1] خندان بس است
نالـهٔ من ارغنون من بود | مصلحت بینم جنون من بود
دارم از خون جگر خوش شربتی | کاسه چشم و رخ طبق کو رغبتی
اشك ریزم روز و شب مشّاطه[2] وار | عقد رو سازم ز درّ شاهوار
چون عروسان چهره را تزیین کنم | زیب رخسار آن دل خونین کنم ۵
که زاشک دیده و خون جگر | کاسه و خوان مینهم زین ما حضر
نور حکمت بس بود تزیین من | نیست زرق و مکر و کین آئین من
من ندارم از خمول خویش عار | عـار دارم با خسیسان در شمار ۴۷ ر
عقل من گنج است و تن ویرانه‌ام[3] | روح من شمع است و تن کاشانه‌ام[4]
صد چو پروانه فدای شمع باد | از وجودش روشنی در جمع باد ۱۰
گنج را در خاك كردن عاقلیست | خاك را تعمیر کردن جاهلیست
باشد اسرار درونم بیشمار | لیك كم بینم درون حق گزار
کم گمان دارم دل بینندهای | از درون چون ماه و خور رخشنده‌ای
تـا بیفروزم زبان از گفت دل | پس کنم از دل زبان را مشتعل
مجلس افروزم ز نور فکـر دور | پرتو نور افکنم بر ماه و هور ۱۵
از درخت همچو طوبی میوها | در تکانیدن دهم بهـر غذا[5]
از درخت طیّبه انـدر ضمیر | میوها بخشم بدلهـای منیر
دختران فکر بکر خویش را | عقد بنـدم با دل حق آشنا
لیك بیرون ناورم[6] شمع و چراغ | اندرین بـاد مخالف در دماغ ۴۷ پ

۱ـ ق: دل. ۲ـ مشّاطه: «بزك كننده و آرایش کنندهٔ عروس» (فرهنگ نفیسی).
۳ـ ق: است. ۴ـ ق: است. ۵ـ اصل: غنا. ٦ـ اصل : آوردم.

اندرین دمهای سرد ناکسان / ناورم بیرون چراغ عقل و جان
کی توان افروخت شمع اهل دل / با چنین دمهای سرد دل کسل
دردها دارم عیان کو مرهمی / رازها دارم نهان کو محرمی
مرهم این سینهٔ مجروح کو / محرم راز دل این[1] روح کو
۵ گرخریداری بدی درخورد جان / می‌گشودم من متاع این جهان
همدمی گر می‌شنیدی راز من / می‌شکفتم همچو گل اندر چمن
داد ازین کاسد قماشیها بسی / داد ازین حق ناشناسیها بسی
در دل کس ذرّه‌ای انصاف نیست / دیدهٔ حق بین درونی صاف نیست
از مسلمانی بجز نامی کراست / وزسلامت جز ملامت از کجااست
۱۰ در دل کس از خدا آزرم نه / وز رسول الله کسی را شرم نه
۴۸ ر این علامتها درین آخر زمان / هست از اشراط ساعت بی‌گمان
از رخ مردم حیا برخاسته[2] / شرم بنشسته جفا برخاسته[3]
بر حکیمان ابلهان محنت فزا / بر سلیمان دیو و دد فرمان روا
آدمی را بر ستوزان فضل نه / نیک‌و بدرا خوب و رد را فضل نه
۱۵ مطربا آبی بر این آتش فشان / جوشش دیگ درون را وا نشان
نغمه بر آهنگ دیگر ساز کن / مطرب جان را سخن پرداز کن
چند بریك پرده سازی نغمه را / چند بتوان زد در این پرده نوا
ارغنون عشق را خوش می نواز / پردهای سینه را دمساز ساز
هیچ آدابی و ترتیبی مجو / هرچه آن مستانه تر باشد بگو
۲۰ مستی من هردم افزون می‌شود / رازها مستانه بیرون می‌دود

۱ـ آن. ۲ـ اصل: خواسته. ۳ـ اصل: خواسته.

او چنین می‌پرورد من چون شوم — اوچنین می‌خواندم من‌چون دوم

او چنین غلطاندم بی پا و سر — من چگونـه اوفتم راهی دگر ۴۸ پ

او چه خواهد مست و دیوانه مرا — من نخواهم عاقل و فرزانـه را

مستی و دیوانگی آهنگ ماست — نام و ننگ ما دل بی‌ننگ ماست

بر سرم مستی بسی زور آورید — از دلم عقل و خرد بیرون کنید ۵

مفلسی و مستی و خواری بهم — جمله زور آورد وبگرفت این‌دلم

مفلسی و مستی و عشق و جنون — جمع گشتند وچنین گشتم زبون

آتشی اندر دل از عشق اوفتاد — سربسر عقل و دل و دین شد بباد

کار من هرگز چنین ابتر نشد — خواستم بهتـر شود بهتر نشد

حقّ پاکانی که جان‌شان از الست — گشته است ازرش نوردوست‌مست ۱۰

حقّ انـوار عقـول انبیـاء — حقّ اسرار نفـوس اولیـاء

حقّ سیّاحان بحر زنـدگی — حقّ سیّاحان راه بنـدگی

حقّ انوار کواکب در طواف — حقّ ادوار سمـاء در اعتراف ۴۹ ر

دائماً انـدر سجودند و رکوع — یك نفس فارغ نبوده از خشوع

بوده از آلایش احداث پـاك — دامن امکان نیالوده بخاك ۱۵

جمله رقّاصان ببـاد روی او — جمله طوّافان بگرد کوی او

جملگی سرمست در یاد حق‌اند — در محیط لطف حق مستغرقند

از شراب معرفت مستی نما — وز نوای نغمـهٔ وحدت بپا

حقّ ارکان جهـان عنصری — کرده طَوع[1] و قرب را فرمانبری

۱ـ طوع : «بطور فرمانبرداری و اطاعت ومیل‌واراده واختیار» (فرهنگ‌نفیسی).

کز سر لطف و کرم در من نگر / وا رهانم زین مقام پر خطر
وا رهانم از کف نفس و هوا / از چهار اضداد آزادم نما
رهبر جانم ز روح القدس کن / همره روحم ولیّ[۱] ذوالمنن
تازه دار از ابر رحمت کشته‌ام / رحمتی کن خاك وخون آغشته‌ام
۴۹ پ ۵ گر کنی یکدم نظر برجان من / تازه داری از کرم ایمان من
سر برافرازم ز فخر از آسمان / می نگنجم در فلك از ذوق آن
گر کند لطفت دمی همراهیم / سر بر افرازد ز تاج شاهیم
زابر رحمت رشحه‌ای برمن فشان / قطره‌ای از بحر توحیدم چشان
کار ساز بی نوایان بوده ای / لطف خود بر بندگان افزوده‌ای
۱۰ یا غیاث المذنبین یا مرتجی / لَیْسَ لِی اِلَّا بِبَابِكْ إلْتِجَاء
قَدْ تَشَفَّعْتُ بِآلَ اَلْمُرْتَضَی / وَ الرَّسُولِ الْمُصْطَفَی خَيْرَ الوَرَی
فِی التَّجاوُزِ عَنْ ذُنوبِی یَا إلَه / إلْتَجَأْتُ بِالنَّبِیِ رُوحِی فَدَاه
إنَّما أَكْثَرْتُ مِنْ فِعلِ الذُّنوبِ / مِنْ هَوَی الشيطَانِ وَقَعْتُ فِی العُيُوبِ
إغْفِرَ اَللّٰهُمَّ لِی الذَّنْبَ الْعَظِيمَ / وَاعْفُ عَنِّی الخَطِيئاتِ الجَسِيمَ
۱۵ قَدْ صَرَفْنَا العُمَرَ فِی بَحْثِ العُلُومِ / لَمْ يُفِدْنَا بَحْثُنَا غَيْرَ الهُمُومِ
۵۰ ر كُلُّ عُمْرٍ ضَاعَ فِی غَيْرِ الحَبِيبِ / لَمْ يَكُنْ فِيهِ سِوَی الحَسْرَةَ نَصِيبٌ
أَيُّهَا السَّاقِی أَدِرْ كَأْساً بِنَا / يَنْجَبِرْ مَا فَاتَ مِنْ أَوقَاتِنَا
مِنْ أَبَارِيقَ هِیَ مِثْلُ الدُّرَرِ / شَعْشَعَانِيَّاتٍ تَذْهَبُ بِالبَصَرِ
خَمرُهَا خَمراً كَيَاقُوتِ الْمُذَابِ / أَشْرَقَتْ مِنْ دَنِّهَا نُورُ الشِّهَابِ
۲۰ ساقیا رحمی که بی‌گاه آمدم / با خجالتها بدرگاه آمدم

۱ــ ق : نبی .

عمر من نابود شد در معصیت — شرمم آید آمدن با این صفت

خجلت آمد خجلت اندر کار من — پشت من خم گشت از اوزار من

نیست دست آویز جز لطف اله — می‌شود درماندگان‌را عذر خواه

بی‌وسیلت چون دراوّل کزوجود[1] — از عدم آوردمان سوی وجود

۵ نه بدی فضل و خردمندی پناه — نه شفیعی جز تفضّل عذر خواه

حالیا چون می‌گذارد بنده را — تا امید از عفو در روز جزا

۵۰ پ

افتقار من ثنای من بس است

انکسار من دعای من بس است

☆

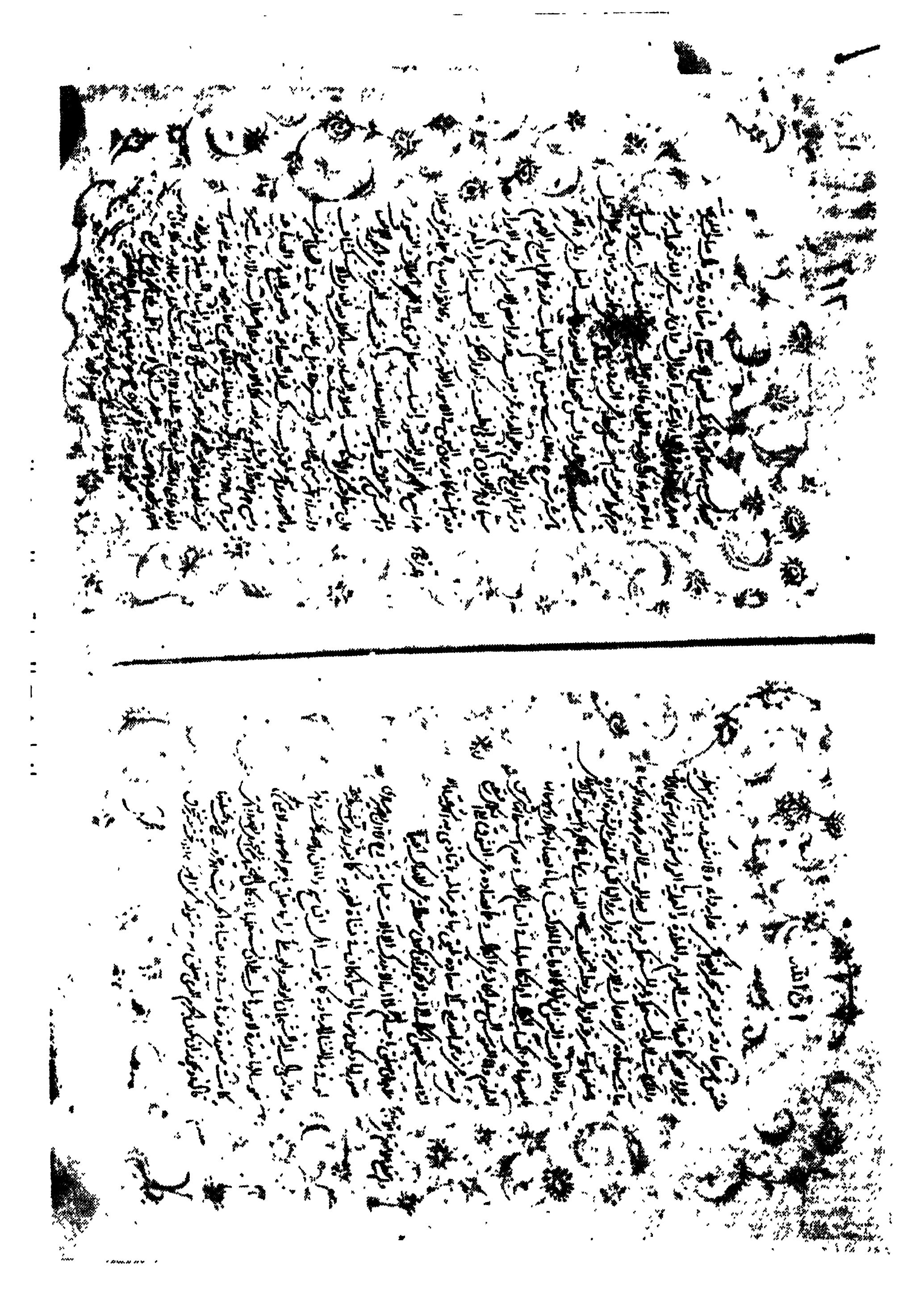
۱ـ ق : گروجود.

رباعيّات

چند رباعی از صدرالدین شیرازی از صفحهٔ اول شرح الهدایهٔ بخط مؤلف (از شمارهٔ ۲۵۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه



آغاز شرح الهدایه صدرالدین شیرازی (از شمارهٔ ۲۵۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخهٔ اهدائی آقای سیّد محمّد مشکوة)



۱

جان نائب حق است وبدن •••• دل‌عرش‌ویست وصدر کرسی‌میدان
روحش‌فلك وحواسش انجم‌دروی اسرار و معانی چو سروش یزدان

۲

زاهد زبهشت خان و مان می‌سازد عابد بعمل بدان جهان می‌نازد
عارف بعمارت درون می‌نازد عاشق زبرای دوست جان می‌بازد

۳

از فرقت دوست دیده‌ام •••• هرچند ندیدمش غمم افزون شد
از بس که‌فشاندم آتش ازدیده‌برون اجزای وجودم بتمامی خون شد

۴

گردیددل‌ازجفای‌خصمان‌مجروح لیکن ز جراحات شد ••••
چندان بگداخت تن‌زمحنت‌کاخر گردید زدیدها نهان‌همچون‌روح

۵

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
درمعرکهٔدو کون فتح ازعشق‌است هر چند سپاه او شهیدند همه

۶

حق‌جان‌جهان‌است‌وجهان‌جمله‌بدن اصناف ملائکه حواس این تن
افلاك و عناصر و موالید اعضاء توحید همین‌هست دگرها همه فن

۷

گویم سخنی ز حشر چون برق ز میغ بشنو که ندارم از تو این نکته دریغ
این جان و تنت که هست شمشیر و غلاف آنروز بود غلافش از جوهر تیغ

۸

جهان بین من گرچه رفت از نهاد جهان آفرین بین من کم مباد
جهان بین اگر شد جهان بان بجاست جهان را جهان بان نه غیر از خداست[1]

۱ـ رباعیّات اوّل تا چهارم از صفحهٔ اوّل شرح الهدایهٔ ابهری بقلم آخوند (کتابخانهٔ اهدائی آقای مشکوة، شمارهٔ ۲۵٤)، رباعی پنجم از ریاض العارفین (طهران ۱۳۱٦، ص۳۷٦) وشمس التواریخ شیخ اسدالله گلپایگانی (اصفهان، ۱۳۳۱، ص ۲۹-۳۰)، رباعی ششم ازحاشیهٔ نسخهٔ چاپی رسائل آخوند (طهران، ۱۳۰۲، ص ۳٤٤) ورباعی هفتم وهشتم از الذّریعة (طهران، ۱۳۷۸، جلدنهم، ص٦۰۰) است.

ص دو ، س۱٤ ، ۱۹۵۰
ص هفت ، س ۸ ، قدری
ص چهارده ، س ٤ ، کننده
ص هفده ، س ۲۰ ، فصوص الحکم
ص بیست‌ونه ، س ۳ ، ۳۹
ص سی‌ودو ، س ۱۰ ، ٤٥ ؛ س ۱۷ ، امروزه ؛ س ۲۰ ، ٤٥
ص ٥ ، س ۱۱ ، مَذَاهِبْ ؛ س۱۳ ، بأسِ
ص ۲۲ ، س ۷ ، رسول
ص۲٥ ، س ۸ ، الطَّعَامَ ؛ س ۱۰ ، يُجْزِكَ
ص ۳۱ ، س ۹ ، بدخوئی میکند
ص ۳٤ ، س ٦ ، بَثْراءَ ؛ س۱۳ ، سُعْدیَ
ص ۳٥ ، س ۱ ، بَثْراءَ
ص ٤۰ ، س ۱۳ ، جمله
ص ٤۱ ، س ۱٤ ، الصُّوَرُ ؛ س ۱٥ ، الإِلَهِیِّ
ص ٤٤ ، س ۱ ، النَّارُ ، يَزَالُ
ص ٤٥ ، س ٤ ، جَزَاءً
ص ۱۰٥ ، س ۳ ، چوآدم
ص ۱۰۷ ، س ٥ ، همگنان
ص ۱۰۹ ، س ۱٤ ، بَثْراءَ
ص ۱۱۷ ، س ٥ ، لِسَیِّدِ ؛ س ۱۰ ، يَتَعَوَّذُونَ
ص۱۱۸ ، س۲ ، السِنَتُهُم ؛ س۹ ، يَتَأَذَّوْنَ ؛ س۱۲ ، أَعْظَمَ ، الحَسْرَةَ ، أَدْوَمَ ؛ س۱۳ ، عِلْمُهُ
ص ۱۱۹ ، س۳ ، لِيُباهِیَ ، يُمَارِیَ
ص ۱۲۰ ، س ۱٤ ، غَيْرُ
ص ۱۲۱ ، س ۲ ، مُسْتَحْیِ ؛ س ٥ ، فَقَطْ ؛ س ٦ ، بینَ‌عالَمِ ؛ س ۸ ، فَقَطْ
ص ۱۲۸ ، س ۱۳ ، يَهْدِيهِمْ ؛ س ۱٤ ، دَعْوِيهُمْ

الف

ب

پ

ج

ح

written in 1090/1701 by a student of Mullâ Muhsin Faid, one of Mullâ Sadrâ's most illustrious disciples.

As for Mullâ Sadrâ's poetry we have availed ourselves of a copy of his selection from a *Mathnawî* in the Meshkât Collection at Tehran University and a manuscript from the library of Mr. Lâjiwardî in Qum, the first page of his *Sharh al-hidâyah* in his own handwriting containing several quatrains also in the Meshkât collection, and several standard histories and biographies in which some of his poems have been cited. According to the *al-Dharî'ah* of 'Âqâ Buzurg Tihrânî there is also a *diwân* of his poems in Kermanshah in a private library. We could not, however, gain access to the work in the short time allotted to prepare this book as part of the 400th anniversary of Mullâ Sadrâ's birth.

We hope that by publishing his works and illuminating the main themes of his writings the Persian scholars who are most close to this tradition of wisdom or *hikmat* and the Western scholars who are interested in the genuine intellectual and spiritual life of Islam can make known to the world at large the great intellectual tradition which has remained intact in Persia for the past millenium and especially the doctrines of Mullâ Sadrâ who stands as one of its most outstanding figures. Let us hope that the celebration of the 400th anniversary of the birth of this great sage to whom this book is dedicated will in some measure achieve this end and aid in making his work and his school better known.

Seyyed Hossein Nasr

Tehran

29 Ramadan 1380 } A.H.
26 Esfand, 1339 }
March 17,1961

out for Ispahan, the capital and intellectual center of Persia at that time, in order to complete his education. There, he studied with the leading authorities of the day learning the religious sciences from Bahâ' al-Dîn 'Amili and the intellectual sciences from Mîr Dâmâd. Having thus completed his formal education, he retired from worldly life and withdrew to a small village by the name of Kahak near Qum where he spent about seven years in the purification and catharsis of his soul and in practices which lead to spiritual realization.

Having thus perfected both the "theoretical" and "practical" aspects of knowledge, Mullâ Ṣadrâ returned to active life, becoming a professor in the Khan school(2) in Shiraz where he taught the rest of his life during which he composed nearly all of his works. These writings include over 40 books on traditional wisdom or "theosophy" (*ḥikmah*) and the religious sciences of which the most famous are the monumental *'Asfâr* (*the Journeys*) which deals with a complete cycle of theosophy, treating of the four journeys of the soul from its Divine Source to this world and the ultimate return to its celestial Origin, the *Shawâhid al-rubûbîyah, al-Mabda' wa'l-ma'âd*, various Quranic commentaries and the commentary upon the *'Uṣûl al-kâfî* of Kulainî, one of the four fundamental source books of Shi'ism. Ṣadr al-Dîn passed away in Basra in 1050/1641 while returning from the pilgrimage to Mecca and was buried in that city.

In all of his works Mullâ Ṣadrâ expounds his basic thesis that in

---

(2) The Khan school which still stands in Shiraz was built by 'Allâhwirdî Khân and because of Mullâ Ṣadrâ's presence became the leading center of learning in Persia in the 11th/17th century and even attracted the attention of the foreign visitors who came to Shiraz at that time.

See for example Thomas Herbert: *Some Years Travel into Diverse Parts of Africa and Asia the Great,* London 1677, p.129, where he writes: «And indeed Shiyraz has a Colledge wherein is read Philosophy, Astrology, Physick, Chemisty and the Mathematick; so as 'tis the more famoused through Persia»,

order to gain perfect knowledge of things rational arguments must be combined with intellectual intuition (*dhawq*) and illumination (*'ishrâq*), and theoretical knowledge with effective realization, a goal whose attainment depends upon the purification of the soul. His writings are in effect the fruit of the first two periods of his life, the first of which was devoted to formal study and the second to removing those veils from the "eye of the heart" that hide from it the vision of the spiritual realities.

All of the books and treatises of Mullâ Ṣadrâ are in Arabic save the present treatise *Se 'aṣl*, a few letters on various philosophical and metaphysical questions and his poems of which all that we have been able to discover has been published in this book. The *Se 'aṣl* is a treatise on the obstacles that exist before the soul and prevent it from realizing the truth. In 14 chapters Mullâ Ṣadrâ deals in a masterly fashion with the various ailments of the soul as one who has experienced all the cures which he offers and has himself undergone the spiritual alchemy that he outlines. The treatise moreover, is addressed not to the ignorant common man but to those who, having acquired a certain amount of exoteric knowledge, deny all esoteric knowledge which transcends their level of understanding. In a most forceful manner he succeeds in showing the limitation of all the exotericists who deny the validity of gnosis.

The *Se 'aṣl*, despite the fact that it is full of citations from the Quran and the *ḥadîth*, was never as widely known as Mullâ Ṣadrâ's other works most likely because of its frank criticism of some of the exoteric authorities and of its language which being written in clear Persian was more accessible to the Persian speaking public than writings in Arabic. Because of this relative obscurity, the manuscripts of this work are quite rare. For the present edition we have made use of all of the available manuscripts known to us in Persia, using as the basis a manuscript

In the Name of God Most Merciful and Compassionate

Introduction

The Safavid period is recognized throughout the world as a time in which Persia regained its political and social unity and Islamic art reached it zenith of perfection in architecture and decorative design. But it is rarely realized in the world outside of Persia that this epoch was also one of the most active periods in the intellectual life of Islam, a period when the problem of the relation between science and faith found its ultimate solution and revelation and reason became blended harmoniously in the spiritual background of Shi'ism which had become the official religion of Persia from the beginning of the establislment of the Safavids. (1)

The person in whom the tendency to unify religious law (*shar'*), intellectual evidence (*'aql*) and gnosis (*'irfân*) reached its culimination was Sadr al-Dîn Shîrâzî usually known as Mullâ Sadrâ, who despite being unknown outside of Persia, ranks among the greatest of Muslim sages. Mullâ Sadrâ was born 979 or 980/1571 or 1572 in Shiraz in a wealthy and powerful family and received his early education in that city which was then one of the most important cultural centers of the country. After finishing this period of early training, he set

---

(1) The resources in Western languages on the spiritual and intellectual life of this period is limited to a few articles and references.

See H. Corbin, «Confessions extatiques de Mîr Dâmâd» in *Mélanges Louis Massignon,* Institut français de Damas, 1956, pp.331-378; and our articles «Mullâ Sadrâ» and «The School of Ispahan» in *The History of Muslim Philosophy,* edited by M.M. Sharif, (in press). Also Comte de Gobineau, *Les religions et les philosophies dans l'Asie centrale,* Paris, 1923, pp. 91-103.



The Faculty of Theology
Tehran University

Sadr al-Dîn Shîrâzî

(Mullâ Sadrâ)

Se 'Asl

and

his mathnawî and rubâ'îyât

edited
with introduction and notes
by

Seyyed Hossein Nasr

Associate Professor
Tehran University

On the occasion of the 400th anniversary
of the birth of Sadr al-Dîn
Shîrâzî

1380-1961